را تا سر انکشتان و کف دست

راست را پشت دست چپ از سر زند

دست چپ تا سر انکشتان و هرکاه

از برای غسل خواهد تیمم کند احتیاطا

اوّل نیّت کند و دست را بر

خاک زند و مسح پیشانی بهمان

طریق که کفته شد کند و بیفاصله

باز بر خاک زند و مسح پشت دستها را

نماید دویم باید کف دستها بر پشت
دستها کشیده شود نه عکس
و هرگاه انگشتری یا چیز دیگر
در دست باشد بیرون آورد ۵
نکته هشتم در بیان نماز است و دران
چند فصل است فصل اول در مقدمات
نماز است پس چون آنکه دانستی که شرط
نماز طهارت است بدانکه مقدمات

نماز شش

نماز شش چیز است اول شناختن
وقت دویم شناختن قبله سیم
باید لباس نماز گذارنده غصبی
نباشد یا نجس چهارم مکان نماز
گذارنده غصبی نباشد پنجم
سجده بر چیزی کند که سجده
برو صحیح باشد مثل خاک و چوب
و کاغذ سفید ششم دانستن

عدد رکعات نماز فصل دوم
در افعال نماز است و واجبات
آن هشت چیز است اول نیت
دوم تکبیرة الاحرام سیم قیام چهارم
قرائت پنجم رکوع ششم سجود
هفتم تشهد هشتم سلام
و واجبات رکوع پنج است اول
خم شدن دوم آرام گرفتن بقدر ذکر

ذکر یک مرتبه

ذکر یک مرتبه سبحان ربی العظیم سیم
و بجای او سه مرتبه سبحان الله
گفتن چهارم راست شدن پنجم
آرام گرفتن و واجبات سجود
هفت است اول هفت موضع را
بر زمین گذاردن دوم زمین بلند
و پست نبودن زیاده بر کلفتی یک خشت
سیم سجده بر چیزی کردن که جایز

باشد سجده بران چهارم ارام کرفتن
بقدر ذکر پنجم ذکر کردن یکدفعه
سبحان ربی الاعلی و بحمده باسه
مرتبه سبحان الله ششم سر از
سجده برداشتن هفتم ارام کرفتن
و واجبات تشهد پنج است اول
ارام کرفتن دوم کفتن واشهد ان لا
سیم محمدا عبده و رسوله چهارم اللهم
صل

۱ صل علی محمد پنجم وال محمد بدانکه
هرکه یک چیز ازین واجبات را ترک کند
همین که مذکور شد در نماز ترک کند
نمازش باطل است خواه شرط نماز
باشد مثل طهارت و ستر عورت
و خواه جزء باشد اکرچه غیر رکن باشد
چون قرائت مثلا و اجزاء قرائت
اکرچه یک حرف باشد یا کیفیت

نماز باشد مثل آرام گرفتن در رکوع
و سجود و مثل آهسته خواندن و
بلند خواندن قرائت و مثل واجب
بعضی به بعضی و جاهل مسئله
حکم عامد دارد در اینکه هر گاه چیزی
از اینها را که گفته شد اخلال کند
نمازش باطل است بلکه نماز یکه بدون
اخذ از مجتهد حی یا واسطه یا بوا
سطه کرده

سطه کرده **فصل سیم** در شکیات نماز است
بدانکه شک در عدد رکعات نماز صبح و
و شام و در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی
مثل ظهر و عصر و عشا نماز باطل است **اما**
شک میان دو و سه در نمازهای چهار
رکعتی همه جا باطل است مگر بعد از هر دو
سجده که در آن وقت بنا را بر سه میگذارد
و نمازش را تمام میکند و یک رکعت نماز

ایستاده احتیاطا میکند اما شک میان
سه وچهار هرجا باشد بنا را بر چهار میکنند
ونماز را تمام میکند ویک رکعت نماز ایستاده
احتیاطا میکند اما شک میان دو وچهار
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میکنند
وبعد از سلام دو رکعت نماز ایستاده
میکند اما شک میان دو وسه وچهار
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میکنند

واول

واول دو رکعت نماز ایستاده وبعد دو رکعت
نشسته میکند اما شک میان چهار وپنج
بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میکنند و
سلام میگوید ودو سجده سهو میکند واجب
قربة الی الله وهرگاه بپا ایستاده باشد وشک
میان چهار وپنج کند بنشیند وتشهد
میخواند وسلام میگوید ودو رکعت نماز
نشسته میکند یا یک رکعت ایستاده اما

سهو بدانکه هرگاه سهوا ترک کند چیزیرا
که رکن نماز باشد و داخل رکن دیگر نشده
باشد بر میگردد و آن رکن را اگر فراموش
کرده بعمل می آورد یا مابعدانش و اگر برکن
دیگر داخل شده باشد نماز را اعاده میکند
بدانکه اگر سهوا اینکس از غیر رکن باشد ان
سه قسم است اول انکه بر او هیچ چیز نیست
و نمازش صحیح است مثل کسیکه قرائت را
فراموش

فراموش کرده باشد یا بر کوع رود یا بلند
و آهسته خواندن و فراموش کند تا برکوع
رود تا برکوع نرفته باشد یا ذکر رکوع را
فراموش کند یا آرام گرفتن در رکوع را
فراموش کند تا آنکه راست شود یا سر بر
داشتن از رکوع را فراموش کند یا آرام گرفتن
در رکوع را تا آنکه بسجود رفته باشد یا
فراموش کرده باشد سجده بریکی اعضای

هفت کانرا اکر غیر پیشانی باشد کرچون لازم نمی اید دوم آنکه تدارك و
فراموشی سجده پیشانی داخل در فراموشی ثلاثی دارد لیکن سجده سهو
سجده است که مذکور شد میشود آنکه فراموش با ولازم نیست مثل کسی که
کرده باشد آرام کرفتن در سجده را یا اکمال او ورد اینکه قرائت حمد را نکرده
رفع راس از سجده یا آرام کرفتن بعد از سر وحال اینکه شروع در سوره
برداشتن از سجده اول را یا نشستن و آرام کرده باشد یا سوره را تمام کرده
کرفتن در تشهد را تا داخل در رکن شود وهنوز برکوع نرفته برمیکردد
که در هیچ یك ازین فراموشها چیزی وحمد و سوره را میخواند وکسی

که بخواطرش اید پیش از سجود
و رکوع نکرده برمیخیزد و راست
می ایستد و رکوع میکند و هم
چنین هرگاه فراموش کند یک
سجده را یا دو سجده را یا تشهد را
پیش از انکه برکوع رکعهٔ دیگر رود
برمیگردد و تدارک را میکند
سیم انکه تدارک و سجده و سهو

هر دو را دارد مثل انکه بخواطر
اورد و بعد از رکوع انکه تشهد
را نخوانده یا یک سجده را ترک
کرده یا انکه بعد از سلام ترک
یک سجده یا تشهد را که از رکعت
اخر باشد بخواطرش اید قضائی
و بعد از سلام فراموشی کرده را
و سجود و سهو نیز میکند خاتمه

در بیان انچه باعث سجده سهو
میشود وان پنجست اول سخن
کفتن در نماز سهوا اکرچه بدو
حرف بیشتر باشد دویم سلام کفتن
بی موقع سیم سهو کردن یک
سجده تا رکوع کند چهارم
فراموش کردن تشهد اکرچه
اللهم صل علی محمد وال محمد باشد

پنجم

پنجم شک میان چهار پنج بعد ١
از اکمال سجده تین است که در
صورت فراموشی یک سجده و تشهد
بعد از سلام دو سجده سهو میکند
بدانکه کیفیت سجده سهو اینست
که اول نیت میکند و دو سجده
سهو میکند از برای سجده که مثلا
در این نماز فراموش کرده ام

واجب قربةً الی الله اتاه بی فاصله بسجده
رود مثل سجده نماز و بکوید در سجده
بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل
محمد پس از سجده سر بر دارد درست
بنشیند و بار دیگر بسجده برود مثل
سجده اول و سر بر دارد و بنشیند و تشهد
سبک بخواند باین قسم که اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله

اللهم صل علی محمد و آل محمد
السلام علیکم و در سجده سهو
قبل و نیز بعد تکبیر ضرور نیست
اما احوط اینست که پیش از سجده
تکبیر بکوید تمت الرساله
بعون الله تعالی و سبحانه


١٢

رب یسر ولا تعسر

هذه رساله ... آقا سید علی طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین
شطری ... وشطری کتاب ... نجات در بعضی مسائل
مهمه شرعیه فرعیه ماخوذه از بعضی فتاوی جناب
مستغنی الالقاب مجتهد الزمانی اعلم العلمائی وافقه
الفقهائی اعنی جناب آقا میر سید علی طباطبائی دام
ظله العالی است که این ... غلام ... واشده ابن
محمد علی رشتی ... ملقب به ... است و شرح داده
از جناب ... و غیر آن از افادات ایشان جمع و انتخاب
نموده و در آن چند باب است **باب اول** در بیان

احکام

احکام طهارت — احکام طهارت که عبارت از وضو و غسل و تیمم و پاک
کردن از نجاسات است و در آن چهار فصل است
فصل اول در بیان احوال آبهاست بدانکه آب
آبها و مطلق آن — در تقسیم اول بر سه قسم است یکی آب مطلق و مراد
از آن آبی است که در نام بردن او بنام آب احتیاج
باضافه کردن و نام بردن چیزی دیگر نباشد مثل آب
متعارف که با آن وضو میگیرند غسل میکنند که چون
بپرسند که این چه چیز است گویند آب است و در بیان
او نگفته که گویند آب چه چیز است زیرا که همین آب را
دیده و مانند آن آب مضاف نیست که گویند مثل آب
غوره که با آب انگور است یا آب گلاب است که گلاب
عبارت از آن باشد حاصل آنکه مطلق آن آبی است که در
اصل صادق شده اسم آب بر او و احتیاج بلفظ دیگر
نداشته باشد اگرچه گاهی لفظ دیگر هم با او ضم کنند
مثل آنکه گویند آب چاه آب نهر آب باران آب حمام

مضاف

وغیر ذلک دیگر اگر لفظ چاه یا نهر یا باران یا حمام را
با لفظ آب هم نگویند هیچ در اصل آب بودن او ضرر ندارد
و عیب ندارد گفتن مثلا که این آب نیست آب چاه است و هم
چنین سایر آبهای مطلق بخلاف آب مضاف دیگر که آب
خربزه را مثلا هرگاه بگویی آب است و لفظ خربزه
ضم نکنی یا ضمنا ملحوظ نکنی دروغ است و اگر کسی
بگوید که این آب نیست آب خربزه است راست گفته
پس فرق میان آب مطلق و آب مضاف معلوم شد
و دو قسم از آب مذکور کردید و قسم سیم آبی است که

اسئار

آن را اسئار می‌نامند و مراد از آن آبیست که بدن
انسانی یا حیوانی بآن رسیده باشد و حکم هر یک از
سه قسم مذکوره علیحده باید بیان شود بعون الله گویم
که اما آب جاری آب مطلق است پاک است در اصل و پاک کننده هم
و دافع حدث یعنی وضو گرفتن و غسل کردن بآن می‌شود
و زائل نجاست نیز می‌نماید و آب مطلق که یک قسم از

م

آب مطلق بر سه قسم

سه قسم سابق بود یعنی بر سه قسم است یکی آب ایستاده
دوم آب جاری سیم آب چاه اما آنچه آب ایستاده است
اگر کمتر از کُر است بمحض رسیدن نجاستی بآن نجس می‌شود
و اگر بقدر کُر یا زیاده است نجس نمی‌شود خواه در کوزه‌ها
باشد یا در ظرفها یا در حوضها و هم چنین نجس نمی‌شود
آب چاه که آبیست که سر چشمه داشته باشد که از آن
بقوت بیرون آید یا بدون قوت لیکن درین صورت
که بدون قوت بیرون آید اشکالی هست و بالجمله آب
ایستاده که بقدر کُر باشد و آب جاری اگر
چه کمتر از کُر باشد بملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر
آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن آب از جهت نجاست متغیر
باشد مثلا آنکه خون بسیاری در آن ریزند که رنگش
سرخ شود یا بول یا مردار در آن افتد که بوی
بول یا مردار مثلا در آن آب پیدا شود یا مزه بول
یا مردار یا نجاست دیگر از اعیان نجاسات که خواهد

شعاد شود در آب ظاهر گردد که در این وقت آن آب آب
اگرچه بقدر کر یا جاری یا آب چاه باشد نجس خواهد بود
زیرا که هیچ آبی نیست که بیکی از این سه نوع تغییر متغیر شود
و آن آب پاکیزه بماند لیکن دانسته که این تغییرات باید
بعین نجاست یعنی بوجود نجاست باشد تا بسبب تغییر
آب نجس شود نه آنکه چیزی پاکی نجس شده باشد و داخل
آب شود و از آن رنگ یا بوی یا طعم آن چیز پاک نجس
شده تغییر یابد پس بنابراین هر گاه گل نجس داخل آب
کر شود و آن را گل آلوده کند یا بوی گل یا مزه آن در
آب ظاهر گردد آن آب جاری نجس نمیشود زیرا که آن
گل در اصل پاک بوده و نجاست اصلی عارض او گشته
و آن تغییر که در آب ظاهر شده از گلست نه از نجاست
زیرا که آن گل را نجس کرده و بر همین قیاس است اگر بجای
گل جسم طاهر الاصل دیگری باشد مانند ماست و کلا
و دوشاب و غیر ذلک از چیزهائی که اصل ایشان پاک است

وعلمای فقهای نجاست نجس شده اند که تغییر آب با اینها اعتبار ندارد
و میباید دانست که این تغییر یکه گفتیم که باعث نجاست
آب میشود مراد از آن تغییر حسی است یعنی تغییر یکه ما بعقل
در آب ظاهر باشد نه تقدیری که گوئیم که اگر فلان صفت
نمیبود تغییر در آب ظاهر میشد و بجهت این صفت تغییر
ظاهر نشده پس این آب در معنی متغیر است و نجس
بلکه ما دامیکه در ظاهر متغیر نشود نجس نیست مثلا در مثل
آنکه خونی که مدتی مانده بود و رنگش از سرخی که داشت
تغییر یافته داخل آب شد تا آن آب از آن رنگین نشد اما اگر
آن سرخی که در حال تازگی داشت داخل آب میشد
آب را رنگین میکرد با این آب الحال که تغییر ظاهری
در او بهم نرسیده این تغییر تقدیری اعتبار ندارد
و هم چنین هر گاه مثلا خونی داخل آب گل آلودی شد
بنحویکه اگر آن آب رنگ خود میبود و رنگ گل نداشت
سرخی خون در آن ظاهر میشد این تغییر تقدیری

اگر چه موافق آنچه گفتیم باین ضرر ندارد ولیکن در این قسم
که ظاهر نشدن تغییر بجهت مانعی باشد اشکال هست
و احوط اجتناب است از چنین آب و دیگر دانستنی که تغییری
که باعث نجاست آب میشود آنست که بیکی از این سه
قسم تغییر باشد یعنی تغییر رنگ یا بو یا طعم بعین
نجاست باشد پس هرگاه نوع دیگر تغییر به نجاست
در آن آب بهم رسد ضرر ندارد مثل آنکه آب سرد بود
بجهت بول از هوی سردی که داشت افتاد و تغییر یافت
وصف سردی او و بنوعی از گرمی لیکن هیچ یک از رنگ و
بو و طعم متغیر نشده الحال از تغییر سردی بگرمی
و هم چنین اگر بعکس شود یعنی آبی گرم بود و بسردی
بول مثلا از هوای گرمی که داشت افتاد و هم چنین
قیاس سایر تغیرات که خارج باشد از نوع تغیری
که اول مذکور شد اما مقدار کر پس بود و نوع تحدید
شده یکی وزن است که هزار و دویست رطل است بر طل

مقدار کر

عراقی

16

عراقی بنا بر قول اظهر مؤلف گوید که بنا بر آنکه جناب
مجتهد الزمانی یا عنی استادی و آقائی امام آقا محمد علی خلف
الصدق جناب رحمت و غفران پناه آقا محمد باقر بهبهانی
نور الله مرقده تصریح فرموده رطل عراقی صد و سی درهم
شرعی است و هر ده درهمی نصف مثقال صیرفی این
زمان است و یک سهم از چهل سهم مثقال که مذکور است
پس صد و سی درهم که رطل عراقی است شصت و هشت مثقال
صیرفی و یک ربع مثقال میشود و چون هر شش مثقال
بلکه هم این زمان حساب شود معلوم میشود که وزن
رطل یازده درهم و نیم الا سه ربع مثقال خواهد بود
پس رطل از یازده درهم شاهی که عبارت از دوازده درهم
و نیم بحساب یعنی شاهی شانزده عباسی باشد کمتر
نخود کمتر است پس باین حساب وزن کر که هزار و دویست
رطل عراقی می باشد شصت و هشت من و یک چاریک
بحساب یعنی شاهی شانزده عباسی این زمان میشود و

بعضی از علما رطل را عددی تعبیر کرده اند که یک مقابل و
نیم رطل عراقی است بنابر این وزن کر یک مقابل و نیم مثقال
خواهد بود یعنی صد و ده من شاهی نه نوزده عباسی و
یک چاریک است تمام انتهی نوع دویم از تحدید کر
تحدید بمساحت است یعنی پیموده و آن بنابر قولی سه
شبر طول و سه شبر عرض و سه شبر عمق است که چون
یک طول در یک عرض ضرب شود بیست هفت شبر میشود
نه تحدید طولی چه بانکه سه طولی در پهنای عرض
یکی عمقی ضرب شود سه سه بهم میرسد که نه باشد
و این نه عدد در سه عمقی ضرب شود سه نه میشود
که بیست هفت باشد لیکن قول احوط بلکه شاید اظهر
آن است که هر یک از درازی و پهنای و گودی سه
شبر و نیم حساب شود که بعد از ضرب چهل و دو شبر
هفت ثمن شبر میشود باین نهج که سه طولی در سه عرضی
ضرب شود نه میگردد و سه طولی در نیم عرض ضرب

شود سه نیم که یک و نیم باشد بهم میرسد و نیم طولی در
سه عرض ضرب شود باز یک و نیم حاصل میشود و نیم
طولی در نیم عرض ضرب شده نیم نیم که ربعیست حاصل
میشود و مجموع اینها که از ضرب طول در عرض حاصل شد
دوازده و یک ربع است الحال این دوازده و یک ربع در سه و
نیم عمقی ضرب میشود باین نحو که دوازده در سه سی
شش است و ربع در سه سه ربع است و دوازده در نیم
شش است و ربع در نیم نیم ربع است و این مجموع چهل و دو شبر
هفت ثمن شد اما چهل و دو شبر پس واضح است
و اما هفت ثمن که هفت سهم از هشت سهم یک عدد
صحیح باشد از جمع شدن سه ربع با یک ثمن بهم رسید
زیرا که هر ربعی دو ثمن است پس سه ربع شش ثمن باشد
و با یک ثمن که در نیم ربع هفت ثمن شد والحاصل کر باعتبار
از چهل و سه شبر یک هشت یک شبر کمتر است و اکثر
فائده ضرب کر آن است که موضعی که عدد از جمع میشود

همیشه چنین نیست که درازی و پهنی و گودی یا و همه یک مقدار
باشد تا معلوم شود که هر یک سه شبر یا سه شبر و نیم هست
یا نه پس چون تفاوت باشد پس ضابطه مساحت که در علم
حساب مقرر است مساحت شود و معلوم شود که حاصل
مجموع به بیست و هفت شبر یا چهل و دو شبر و هفت ثمن
میرسد یا نه و برای هر شکل از شکلها ضابطه در علم
حساب مقرر است که این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد لیکن دو
چند مثال از شکل چهار کنجی که غالباً حوضها از آن شکل‌اند
مذکور مینمائیم تا سبب بصیرت گردد پس میگوئیم که هرگاه
درازی حوضی مقدار چهار شبر باشد و پهنی دو شبر و گودی
سه شبر چون چهار شبر درازی را در دو شبر پهنی ضرب
کنیم هشت گردد و چون این هشت را در سه شبر گودی
ضرب کنیم بیست و چهار شبر شود و معلوم گردد که کمتر
از کر است حتی [illegible] سه شبر هم و اگر درازی دو شبر
باشد و پهنی دو شبر و گودی نیز دو شبر چون

بقیاس سابق ضرب کنیم مجموع چهل شبر میشود و بحساب
سه شبر و نیم زیاده بر کر باشد و سه شبر و نیم که کمتر از کر خواهد
شد و اگر در مثال اخیر عمق سه شبر میشود مجموع مساحت
شصت شبر میشد که به هر دو حساب زیاده از کر بود
و علی هذا القیاس انتهای نماید و مانکه نزد اکثر علما
در آب کر اگر سطحهای آب مساوی یکدیگر [illegible]
و بلندی نداشته باشد لیکن ظاهر آنست که [illegible]
ضرور نیست و هم چنین باید که متصل بوده باشد [illegible]
که مجموع کر باشد کافی نیست بر سبیل اتفاق [illegible]
مثل آب کر و جاری علامات نجاست [illegible] میشود و اگر [illegible]
کمتر از کر باشد شرط آنکه ماده داشته باشد [illegible]
ماده آب بدان و بطن گردد نحویکه مجموع آن [illegible]
و یا قلیل متصل کر برسد و غیره از مسئله [illegible]
وقتی ظاهر میشود که حوض [illegible] را خواهند [illegible]
که خزینه استاب که [illegible] باشد و [illegible]

در باب حکم آب حمام

بتغیر کر آب در او جمع شده باشد برسد که در این وقت
مادامیکه از شیر آب بجانب این حوض پیشین نرسیده است
آب این حوض پیشین با آنکه بتنهائی بقدر کر نیست نجس
نمیشود و اما هر گاه آب شیر قطع شود و در این اثنا
نجاستی بحوض پیشین برسد و هنوز بقدر کر آب در حوض
پیشین نباشد آب حوض پیشین نجس میشود و محتاج
میشود در پاک شدن بسبب مادّه بآنکه در مادّه
آب کر باشد تا آب شیر طاهر سر دهند که با آن آب نجس مخلوط
شود تا پاک شود پس معلوم شد که در این وقت
که آب حوض پیشین نجس شده کر بودن مادّه شرط است
اگر ... وقتی که آب حوض پیشین نجس شده بود
کر بودن مادّه شرط نبود و همچنین مجموع آب حوض پیشین
و آب مادّه هر دو حساب شده بقدر کر بوده کافی بود
و همچنین آب باران تا مادامیکه میبارد بسبب
ملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کمتر از کر باشد یا طاهر

علمای ما و هر گاه از ناودان یا شیبدان جاری شود
واگر از ناودان و شیبدان جاری نشود اختلافست
و اشهر و اقوی این است که با ملاقات نجاست نجس نمیشود
حکم آب چاه
اما آب چاه بنابر اظهر آن است که بملاقات نجاست نجس نمیشود
و آب کشیدن به جهت هر نجاست که مقرر شده مستحب
و مطابق احتیاط است با این معنی که اگر با شتر مرده یا گاو
... در آن بمیرد یا شراب ریخته شده ...
که از انسان یا از حیوانی باشد که خون جهنده دارد
یا حیض یا نفاس یا استحاضه در آن بریزد تمام آب
باید بکشند و اگر از بسیاری آب نتوان همه را کشید
باید چهار نفر دو بدو بنوبت آب ... هر دو
از طلوع صبح تا شب آب بکشند و دلو و ریسمان و سایر
اسباب آب کشیدن پیش از صبح حاضر کرده باشند
بلکه احتیاطا اندکی از شب اول و بعد ... نیز
تا خاطر جمع شود که تمام یک روز را آب کشیده

که این کافی خواهد بود از کشیدن تمام آب چاه اگر
چه تمام نشده باشد و اگر در چاه دلالی کوچکی یا آهوی
بمیرد یک کراب کشند و مشهور آن است که مردن
اسب و گاو و ماده نیز در چاه همین حکم دارد و اگر
انسان در چاه بمیرد هفتاد دلو آب باید کشید بالاجماع
هرگاه مسلمان باشد اگرچه طفل بوده باشد بنابر مشهور
و کافر نیز همین حکم دارد لیکن در کافر اگر تمام آب
کشند احتیاط نزدیک‌تر است و ده دلو کشند هرگاه
سرگین انسان افتد که خشک باشد و در حدیث بی
قید خشک بودن وارد است و اگر سرگین در چاه که
و پاره پاره شود پس چهل دلو یا پنجاه دلو کشند و
احوط آن است که اکتفا بچهل نکرده پنجاه دلو کشند
و در خون اختلاف بسیار است مشهور و احوط بلکه اظهر
نیز آن است که اگر خون بسیار باشد پنجاه دلو بکشند و اگر
خون اندک باشد ده دلو کشند و حد بودن بسیار شتر

در چشمه چهل دلو و همچنین در بول مرد دانسته اند و در
کتاب غنیه ادعای اجماع بر این حکم کرده اند و مؤید
این است آنکه بعضی ادعا کرده اند که احادیث متواتر است
در آنکه در بول انسان چهل دلو است پس بول زن
نیز داخل خواهد بود لیکن مشهور آن است که بول زن
حکم بول مرد ندارد و داخل ما لا نص فیه است
و ما لا نص فیه نجاستی را گویند که در احادیث تحدید
چند آب کشیدن برای آن نجاست وارد نشده و در داخل
ما لا نص فیه است و در ما لا نص فیه اگر چهل دلو کشیدن را
قایل شویم و فی ما بین قولین یعنی قول که بول زن را
مثل بول مرد میدانند و قول مشهور که بول زن را داخل
ما لا نص فیه میدانند در قول نخواهد بود و بعضی قایلند
چهل دلو خواهد بود و اگر در ما لا نص فیه قایل بنزح
کر سی دلو کافی است لیکن احوط آن خواهد بود که بول زن
نیز مثل بول مرد باشد و اگر در ما لا نص فیه تمام آب

کشیدن ضعیف دانیم پس احوط داخل کردن آن در مال
نقص فی بنا شد و این راجح است و بدانکه جنبی و ...
و گوسفند را مثل سگ دانسته اند در مردن چاه و در
که جنین باشد نظر بجهت شبه کلیجه ایشان نیز تواند
شبه سگ بود در جثه و چند سطر قبل مذکور شد
که در سگ و شباه در جثه چهل دلو است لیکن برای
گوسفند سی دو این نه دلو باده دلو وارد شده است
و در کتاب دیگر هفت دلو نیز احوط جهت مردن گوسفند
در چاه همان چهل دلو است و هر گاه گربه در چاه بمیرد
چهل دلو کشند چنان نیز داخل شبه سگ مساوات ...
لیکن شک و در روایتی جهت گربه بجهت چهل دلو و در روایات
دیگر هفت دلو وارد شده است و احوط همان چهل دلو است
و هر گاه سگ در چاه افتد و زنده براید هفت دلو کشند
و همچنین هرگاه جنبی در چاه غسل کند بلکه بلغت غسل
نیز هرگاه در چاه افتد همین هفت دلو میکشند لیکن نه با ...

اشهر و اقوی این در وقتی است که بدن آن جنب خالی
از نجاست بوده باشد پس هر گاه بدن او نجاستی داشته
باشد حکم نجاست علاحده خواهد و هم جنبی هفت دلو
میکشند اگر موش در چاه بمیرد و از هم بپاشد چنانکه
در ... است و در چند دیگر است که هر گاه او ورکند شود
این حکم دارد و اما اگر آن موش در چاه باین حد نرسیده
باشد پس سه دلو است بنابر قول اشهر و اظهر و سید
مرتضی علیه الرحمة در این صورت نیز هفت دلو فرموده و این
احوط است و همچنین هفت دلو است هر گاه بول طفل در چاه ...
لیکن اگر شیر خورده باشد یک دلو کافی است اگر چه احوط ...
صورت سه دلو است و اگر مرغ در چاه بمیرد پس اگر آن ...
مرغ خانگی و کبوتر و شبه اینها تا شتر مرغ باشد هفت دلو
کشند و اگر گنجشک باشد یک دلو است و مشهور این است
که مرغان شبیه بگنجشک نیز همین حکم دارد فلذا اگر آب
چاه بنجاستی در رنگ یا بو یا طعم متغیر شود ...

که نجس نخواهد بود و اولی آن است که در پاک کردن از کثافت وقت
اینکه آن مقدار آب بکشند که تغییرش زایل شود لیکن احوط
در آن است که کشیدن همه آب است اگر میسر باشد و اگر چاه آب
نفوذ نکرده بکشند نحوی که گذشت و اگر آب چاه متغیر بنجاست شده
بحال خود بگذارند تا تغییر او بخودی خود زایل شود اقرب
آن است که پاک نمیشود بلکه در این وقت باید آن مقدار آب بکشند
که اگر آن چاه بر تغییر خود باقی میبود بایستی آن مقدار آب کشیدن
تغییرش زایل میشد و این غدر و تحقیقش که توان دانست که
فلان مقدار به چه وقت آب کشیدن تغییر او زایل میشود اگر
توان دانست پس همه آب را بکشند و میباید دانست که چاه
بسبب نزدیک بودن به بالوعه نجس نمیشود مگر آنکه نجاستی
از بالوعه به آب چاه برسد که در این وقت اگر چاه را
متغیر کند حکم آنچنان است که الحال مذکور شد و اگر
متغیر نکند همان نزاع است که در اینجا و اظهر همان است
که گذشت که بملاقات نجاست نجس نمیشود اما احوط کشیدن

مقدار

مقدارهای سابقه برای هر نجاستی هست و مستحب خواهد بود
که آن مقدارها را ملاحظه نموده موافق آن آب بکشند
لیکن سنت است که چاه از بالوعه دور باشد به پنج ذرع
اگر زمین سخت باشد یا آنکه مقر چاه بلند تر باشد از مقر
بالوعه بود و اگر زمین سست باشد و مقر چاه بلند تر نباشد
پس دوری به هفت ذرع سنت است و اما آب مضاف

احکام آب مضاف

پس آن چنانکه گذشت آبی است که نام آب بر وی بی قیدی
اطلاق نشود و توان گفت که آب نیست مثل آبی که از چیزی
یا علف یا جسم دیگری که افشرده باشند یا عرق که گرفته باشند
مثل گلاب یا ممزوج شده باشد بچیزی مانند شیره انگور که
توان گفت که آب نیست بلکه مثلا شیره است نه آنکه ممزوج
آبی باشد که از اسم آب بیرون نرود که اگر چه رنگ و بو
و طعم متغیر شود چون اسم آب بر او صادق میباشد آب
آب مضاف نیست و از این جهت است که آبهای گل آلود که

در غیرها دفعتاً یا در پی ایشان مستعملاً و باز شیوع کرده که آب
آب مضاف نیست و آب مطلق است و وضو و غسل با آن
جایز است بلکه هرگاه آب بقدر کفایت وضو یا غسل
نباشد و تواند چیزی مانند گلاب و غیرها با او ممزوج
کردن بنحوی که از آب بودن بیرون نرود و کافی باشد اقوی
آن است که واجب است که ممزوج کند و تیمم ننماید و چون
شناختی آب مضاف دانستی بدانکه او بملاقات نجاست نجس
میشود اگرچه چندین کر باشد و وضو و غسل با آن جایز نیست
و ازاله نجاست نیز با آن متیسر نیست بنابر قول اصح و اقوی فافهم
و اما اسئار که جمع سؤر است و آن آب قلیلی است که جسم حیوانی
با آن رسیده باشد پس همه آن پاک است بجز سؤر سگ و خوک
و کافر و اشهر آن است که سؤر حیوان حرام گوشت و حیوانی
مسخ شده و حیوانی مردارخوار که در موضع ملاقاتش با آب
نجاستی نبوده باشد همه پاک است با کراهتی و اولی که با آن وضو

حکم سؤر [illegible]

کرده

کرده باشند و آب وضو را جمع کرده باشند پاک
و پاک کننده است بدون کراهتی علی الاقوی و آب وضو
و غسل را که ازاله نجاست بآن نکرده و آبی که رفع حدث اکبر
بآن شده باشد مثل آب غسل جنابت پاک است بالاجماع و ازاله
نجاست با او جایز است بلا خلاف و چنانکه جماعتی با اختلاف در آن
نموده‌اند تصریح کرده‌اند اما اگر خواهند بآن آنکه غسل
از حدث اکبر بآن شده باز دیگر بهمان آب رفع حدث نمایند
دو قول است جماعتی از قدما منع کرده‌اند و اولی احوط است
اگرچه جایز بودن با کراهتی چنانکه مشهور میان متأخرین
اظهر است اما شکی نیست که آبی که در اثنای غسل کردن
از بدن در میان آبی که با آن غسل میکند بپاشد ضرر
ندارد و هم چنین آبی که از غسل کردن اینکس بآن
در ظرف آبی مانده باشد نیز مانعی ندارد که بآن
رفع حدث کنند و هم چنین هرگاه آبی که با آن غسل کرده
کر باشد نیز مانعی ندارد در رفع حدث بآن باز دیگر

نیست بلکه اختلافی هم در این مسئله ما خوئی نیست
چنانکه از کلام جماعتی مستفاد میشود و انچه گفتیم که
ابی غسل باید بکو رفع حدث جایز نیست یا مکروه است
در غسل جنابت معقول است اما اگر اب از غسل حیض
یا استحاضه یا نفاس جدا شده باشد در پاک بوده
باید و نجس بودن ان اختلاف است اظهر ان است که نجس است
علی هذا احوط ان است که ان نیز حکم اب غسل جنابت
داشته باشد اما انکه ابی غسل میت کرده باشند که او نجس است
بلا خلاف چنانکه جمعی تصریح کرده اند و انکه ازاله
نجاست بان کرده باشند و متغیر بنجاست نشده باشد
در پاک بودن و نجس بودن ان اختلاف است اظهر ان است
که نجس است و حکمی که موضع نجس داشت پیش از انکه این
اب با و برسد بجهة ان اب ثابت است یعنی اگر موضع نجس
که پیش از انکه این اب باو برسد باکو و بار شستنی بود این
اب نیز هر جا که برسد ان جا دو بار شستنی میشود

واگر

واگر موضع نجس پیش از رسیدن این اب با و یکبار شستنی
بود یا انکه مثلا یکبار دیگر قبل از این موضع نجس را شسته
بوده و این اب بار دویم بود که بان پاک میشد پس این
اب نیز هر جا که برسد یکبار شستنی خواهد شد اما اب
استنجا که ابی است که بان موضع بول یا غایط را شسته
باشند این حکم ندارد و پاک است و توان با و باید دیگر ازاله
نجاست کرد لیکن حدث باست که بان رفع حدث نتوان
کردن و شرط است در پاکی اب استنجا که علم بهم نرسد که
که بنجاست متغیر شده یا نجاست خارجی رسیده چه اگر
معلوم شود که بنجاست شده نجس خواهد بود همچنین
اگر نجاست خارج از حالت استنجا مثل خون وسائر با او د مثل
انکه خون بیرون امده باشد یا حوالی مخرج زیاده از قدر
متعارف ببول یا غایط الوده شده این اب نیز بان موضع
باید ملاقات کرده یا انکه نجسی دیگر از خارج این نجاست
دیگر غیر از ان نجاستی که از ان استنجا میکنند رسیده که در این

سورها نجس است و بعضی شرط کرده‌اند که باید که دست
بیش از آب بموضع نرسیده باشد و همراه آب چیزی از عین
از نجاست منضم نباشد و این احوط است و غساله حمام نیز
آبی که در وی دست شو کرده در حمام هم میرسد اگر معلوم
باشد که نجاستی باین نرسیده اشکالی نیست در پاکی
و رفع حدث و خبث کردن بآن اما اگر معلوم نباشد
که نجاستی بآن رسیده در حال کشتن از کری و ماده نیفتاد
اشکالی نیست که طاهر است و رفع حدث و خبث باو
میشود و اگر شک باشد پاکست لیکن احوط و اولی
آنست که بآن غسل بلکه مطلق تطهیر نکنند و مکروهست
طهارت بلکه مطلق استعمال آبیکه با آفتاب گرم کرده
باشند و اگرچه در ظرف غیر [illegible] باشد و هر چند
در شهرهای گرمسیر که هم نباشد بنابر قول اقوی و نیز
مکروهست آبی که باتش گرم کرده باشند در غسل اموات
مگر احتیاج باین گرم کردن هم رسد مثل آنکه از تنگی

آب گرم با آفتاب

آب گرم باتش برای غسل اموات

سردی

سردی غسل دادن میت متعذر یا متعسر باشد که قدر آبی
وقت گرم کنند بقدری که رفع ضرورت بآن بشود
و میباید دانست که هرگاه نجس بشود یکی از دو ظرف و مشتبه
بشود باینکه ندانند که کدام یک پاک و کدام یک نجس است
واجب است که از هر دو اجتناب بکنند و بعضی گفته‌اند که
چون محتاج آب دیگر نبودن خواهد تیمم نماید واجب است
که آن هر دو آب را بریزد و اقوی آنست که واجب نیست
ریختن آنها و اگر چیزی پاکی بیکی از آن دو آب رسد
ظاهر آنست که آن چیز پاک بر پاکی خود باقی باشد و در
حکم مشتبه بنجاست است مشتبه بمغصوب پس اجتناب
از دو آبی که یکی غصبی باشد و دیگر مباح و بیقین هیچ یک
معلوم نباشد واجب است اما آب مشتبه بمضاف چنین
نیست و طهارت بهر یک از آن دو آب واجب میباشد
و اگر یکی از این دو آب ریخته شود هم طهارت میکند با آن

آب نجس شده یکی از دو ظرف
و [illegible]

مشتبه بمغصوب

مشتبه بمضاف و تیمم آن

بلکه یکی از ان دو که باقی مانده و هم تیمم میکند و جایز
دارد در مقدم کردن هر یک که خواهد اگرچه احوط
مقدم داشتن طهارت با بست بر تیمم چنانکه بعضی گفته اند
واگر ظرف دیگر که معلوم بود پاکی او و غصبی بود نه
او مشتبه شود دارد و ظرف که مشتبه بنجاست یا غصبیت
بود و این ظرف نیز مثل اینها استعمال ان ممنوع خواهد
بود و هوا بی که حکم بنجاست ان شد شرعا اگرچه بسبب
مشتبه بنجاست شدن باشد جایز نخواهد بود طهارة
بان نه در حال اختیار و نه در اضطرار بلکه در صورة اضطرار
که اب دیگر نداشته باشد باید تیمم کند و هم چنین جایز
نیست اشامیدن چنان ابی در حال اختیار فصل دوم
در طهارتهایی که باب باشد و ان وضو است
و غسل و در وضو چند مبحث است مبحث اول در چیزهایی
که باعث وضو میشود و ان بیرون امدن بول و غایط

ظرف ثالث مشتبه شود

اب حکم بنجاست

طهارت به اب
که وضو و غسل
باعث بر وضو

و باید

و باید استنا در موضع معتاد باید حکم معتاد به تفصیلی که ذکر
ان در این مختصر انقدر مهم نیست و نادر الوقوع است
و باید دانست که موضع معتاد جهت باید در بول است نیس
با قبل از قبل زن بیرون اید اظهر انست که اعتباری نبود
واگرچه احتیاط انست که بجهت این باید نیز وضو بگیرند
زیرا که محقق در کتاب معتبر این باد را نیز باعث وضو
دانسته و دیگر از چیزهایی که باعث وضو است خواب است
که چشم و گوش را به پوشد و در حکم خواب است بیهوشی
و دیوانگی و هر چه عقل را زایل کند و دیگر استحاضه
قلیله است بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و بعضی بر اغماس کردن اندرون دبر و اندرون سوراخ
ذکر و بوسیدن و مذی که ابی است که بعد شهوت
از ذکر بیرون میاید باعث وضو دانسته اند و اظهر
و اشهر انست که هیچ یک از این چهار چیز باعث وضو
نیست مگر اینکه از راه احتیاط وضو گیرند جهت مذی که بشهوت

باد قبل

هنوز باعث وضو
و بسی سوراخ و حکم
بر اب که بیرون

در آداب خلا رفتن

باشد که احتیاطا وضو کند نیز سنت است اگرچه واجب
نیست مبحث دویم در آداب خلا رفتن است و واجب
در آن پوشانیدن عورت نیز است از نامحرم و حرام است
در حال تخلی رو بقبله و پشت بقبله کردن و احوط
آن است که در وقت استنجا کردن نیز رو بقبله و پشت
بقبله نباشد و فرج را نیز اگرچه به تنهائی باشد بجانب
قبله نکند و واجب است شستن مخرج بول با آب و بغیر

شستن مخرج بول

آب پاک نمیشود و اقل آبی که بر سر ذکر ریزند و مقابل
آنچه بر سر ذکر باشد از آب و این دو مقابل بوده
کنایه از دو بار شستن است زیرا که در شستن چیزی
آنقدر آب باید ریخته شود که بر آن غالب شود و چون
بهم رسد و چون قطرهٔ بول بر سر ذکر باشد و بقدر
دو قطره بر آن ریخته شود این بعض دست میدهد پس
بنابراین بکار شستن خواهد از این دو قطره بهم رسید
لیکن احوط آن است که دو بار شسته شود سه بار کامل تر است

و هم چنین

شستن مخرج غایط

و همچنین واجب است شستن با آب مخرج غایط را هرگاه
از موضعی که عادةً آلوده میشود تجاوز کرده باشد
بمحلی که در اثنای آن استنجا صدق نکند و حد شستن
در استنجا آن است که آنقدر بشویند تا عین نجاست
و اثر آن پاک شود و مراد باثر اجزاء ریزه است
از نجاست که بسنگ مالیدن پاک نمیشود نه آنکه مراد
باثر در اینجا رنگ باشد چنانکه بعضی توهم کرده اند
زیرا که رنگ در بول اعتباری نیست و اگر غایط از

سنگ مالیدن واجب است

تعدد نجاست

مخرج خود زیاده از عادتی و متعارفی تعدی
نکرده و آلوده نساخته باشد بسه سنگ میتوان
پاک کرد اجماعا و کمتر از سه کافی نیست و اگرچه عین
نجاست بکمتر از سه سنگ پاک شود و اقوی آنست
که یک سنگ سه کنجی که هر بار یک کنج آن را بمالد کافی
نیست بلکه سه عدد باید و واجب است که هر یک از سه
سنگ بر مجموع موضع غایط بکشد و نه آنکه یک گوشه

موضع را بنکی و گوشهٔ دیگر را مثلاً بکچ و گوشهٔ دیگر بکیرد
سنگ دیگر پاک نماید و اگر به عدد پاک نشود
واجب است که زیاده کنند تا آنقدر که پاک شود و سنت است
که بعدد طاق برسانند مثلاً هرگاه بچهار سنگ پاک
شود پنج سنگ کنند و بجای سنگ استنجا بکهنه
یا چوب یا چیز دیگر از چیزهای پاک که ازالهٔ عین نجاست
تان شود میتوان کرد و جایز نیست استعمال کردن استخوان
و نه سرگین اگرچه پاک باشد و نه چیز خوردنی و نه
سنگی که بار دیگر استعمال کرده باشند و نه چیزی که
محترم باشد اگرچه از غیر استنجا نجس شده باشد و سنتهای
خلا رفتن است از آنجمله آنست که تمام بدن را بپوشاند
اگرچه بداخل شدن بد بنای باشد یا براه دور
رفتن که کسی او را در آن حال نه بیند و آنکه جهت بول
مکان مناسبی اختیار کند یا آنکه بجای بلندی یا مکان
پر خاکی بنشیند و همچنین سنت است چیزی بر سر

و پوشانیدن

بکهنه

استخوان و غیره

سنتهای خلا رفتن

و پوشانیدن آن مثل عبائی یا دستمالی یا غیر آن
و بسم الله گفتن در وقت داخل شدن و بیرون آمدن
و پای چپ پیش نهادن در وقت داخل شدن و استبرا
کردن از بول بآنکه انگشت میانین ذکر خود را از بیخ
مقعد تا بیخ خصیه سه مرتبه بیفشرد و از آنجا تا سر
ذکر را بانگشت میانین و ابهام که انگشت بزرگ است
نیز سه مرتبه بیفشرد و سر ذکر را نیز سه مرتبه
فشار دهد و حرکت دهد که مجموع نه مرتبه باشد
و ششم باد نیز میشود مثل آنکه در کشیدن از بیخ خصیه
تا سر ذکر چنان مبالغه کنی که فشار دهد و حرکت دهد
سر ذکر را نیز بجا آید و بعضی استبرا را واجب میدانند
و این احوط است و نیز سنت است دعا خواندن در وقت
داخل شدن بخلا و بیرون آمدن و وقت نظر کردن
بآب و وقت استنجا کردن و وقت فارغ شدن از
استنجا بدعاها که از ائمه علیهم السلام ماثور است و در

مواضع خود مذکور است ونیز سنت است که استنجا از
غایط بسنگ وآب هر دو کنند اول سنگ وانگاه
آب واگر هر دو را نکنند پس سنت است که بآب استنجا
کنند در صورتیکه بآب میتوان استنجا کردن نه بسنگ
زیرا که آب افضل است ونیز سنت است که اول
مقعد را استنجا کنند وبعد از آن ذکر را ودر وقت
بیرون آمدن پای راست را پیش دارد ومکروه است
نشستن در موضع آبخورها یعنی مدخل مردم از کنار نهرها
وچاهها وهمچنین مکروه است نشستن در راهها
وهمچنین در مواضع لعن یعنی در جاییکه صاحبان
آنرا لعن میکنند ودر حدیث صحیح تفسیرش مواضع لعن
بدر خانها وارد شده است ومحتمل است که این تفسیر
تمثیل باشد ومواضع لعن هر جایی را که لعن ونفرین
برای طالحان محل آن شامل باشد ونیز مکروه است
نشستن در زیر درختهای میوه دار بالفعل یا بالقوه

یعنی

مکروهات خلا رفتن

یعنی اگرچه الحال میوه ندارد وهمچنین در سایه که کاروان
وغیره بآنجا فرود میآیند وبباید دانست مواضعی که
گفتیم نشستن در آنها مکروه است در وقتی است که ملک
غیر نباشد که بی اذن صاحب در آن بنشینند چه در این
وقت حرام خواهد بود ونیز مکروه است رو بقرص
آفتاب وماه کردن در وقت بول وغایط بآنکه اینجا
که از آن بول یا غایط میکنند بجانب قرص آفتاب یا ماه بگرداند
وسایر اعضا را اینجا اعتبار ندارد پس هرگاه در وقت بول
کردن پشت این شخص با آفتاب یا ماه باشد مکروه نیست
وهمچنین هرگاه در وقت غایط کردن روی آن کس با آفتاب
یا ماه باشد مکروه نیست وادعای اجماع بر آن شده ونیز
مکروه است بول کردن در زمین سخت ودر موضع جانوران
ودر آب خواه جاری باشد وخواه ایستاده وبعضی
در آب ایستاده حرام میدانند واین احوط است واکثر فقها
برآنند که غایط نیز در آنکه ذکر شد مثل بول است ودر

احوطست ونیز مکروه است بول کردن بسمت باد بلکه
غایط نیز وچیز خوردن وآشامیدن درحال تخلی بلکه
در بیت الخلاء وغیر این حال نیز وهمچنین مسواک کردن
ونیز مکروه است استنجا کردن بدست راست وهمچنین
بدست چپی که در آن انگشتری باشد که بر او اسم خدا
نقش باشد این در وقتی است که باسم مبارک نجاستی نرسد
والا حرام خواهد بود وبعضی بدون رسیدن نجاست
نیز حرام میدانند واین احوطست واسمهای انبیا وائمه
علیهم السلام نیز ملحق باسم خداست ونیز مکروه است
سخن گفتن درحال تخلی وبعضی مخصوص بحال غایط کردن
دانسته پس بنابراین درحال بول کردن مکروه نخواهد
بود مگر آنکه کلام مذکور خدا نگوید که درین حال خوش نیست
با متعلقات سخن گفتن شود چنانچه ممکن نباشد
فهمانیدن مطلب بدستها وامر بگید بکردن واشاره
کردن **بحث ششم** دربیان چگونگی وضو وواجبات

تتمه در انگشتر

در چگونگی وضو وواجبات آن

اول نیت آن
وکیفیت نیت
ووقت نیت

آن هفت است اول نیتست که در لغت بمعنی قصد است
وفقها را در تحقیق معنی نیت دو قول است یک قول که
قوی است آنست که نیت همان داعی وباعث ومحرکیست
در انسان بهم میرسد که او را وا میدارد بر بجا آوردن
آن کار واین معنی در هر فعلی از افعال هست وهیچ کاری
خالی از آن نیست ودر حصول این معنی خطور کردن صورتی
در دل وگذشتن چیزی در خاطر معتبر نیست لهذا
مشاهده میشود که ما گاهی اعضا را برای کاری حرکت
میدهیم بجهت باعث بر آن که در ما بهم رسیده وحال آنکه
دل متوجه فکر دیگریست وآخر این کار وکه اعضا را برای
آن حرکت میدهیم غافلیم بلکه چون از ما بپرسند که در چه
کاری وبرای چه این حرکات وسکنات میکنی متذکر
میشویم ودل ما نگران کاری افتد که چکار داشته و
برای چیست وشکی نیست که آنچه درحال غفلت میکرد
بی نیت وقصد نبود زیرا که از فاعل مختار محال است که

فعلی بی قصد و اراده صادر شود و همان قصد نیت است
اگر چه در دل نگذرانند که فلان کار میکنم از برای
غرض و تحصیل دویم آنست که نیت عبارة از آن چیزی است
که خطور ببال کند یعنی در دل گذرد و حصول این معنی
در عبادات وجوبش معلوم نشده اگر چه احوط آنست
که بعلاوه آن داعی که برای آنکس بهم رسیده که گفتیم
که همان نیتست این صورت را نیز در دل گذرانند تا جمع
میان هر دو قول کرده باشد مثلا در وضو همان باعث
و داعی که برای مکلف بهم رسیده که وضو را برای آن
میگیرد که بر او واجبست امتثال و نماز باید با آن درست
شود و نماز بگذارد یا امر خدا بعمل آید همین نیت است
جهة وضو اگر چه در وقت وضو گرفتن این معنی را در دل
نگذراند و در خاطر حاضر نسازد لیکن احتیاط آنست
که چنان باشد که از عبادت تا اهتمام در گذرانیدن این
معنی در خاطر نماید که باعث زیادتی وسواس او شود

و رفته

و رفته رفته گاهی باشد که از عبادت بی رغبت شود به
جهة عذاب که از نیتها میکشد و رفته رفته بهمین داعی
اکتفا نکند و این معنی را نیز در اول وضو در دل بگذراند
تا عمل به هر دو قول کرده باشد مگر آنکه آنکس وسواسی
در نیت داشته باشد که برای او احتیاط آنست که اهتمام
در گذرانیدن این معنی در خاطر ننماید که باعث زیادتی
وسواس او شود و رفته رفته گاه باشد که چنان گردد
که از عبادت بی رغبت شود بجهة عذابی که از نیتها آن
میکشد و گاه باشد که نعوذ بالله بترک عبادت منجر شود
بخیال فاسد آنکه عبادة بی نیت نمیشود و نیت در نماز
من متعذر و یا متعسر پس تکلیف عبادة در باره من ساقط است
و الحاصل وسواسیان را در نیتها اکتفا بهمان داعی که
دانستی احوط بلکه گاهی لازم و متحتم است و گذرانیدن
صورت نیت در دل در کار نیست بلکه خوب نیست که باعث
زیادتی فساد کار ایشان میگردد چنانکه اشاره شد و باین معنی

است بعضی از وسواسیان که استحضار در نیت مجتهد کنند
که ما نیت وضو و نماز مثلا میکنیم نمیتوانیم کرد و وسواس
بهانه می‌آورد مجتهد در جواب او را باین سخن میگوید
بی نیت نماز و وضو کن و او را باین وسیله از این عذاب
خلاص میکنند والا همان باعث و داعی که در او هست
که او را مضطرب کرده برای بجا آوردن عبادت بالطبع
خود همان بهترین نیتهاست برای او و بیشی از آن نیت
که گفته‌اند نه صورتی در دل مقارن اول جزو عبادت
که وضو میکنم برای مباح بودن نماز واجب قربة الی الله
در شان او بنا شد که صورت نیت عمل این که مذکور شد
مناسب کسیست که خوف نادیدنی وسواس و بعد از آن هم
گرفتار شدن نداشته باشد و باید دانست که ما این
فهمی نیست که قصد مباح نماز با رفع حدث در جایی است
که رفع حدث معتبر باشد نه مثل وضوی حایض برای
ذکر خدا که رفع حدث با آن نمیشود و غسل جمعه و ظن قضا

باسکت و همچنین قصد واجب بایست و همچنین قصد
قربة در او باشد شکی نیست که نیست و موافق احتیاط هست
اگرچه واجب بودن زیاده از قصد قربة ثابت نیست و معنی
نماز که نیت به هر دو قول چیزی بزبان گفتن نیست و این
صورة که چند سطر قبل مذکور شد امریست که بدل میگذرد
و زبان مدار نیکاره است اگرچه هرگاه در مثل وضو و غسل
بزبان بی‌اختیار جاری میشود ضرری ندارد بخلاف نیت نماز
که زبان را بان حرکت دادن خوب نیست چه بدان وقت
حرف زدن مناسب نیست و نیت که بزبان ابتدا [illegible] فلیت
که بیند به هر نقل بر کردن را نیت صورة نیت در دل باید
حاضر داشت و بفهمد که چه در او میکند دو نه آنکه الفاظ
که مذکور شد صورة اینها را بدل بگذرانند و از معنی
غافل باشد مثل آنکه م و ب و الف و ح را در لفظ فی
و روب و ة را در دل بگذرانند و بفهمد که مراد جایز
بودن نماز و درست بودن از است و همچنین لفظ فی

وجوب وی را در دل کند فانه ونه مخصص که مراد حیثیت
ومعنی نیة اگرچه اختلاف است لیکن محصل ان که در
صحت عبادت کافی است ان است که مراد ان تحقق از قوت نیة
محض اطاعت وفرمان برداری خدا که امر کرده با ان عبادت
ما بند والحاصل کسیکه خواهد که نیت مشتمل بر احتیاط
خواطر جمیع جهة وضو یا نماز کند وان وسواس خاطر
جمع باشد اول عزم وقصد خود را خالص کند از برای
خدا تعالی واجبات و درست کردن نمازی که او
سبحانه امر کرده بیس گفتن اینکه اراب کرده این معنی را در دل
حاضر داشته که وضو میکیرم از برای درست بودن نماز
برای انکه واجب است امر بمحض برای اطاعت وفرمان
برداری خدا ومطلوب مقصود این معنی است در بالای
نمی بود و بدون نیت تا اخر وضو باقی مانده و نیت
خلاف آن نکند و ان نیت واجب کردن است در نیتی که
وقت نماز داخل شده باشد یا چیزیکه بر او واجب است

وضو

وضو کوفتن برای ان خل نماز قضا یا طواف واجب در ذمه
داشته باشد اما هرگاه وقت نماز نباشد و واجب
مشروط بوضو از قبیل نماز قضا وغیره نیز بذمه نداشته
بجای نیت واجب نیت سنت بکند و همچنان وضو را
در دل کند وقت شستن دستها که سنت است میتوان
بطهارت نماز واجبی که بعد از ان وقت داخل میشود میتواند کرد
ولیکن اکثر علما بر انند که نیت وضو را در وقت شستن
دستها که سنت است نمیتوان کرد بلکه علامه در قواعد نیت
نیت را در وقت شستن دستها مستحب میدانسته لیکن
احوط ان است که در وقت شستن اول جزو روی نیت
فعلی را ترک نکند واگرچه در وقت شستن دستها نیز
نیز کرده باشد به همان اکتفا نتوان بود و بنا بر یکی محل نیت
در وقت شستن رو نماید وانکه مذکور شد که وقت نیت
چه وقت وصورت ان چون است و حکم نیت را باقی
داشتن که استدامه حکمیه است میباید همه بنا بر قول

که کنند واستاده نیت را در وقت اعتبار کنیم والا هنا بر قول
اظهر که نیت همان داعی بر فعل است چنانکه گذشت
در این وقت نیت را در وقت معنی و صورة مخصوص
نخواهد بود و همین که باعث فعل بر وضو است مکلف را
باعث که از برای درست بودن نماز خود امیکند و برای
واجب است مثلا و غرضش فرمان برداری خداست
همین نیت است و صورتی در دل که واستاده نباوری لازم
نیست ولذا اول وضو تا آخر او نیت فعلی هست و استدامت
حکمی در کار نیست والله العالم از
واجبات وضو شستن روی است از رستنگاه موی سر
تا انتهای چانه یعنی زنخ آنجا که موی چانه سر از وی بیرون
و از حد چانه کشیده شود و بخته شود و این بحسب درازی
روی است و بحسب پهنای آن قدری که انگشت بزرگ
و انگشت میانین برآن مشتمل شود و این تحدید به
قیاس مستوی الخلقه است پس کسیکه روی پهنا او زیاده

در شستن روی و کیفیت آن و منع حایل از گوشه چشم و سایر اعضای غسل و وضو و ...

بر قدر متعارف موی بر روییده شده باشد بانکه چیزی
از آن موضعی که در مستوی الخلقه بی‌موی است از جانب موی
روییده باشد یا از آن در موضعی که متعارف روییده موی
روییده باشد یا روی یا وارقد متعارف پهن تر باشد
یا کر پهنای یا انگشتان او از انگشتان متعارف کوتاه تر باشد
یا درازتر باشد یا بر نحوی که انگشتان او و روی او و کوتاه هم
موافق پهنا و کم پهنی روی بحسب متعارف نباشد باید
رجوع بمستوی الخلقه کند یعنی باید آن کسیکه اعضای او نحو
بکید بکی موافق متعارف اکثر مردم است و ملاحظه کند که
حد روی مستوی الخلقه موافق تحدید بمذکور چه قدر است
انکس نیز بهمان قیاس عمل کند و باید که در شستن روی
ابتدا از بالا شود و انتها به پایین و عکس جایز نیست و
باید در حال اختیار حایل مانع از رسیدن آب بپوست
روی و هم چنین سایر اعضای وضو و غسل نباشد و
اگر چیزی سهلی باشد مثل چرک گوشهای چشم و خود

کیک و پشه و سرمه یا خطاطه و غبار آن که مانع رسیدن
آب به پوست ظاهر باشد اما اگر از قبیل رنگ باشد مثل
وسمه یا بوی گذاشته بعد از آن جرم وسمه داشته باشد
و دیل باقی مانده باشد ضرر ندارد و واجب نیست شستن
موی ریشی که زیاده باشد از حدّ چانه و اطراف روی چو واجب
نیست در وضو تخلیل کردن موی ریش و آب رسانیدن
به پوست رسانیدن اگرچه موی ریش کم باشد بلکه پوست
روی هرجا که آشکار است واجب است شستن آن بلا تردد
بلکه جمعی شستن آنچه در جلوان پوست آشکار است [illegible]
مقدمه یعنی جهت آنکه خاطر جمع شود که هرچه پوست رو که
آشکار است و موی پوشانده شسته است و اولی
آن است که زیر موی ریش که پوشیده است آب رسانیدن
سنت هم نیست و مساوی است در حکم مذکور موی ریش و شارب
و موی زیر لب و ابروی و مژه و اگرچه موی ریش و شبه ذلک
از برای زن الحیه نیز هم رسد   از واجبات وضو شستن

[illegible] و موی ریش

دودست

سیم از واجبات دست
شستن با چه وضع و کیفیت
مرفق و اقل شستن
در وضو و هم در غسل
و چه گونه حایل

دو دست با دو مرفق و مرفق آن جای است که استخوان [illegible]
و بازو بیکدیگر جمع میشود شعاعهای مفصل نیست پس بنا
بر این شستن دو مرفق اصاله خواهد بود نه از باب مقدمه
و باید ابتدا کند از دو مرفق و عکس جایز نیست یا آنکه از
سمت انگشتان بجانب مرفق بشوید بنابر قول اشهر و اولی
و اکمل شستن در وضو و غسل آن [illegible] که اسم شستن
بان صادق آید یا آنکه منتقل شود هر جزوی از آب از جای
خود به جای دیگر اگرچه با عانت دست کشیده شود مثلا یا
لیکن باید مبالغه در رسانیدن آب نمایند به جمیع اجزای
پوست ظاهر دست و میان انگشتان و زیر انگشتری و انگشتر و
هرچه پوست ظاهر دست را بپوشانیده باشد حتی چرک
زیر ناخن که زیاده از عادت و متعارف باشد بلکه احتیاط
آن است که چرک را بکشند هرگاه در میان ناخن باشد آب
نرسیده و نگذارند و بهتر آن است که ناخن را نگذارند که از
قد دراز شود که چرک در آن بهم رسد که در اثنای وضو

تخلیل آن باعث فاصله نشود بآنکه ناخن را پی در پی بگیرد
قبل از آنکه دراز شود و پیش از آن وضو ازاله آن چرک نیز نکرده
اما اگر نه گرفته باشد و چرکی که زیر آن باشد که پیش
از وضو ازاله آن چرک نیز نکرده باشد و چرک زیاده
بر عادت و متعارف مردم باشد ناچار است که در اثنای
وضو تخلیله نماید و آب در زیر او برساند اگرچه طول
کشد که موجب خشک شدن بعضی وضو که در اعضای سابق
برسد زیرا که این تخلیل واجب و از افعال وضو خواهد بود
ظاهرا بر منافات با موالات که پی در پی شستن اعضای
وضو است معلوم نیست داشته باشد و اگر چرک ناخن
از عادت و متعارف مردم زیاده نباشد در شستن کلا ابتدا
مانع احتیاط است چه وجوب معلوم نیست پس بنا بر این
در تخلیل آن اگر طول داده که باعث فاصله در اثنای
وضو شود موافق احتیاط نخواهد بود زیرا که ملاحظه این
احتیاط که مرعی باشد خلاف احتیاط دیگر که ترک موالات

وضو است

٣٦

وضو گشت مشهور و لهذا در این صورت به تر آن است که تخلیل
تمام قدری تخلیل آن ناخنها کنند و بعد از آن فارغ شده
به باقی افعال وضو اشتغال نمایند بهر تقدیر باید تخلیل
انگاری که از بسیاری از عوام مشاهده و مشهود نه کنند
چنانکه دیده میشود که بعضی از عوام دستها را از مرفق تا به
دست بشستن مشغول نمیشوند چه جای میان انگشتان و میان
ناخنها و گویا خیال میکنند که شستن کفها که سنت بوده
شستن آن اول همان شستن از این شستن واجب کافی
و این خیال غلط است زیرا که الحال که دستها را از مرفق باید
بشویند واجب است که جمیع اجزای پوست ظاهر دستها
تا انتهای سر انگشتان و ناخنها به نحوی که گفته شد
برسانند و شستن سابق اصلا دخلی با این شستن ندارد

چهارم مسح سر و کیفیت

چهارم از واجبات وضو مسح سر است بنا بر تری
وضو اگرچه به گرفتن تری از چیزی از اعضای وضو باشد
لیکن احوط آن است که از دست تری با مسح را بنا بر آنکه

وضو نوی نگیرند و به همان نوی که در دست باشد مسح کشند
و باید مسح در پیش سر اتفاق افتد نه در عقبان و احوط
آن است که در موضع وسط از پیش سر است مسح کند که
برابر موی پیشانی نه سمت این پهلو و آن پهلوی پیش
سر و واجب است که مسح بر پوست یا موی که مخصوص
پیش سر است باشد نه آنکه موی که از موضع دیگر از پیش
به پیش سر آمده باشد پس اگر بر تابد مسح سر احتیاطی
باید که موی موضع دیگر آن جای سر ایشان تا در موضع
مسح در ود نشود و این موی موضع دیگر حایل نشود که
مسح بر حایل نشود که مسح بر حایل در حال اختیار کافی
و در حال ضرورت مثل آنکه رفع حایل ممکن نباشد
جایز است و اقل مقدار مسح بنابر اظهر اشهر آن است
که به جزوی از انگشت باشد که آن جزو از انگشت از موضع
از پیش سر بگذارد به نحوی که مسمای مسح آید و بعضی به
یک انگشت واجب دانسته اند و این احوط است و بعضی

پنجم مسح پاها و کیفیت آن

سه انگشت واجب بیکدیگر چسبیده گفته اند و این بقوت
خصوصا جهت زن و بهتر آن است که مسح را از بالا به پایین
بکشند و اگر عکس کند اشبه است که جایز است لیکن مکروه است
پنجم از واجبات وضو مسح پیش پاها ست از سر انگشتان
تا دو کعب پا که عبارت از دو برآمدگی است که در وسط
پشت پای باشد نه مفصل ساق و قدم که آن قول نادر
و ضعیف است اگرچه احوط باشد و اقل مسح پا بجهت درازی
همان است که دانستی و بجهت پهنا آنقدر وی که مسمای
مسح بهم رسد اگرچه به یک انگشت دست آن کم درازی
انگشت است تا برآمدگی پشت پا بکشند و بعضی به سه انگشت
واجب دانسته اند و بهتر آن است که به تمام کف دست باشد
و باید مسح بر پوست ظاهر باشد نه بر حایل از قبیل جکمه و غیره
بلکه احوط آن است که از حایل شدن موی در پشت پا برآمده
باشد نیز اجتناب کنند و در حال ضرورت مثل سرمای
شدید و تقیه مسح بر جکمه یا حایل دیگر جایز است و هم

جایز است شستن پا در حال تقیه و مشهور آنست که بعد از
زایل شدن سبب اعاده واجب نیست و این اگرچه دور
نیست لیکن احوط اعاده است و جایز است در مسح پا مانند
مسح سر اینکه بعکس مسح کنند یعنی از کعب بسوی سر انگشتان
بکشند و بعضی جایز ندانسته اند و این احوط است و باید
دست بر بعضی پا کشیده شود نه اینکه پا را پیش برند
و اندر دست بکشند و احوط آنست که موضع مسح
خشک باشد بس هرگاه در حمام مثلاً وضو کنند فوطه
افشرده تری موضع مسح را بچینند هرگاه اگر قدری
رطوبت باقی ماند ضرر ندارد اما باید ملاحظه نمود
که بسبب فشردن فوطه دست تا بی عیب وضو تر نشود
که مسح بغیر آب وضو کرده باشد با اینکه فوطه را باکوشه از دامن
پیش از وضو فشرده حاضر گذاشته باشد یا کسی دیگر
جهت ازکسی بفشرد و بعد از آن نیز به نهجی موضع مسح
به فوطه مالد که دست از باقی ماندهٔ آب که در فوطه مانده

تتمه ان وخشک بودن موضع مسح وجه وضع

تر نشود که مسح بآب تازه نکرده و بلکه نیست دستها
باشد بیرون دیگر فوطه را استعمال نماید که از این اشکال بعد
و خشک بودن عضو یکه باید شست از اعضای وضو
و غسل شرط نیست پس اگر تر باشد و انقدر آب بان
برسد که موضع غالب شود بحدیکه شستن صادق آید
کافیست و باید دانست که در مسح سر و پاها از قدر
اندک تری وضو کافی نیست که رطوبتی در موضع مسح ظاهر
شود و مسح کردن به تری وضو صادق آید و زیاده
ضرور نیست بلکه هرگاه بحدی که اقل شستن صدق کند
گاه هست که خوب نباشد پس احوط آنست که هرگاه در
وقت مسح آب بسیار در دست باشد با آنکه زیاده بجا
نگذارند یا موضع را از نشت یا غیره که ما تعقب نکند
کم کنند که شستن موضع مسح صدق نکند و اگر هیچ یک
از اینها را نکنند باید لا اقل دلیر زیاده از قدر مسح
قصد داخل وضو بودن نداشته باشد ششم

ششم ترتیب با مقدم پاها

از واجبات وضو ترتیب است باینکه اول روی را بشوید
انگاه دست راست انگاه دست چپ انگاه مسح سر کند
انگاه مسح پاها و مشهور انست که در پاها ترتیبی نیست
یعنی پای راست را بر پای چپ مقدم داشتن واجب نیست
بلکه از ابن جنید نقل شده که در بعضی از نسخه‌های
کفته که اختلافی در این نیست پس اکر این مسئله اجماعی نباشد
خوب والا اولی و احوط انست که مقدم داشتن
مسح پای راست بر مسح پای چپ هفتم از واجبات
وضو موالاتست یعنی پی در پی کردن افعال وضو
و اظهر و اشهر انست که کافیست در موالات انکه چون
مشغول بعضوی بشود عضوهای سابق بر ان همه خشک
نشده باشند بلکه رطوبتی در بعضی از اعضای سابقه
باقی مانده باشد پس اکر همه خشک شده باشد از جهت
تاخیری که واقع شده باشد باطل خواهد بود نه انکه
از شدت کرما و وزیدن باد کرم باشند فلان خشک شده باشد

هفتم موالات و هم کیفیت از موالات و مسئله چند و در مرتبه یا سه مرتبه شستن

دیگر

دیگر که خشک شد بی از جهت تاخیر نباشد ضرر ندارد
علی الاقوی بلکه شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری ادعای
اجماع بر این مطلب کرده احوط و اولی انست که هیچ فاصله
در اثنای وضو نکند دیگر انکه بعضی از علما موالات عرفی را
واجب دانسته اند باین معنی که پی در پی مشغول افعال وضو باشد
تا اخر وضو به نحوی که در عرف کویند که پی در پی کرده کار دیگر
و بیکار دیگر در اثنای وضو عمل نیاورده و دست و دست
مالیدن زیادی که جزو اعضای وضو باشد چون بی
احتیاط وسواس مسئله که وضو بیرون خواهد بود
وکاه باشد که منافی موالات شود و در این مقام چند
مسئله باقیست اول انکه واجب در شستن هر عضوی
یکبار است و دو بار سنت و سه بار بدعت است کویند اکر
کوید که موافق فتوی جناب مجتهد الزمان اعلم استادی
و اقا نبدام اقا محمد علی بصبهانی دام ظله العالی سه بار شستن
که بدعتست انست که یکبار اب بر عضو بریزد تا ...

شستن ... اول از مسئله ... و ...

برسانند که یکبار شستن تمام شود و باید دیگر نیز از تو آب برود
و بدستور سابق یک شستن تمام دیگر بعمل آورد و هم
چنین بار سیم پس اگر چند زیر کف آب هیچ هم برود و در اجزا
باجزای عضو بدست کشیدن و غیره برسانند همه آن
کفها که بتخته یک شستن حساب خواهد بود و سه کف
و زیاده نیز ریختن ضرر نخواهد داشت لیکن موافق مروی
جناب شهید سند که مستند این مختصر بدان جهت در سه کف
آب یا زیاده خواهد ریخت عضو تا اعضای وضو نیز
همه را بیک موضع از آن عضو بریزد بلکه متفرق کند تا شل
آنکه اگر در شستن دست باشد بعضی کفهای آب را شانه
بر مرفق بریزد و بعضی را در بازو و بعضی را در جانب
دیگر و هم چنین بنحوی که یک جزو از عضو برآمده در زیر جبیره
نشود بعد از آن آبهای متفرق در روی عضو جمع شده را
جزو دست کشیده و تمام عضو را بان بشوید ضرر نخواهد
داشت و همه یک شستن خواهد بود و شک نیست که این نوع

احتیاطا

در بیان مسائل حکم جبیره است
و کیفیت جبیره

احتیاط است اما در حیثی بودن آن تاملی است انتهی بعضی تمام
شد کلام مؤلف گوییم و بدانکه اگر اراده مسح جبیره باشد
حتی آنست هم نیست بلکه با قصد آنکه این نحو از افعال وضوی
شرعیست اگرچه استحبابا باشد بدعت است لیکن وضوی
مذکور صحیح خواهد بود دوم در بیان حکم جبیره در وضو بدانکه
باید در اعضای وضو و غسل حایلی که مانع از رسیدن
آب باشد در حالت اختیار پس هرگاه عضوی از اعضا
شکسته باشد یا زخم شده باشد و به تخته یا کهنه بسته یا
با چیزی مالیده باشند پس اگر در موضع شستن باشد
و ممکن باشد برداشتن آن و شستن یا ممکن باشد آنکه کرد
آب بر او بریزند یا آنکه عضو را در میان آب گذارند که آب
به پوست برسد بنحوی که ضرری و دشواری که مشروع
نیست لازم نیاید بنابراین اختیار دارد در کردن یکی
از این سه کار و احوط لازمست که اول برداشتن حایل را
قصد کند اگر میسر باشد پس بگذارد و اگر میسر نباشد

در عضو را در آب گذاشتن و اگر شستن به هیچ یک از این کار
معتبر نباشد بر سر حایل مسح کنند و احوط آن است که
چنانکه مسح کند که محل غسل شرعا برسد و بعضی در مسح کردن
بر سر حایل در این صورت که شستن عضو به هیچ نحو ممکن
نیست شرط میدانند که مسح کردن بر پوستان نیز اگر
چه بر طوبتی آلوده باشد معتبر نباشد و الا گفتیم باید
مسح بر پوست عضو کرد و احوط آن است که در این وقت هم
مسح بر حایل و هم مسح بر پوست را بکند اما هر گاه جبیره
در موضع مسح باشد لا بد است از بر داشتن حایل اگر ممکن
باشد و اگر ممکن نباشد مسح بر روی حایل و احوط آن است
که با مسح کردن هر گاه تکرار آب زدن معتبر باشد تر کردن
پوست بدن این کار را نیز بکنند و بعد مسح جبیره لا بد است
که مسح بر تمام آن واقع شود و مثل مسح سر در وضو نیست
که قدری از آن را که مسمای مسح بان صدق کند کافی باشد
بلی واجب نیست که بر تمام حقیقی جبیره مسح شود به نحوی که خلل

و فرج

و فرج آنرا فرو گیرد و هر گاه جبیره نجس باشد چیزی پاک
بر آن گذارند و مسح کنند و احوط کم کردن پوششها است
از جبیره هر گاه پوششهای متعدد داشته باشد و اگر
موضع شکسته یا زخم برهنه باشد واجب است مسح بر آن
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بر موضع جبیره یا چیزی
که بر آن چسبد و مسح بر آن کردن احوط بلکه لازم است بلکه
بعضی گفته اند که خلافی در این نیست اما اینکه نه پوشانند
موضع صحیح را و تیمم نیز با جنبی جبیره احوط است و آنچه
بعضی میکنند که چون دمل یا زخمی در موضع شستن
باشند و حصول وضو را از آب حاصل باشد با امکان جبیره بنا
بر تیمم میگذارند به غایت مشکل است بلی هر گاه وضو یا غسل
با جبیره بعمل آورده تیمم نیز احتیاط کند خوبست خیر آنکه
گفتیم مسئله جایز نیست که وضوی این کس را کسی که وضو
مباشر شود با آنکه اعضای وضوی این کس را که
باشد بر اعضا و نشوید و مسح کردن را برای این کس مسح کند

مسئله سیم از مسائل مباشر وضو و دیگر شدن و کیفیت آن

چهارم سلس و بطن و باد و احوطش

پنجم حدث اثنای نماز و وضع این نماز

سنتهای وضو مثل وضع ظرف وغیره

اما در اعانت کردن بغیر این مثل انکه آب در کف دست
انکس ریزد که او بر رو و دستهای خود زند کراهت
بیشتر نیست چهارم کسی که سلسل بول یا تقطیر البول
یا شکم روانه و یا بیرون آمدن باد بی اختیار داشته باشد
و انقطاع ادای ندهد که نماز را بطهارت ادا کردن حق
تواند کرد ظاهر آنست که بدون تجدید وضو مادامیکه
حدث اختیاری نکند نماز میکند و احوط آنست که
جهة هر نماز وضوئی بگیرد پنجم هرگاه ان را
کسی در اثنای نماز بی اختیار حدثی سر زند مشهور آنست
که وضو بگیرد در همان حال و نماز خود را از انجا که قطع
کرده تمام میکند و احوط اعادهٔ [illegible]
نماز است و سنتهای وضو انان جمله گذاشتن ظرف
آب نزد دست راست و بعضی از محدثین نظر بسر
گشاده گفته اند که ظرف سر تنگ بدست چپ گذاشته شود
و [illegible] و نیز سنت است که آب کردن بجهة شستن



اعضا بدست راست اگرچه جهة شستن خود دست راست
باشد و هم چنین بسم الله گفتن در وقت گذاشتن دست
در آب یا بر پیشانی و در همه وقت گفتن به تر است و ترک
بسم الله مضر نیست اجماعا و سنت است شستن دو دست
از بندهای دست برای خواب و بول یکبار و برای غایط
دو بار اگرچه آب کر که یا زیاده باشد یا در ظرف سر
تنگ باشد بنابر قول اولی و هم چنین سنت است آب
در دهن مضمضه کردن بعد از ان استنشاق یعنی آب
به بینی بردن و به تواتر آنست که هر کدام سه کف آب باشد
و نیز سنت است انکه مرد ابتدا به پشت ذراع دست کند
و زنان ابتدا به شکم آن و اگرچه در شستن بار دیگر که
سنت [illegible] بنابر قول مشهور و بعضی گفته اند که
از دو شستن بار اول است اما در شستن بار دوم
تحمل است یعنی [illegible] میکنند [illegible]
نه نیست و در کتاب غنیه و تذکره ادعای اجماع بر این

مطلب شده و نیز سنت است دعا خواندن در وقت شستن
و مسح کردن اعضا دعاهای ماثوره که در مواضع خود مذکور است
و هم چنین سنت است وضو کردن پیش از وقت که یکی از آداب
تیمم نیز واجب است و هم چنین مسواک کردن
اگر چه با انگشت باشد و چوب به تراشد و وقت مسواک
کردن پیش از وضو است پس اگر نکرده باشد بعد
از وضو مسواک کند و به تر آن است که نزد شستن
دستها کنار نشستهای وضو است مسواک کند و مسواک
کردن اگر چه همیشه سنت است لیکن در وقت وضو با کیفیت
بیشتر از سنتهای وضو نیز هست و مکروه است
طلب اعانت کردن در مقدمات وضو مثل کشیدن آب
در کف نه آنکه جا نماز کردن و گرم نمودن و نیز مکروه
خشک کردن اعضا و عضو که جا شسته بود وضو به دستمال
بحث چهارم در احکام وضو است بدانکه اگر کسی
یقین داند که حدثی کرده و شک دارد که بعد از آن طهارت

کرده

تتمه آداب و سواک

مکروه است طلب و خشک نمودن

احکام وضو مثل یقین و شک و غیره

کرده باشد یا آنکه حدث کردن و طهارت کردن هر دو را
یقین میداند ولیکن نمیداند که کدام یک بعد واقع شده
در این دو مسئله واجب است که طهارت کند و نیز
که علم به حالت پیش از این حدث و طهارت داشته
باشد بنا بر اشهر اقوی و مراد از شک در اینجا و در مسایل
آینده آن است که یقین نداند پس هر گاه گمان بیک طرف
نیز داشته باشد داخل شک است بنا بر قول اقرب
نه یقین چنانکه بعضی گفته‌اند و اگر یقین داند که طهارت
کرده و شک دارد که بعد از آن حدثی کرده باشد یا آنکه
شک کند در چیزی از افعال وضو بعد از آنکه فارغ شده
اگر چه هنوز از جای خود برنخاسته باشد علی الاقوی
میگذارد که طهارت درست است و اعاده نمیکند مگر آنکه
با شخصی بدوضو که سنت است کما آنکه شکی در حدث بعد
از طهارت داشته هم رسیده باشد از بیرون آمدن
تری که بعد از بول استبرا نکرده بوده که در این وقت

تتمه آداب و کیفیت شک
و شک از عضو وضو
و تا به یقین
شک و یقین

اجماعاً باید وضو بگیرد چنانکه تصریح باجماع برآن شده
و فارغ شدن کم گفتیم که شک بعد از آن اعتبار ندارد
مراد از آن فارغ شدن از جزو آخر است و اگر شک در جزو
آخر باشد مثل آنکه شک کند که مسح پای چپ کشیده
یا نه باید بجزو وابعمل آورده هر وقت که باشد بعضی
گفته اند که هرگاه طول کشیده باشد زمان و اگر
شک کند در چیزی از افعال وضو که ایا آن را بعمل آورده
یا نه و این شک بعد از فارغ شدن از وضو باشد یا نه که
هنوز مشغول وضو است بجا بیاورد آنچه را که در آن
شک دارد و ما بعد آن را مثل آنکه در وقت مسح سر
شک کرده که دست راست را شسته بوده یا نه بر میگردد
و دست راست را میشوید و همچنین دست چپ را
تا آخر وضو بشرطیکه هنوز وضوی او خشک نشده
باشد چه هرگاه وضو خشک شده و موالات که در وضو
واجب است از دست رفته باشد جمع کردن بعضوی که

شروع

شک در آن فایده نمیکند بلکه باید وضو را از سر بگیرد
و این حکم شک مخصوص کسی است که کثیر الشک نباشد
زیرا که شک کثیر الشک اعتبار ندارد و بنا میگذارد
که آنچه را که در آن شک کرده بعمل آورده است بنابر قول
اظهر و اگر یقین کند که شستن عضوی از اعضای وضو را
ترک کرده باید آن را بجا آورد با ما بعد آن خواه در اثنای
وضو بخاطر آورده باشد یا بعد از وضو و اگر در مسح
باشد و در اعضای وی تری باقی نمانده باشد از
موی ریش خود تری بگیرد و اولی آن است که از
موی زیاده از چانه نگیرد تری نتوان گرفت و اگر تری هیچ
نمانده باشد واجب است آنکه وضو را از سر گیرد خصوصاً
هرگاه معتبر باشد که باید بگیر چنان وضو گیرد که تری
جهت مسح بماند و اگر میسر نباشد بآنکه آب کم باشد
و هوا گرم و باد تند بوزد چنانکه هرگاه بار دیگر نیز وضو
گیرد جهت مسح تری نخواهد ماند پس در این واجب بود که مسح

باب ثالث در تیمم دو قول است و واجب بودن تیمم اول وقت
اگر چه احوط آنست که هر گاه دو کار را بکند و اصح
و اشهر آنست که مس کتابت قرآن محدث را جایز نیست
و اما غسل پس آنچه واجب است از آن شش است بنا بر قول
اظهر اشهر اول غسل جنابت است و در آن سه مقصد است
مقصد اول در چیزیست که باعث غسل جنابت میشود
و آن دو چیز است یکی انزال منی به هر نوع که باشد خواه
بجماع و خواه بغیر آن خواه در خواب و خواه در بیداری
و خواه جهنده بود و خواه نه خواه از موضع معتاد بیرون
آید و خواه از غیر آن و بعضی مخصوص موضع معتاد دانسته اند
در حکم آنست دانسته اند مانند حدث اصغر و شاید این
قول اظهر باشد و اگر چه اول احوط است و اگر از چیزی
کسی بیرون آید و نداند که منی است مانند نیل کوجستن و
شهوت و سستی بدن در وقت بیرون آمدن باشد منی است
و الا نه و این جهنده بودن نیست که صحیح باشد اما مریض را در حکم کردن

بانکه

تیمم غسل

غسل اول جنابت با باعثش که دو چیزند

بانکه منی است شهوت در خود نیافتن کافی است و هم چنین
زن اگر چه صحیح باشد علی الاقوی و هر گاه کسی از خواب
بیدار شود و منی به بیند در بدن خود یا در جامه که
خودش به تنهائی آن جامه را میپوشد و منی بکلی در وی شده
آن نداند واجبست که غسل کند و وجوب غسل و این در
وقتی است که یقین کند که منی از خودش است اشکالی ندارد
اما اگر گمان از خود بودن داشته باشد و یقین ندارد
اشکالی دارد و موافق حدیثی که مطلق وارد شده و ادعای
اجماع نیز بعضی کرده اند باید غسل کند و احوط وضو است
مابین لیکن در صورت گمان نه یقین بعضی چنین گفته که باید
یقین به بودن آن منی از خود داشته باشد مخصوص بیدار
و جامه آنکس است که نص وارد شده پس هر گاه مثلا گرد
و از عضو مخصوص خود منی بیابد و گمان منی از خود بودن
داشته باشد نه جزم بر او غسل واجب نخواهد بود زیرا
که قیاس حرام است و اعتبار بگمان کردن خلاف و اصل است

تیمم آن و با غسل وضو کند

الا در آن قدری که نفوذ لازم کرد که بدن و جامه باشد
از آن تجاوز جایز نیست و اگر منی دار جامه کسی دیگر بود
پوشیدن باو شریکست بباید تا یقین نماید که منی
خود شد هست غسل بروی واجب نشود خواه کار نداشته
باشد که از خود است یا نه و خواه یافتن منی در وقتی باشد
که نوبت پوشیدن خود شی باشد و خواه نباشد بنا بر قول
اقوی اگرچه هرگاه در نوبت خود بیابد احوط غسل کردنست
سبب دویم از دو سبب غسل جماع کردنست در قبل یا دبر اگر
چه مرده باشد بقدری که سر ذکر پنهان باشد اگرچه انزال
نشود و همچنین در دبر زن نیز جماع کردن بی انزال غسل
واجب میشود اما هرگاه العیاذ بالله با پسری این کار کند
احوط بلکه اظهر آنست که غسل باید کرد و وضو نیز بکند
احتیاطا مقصد دویم در چگونگی غسل است و واجبات
این سه چیز است اول نیت و باید که مقارن شستن اول
جزو سر باشد در غسل ترتیبی اما در ارتماسی پس مقارنه

نعوذ بالله با پسری

در چگونگی غسل و واجبات
آن که سه است
نیت و کیفیت آن در ترتیب و ارتماسی

نیت

نیت داد و او به سه نوع گفته اند یکی آنکه مقارن اول جزو
بدن که آب رسیده باشد مطلقا خواه بنحوی باشد که
باقی بدن آن جزو را در پی در آید بی فاصله عرفیه یا نه دویم
مقارن بودن اول جزو بدن بنحوی که باقی بدن آن را در پی دراید
بی فاصله عرفیه سیم مقارن بودن فرو رفتن کامل را
بنحوی که مقارن فرو رفتن جمیع بدن باشد در آب و قول
دویم مشهور تر است و احوط جمع کردن میان دو قول آخر است
باینکه مقارن آب رسانیدن اول جزو بدن نیت کند که بی فاصله
عرفیه سایر بدن را در آب فرو برد تا تمام بدن در آب فرو
میرود نیت خود را داشته باشد و کلام و استدامه
حکمیه و مفهوم داشتن نیت در وقت شستن دستها که
قبل از غسل سنت است با سایر گفتگوهای نیت که مناسب
مقام است در نیت وضو گذشت دویم شستن
تمام پوست ظاهر بدن از سر تا قدم حتی میان ناخنها
بنحویکه در وضو دانستی لیکن در اینجا ملاحظه ناخنها تا آنها

شستن تمام ظاهر بدن
و کیفیت وضع

نیز ضرور است و در وضو تخلیل موی که پوست بدن را
پوشانیده واجب بود و در اینجا واجب است که بن موی
اگرچه بسیار باشد و پوست را پوشانیده باشد آب
به پوست بدن برسد یعنی شستن خود موی واجب نیست
هرچند احتیاط از است که موی را نیز بشویند و اقل مقدار
شستن و احکام رفع حایلها از پوست بدن کردن بنحوی است
که در مبحث شستن روی و دستها از وضو گذشت و حکم
جبیره نیز بعینه آنچه که در واجبات وضو مذکور شد پس اعاده
گذشتها نماییم سیم ترتیب است باینکه سر و گردن را بشوید
بعد از آن پهلوی راست را از بیخ گردن تا تمام انگشتان
و بعد از آن پهلوی چپ را بهمین نوع و واجب نیست که
هر عضوی از سه عضو غسل را از بالا شروع بشستن نماید
لیکن احوط است و ناف و عورتین تابع دو پهلو نیند و نصف
هر یک را بلکه قدری بیشتر را با پهلو که آن نصف بسمت آنست
بشویند و اگر تمام اینها را با هر یک از دو پهلو بشوید بلکه شاید

خود موی

سیم ترتیب و کیفیت آن
و نقل کوشش از رفتن
و دیگر منافذ از بدن

بعض

بعض باشد و هرگاه غسل ارتماسی کنند باینکه بیکدفعه
عرفیه یعنی دفعهٔ که در عرف گویند بیکدفعه شده
خود را در آب فرو برند ترتیب ساقط میشود لیکن باید
جمیع اعضا را بیکدفعه یا بتدریج در آب بگیرد و حتی
اگر موضعی را آب نرسیده باشد واجب است که غسل را اعاده
کند علی الاقوی پس شستن همان موضع به تنهایی کافی
نیست و اینکه بعضی از ترس آب در گوش رفتن گوش را به پنبه
یا بچیزیکه آب بظاهر سوراخ گوش که ما بدا است نیز نمیرسد
غلط است اگرچه بعید باشد آب برساند بحیثیتی کسی را که
گوشها را آب ضرر میرساند غسل ترتیبی مناسب است مگر آنکه
تواند موضعی که اندرون سوراخ گوش را که غایبان نیست
به تنهایی به پنبه که چیزی باشد از رسیدن آب مانع و غسل ارتماسی
کند و در حکم سوراخ گوش مذکور است منفذ دیگر که
در بدن باشد و غایبان بود مثل سوراخی که در گوش یا
بینی برای حلقه و غیر آن کرده باشند بهر تقدیر بیاید جمیع

مستحبات غسل

پوست ظاهر بدن در غسل ارتماسی باول دفعه عرفیه که
در آب میرود همه را فرو گیرد و بعد ازان تخلیل کردن اگر
چیزی در زیر آب باشد مرسوم است اجماعاً بلکه در مذکور شد مثل
غسل ارتماسی نیست مگر آنکه تواند در اول فرو رفتن بهمه اعضا
آب بآنها برساند بنحوی که آب رسیدن بآنها با سایر اعضا
بیک دفعه عرفیه باشد و سنتهای غسل از آنجمله استبرا کردن است
کسی که انزال منی شده باشد هرگاه مرد باشد نه زن علی
الاقوی باینکه بول کند هرگاه ممکن باشد و اگر ممکن نباشد
جد و جهد کند تا بدن را از بیخ مقعد تا سر ذکر بنحوی که در
سنتهای خلا ذکر کردیم و این سنت بودن استبرا با آن
نحو که شرط بول ممکن نبودن باشد بنا بر قول اکثر است
و ظاهر بعضی آنست که خواه بول ممکن باشد یا نباشد که استبرا
بهیچ سابق بر غسل سنت است و دیگر شستن دستها است
از بندها تا یک مرتبه و یا از مرفق یا نصف ذراع دو مرتبه چنانکه
در احادیث وارد شده و دیگر مضمضه و استنشاق است

چنانکه

۴۸

احکام جنب است

چنانکه در سنتهای وضو گذشت و دیگر سنت است دست
کشیدن بر بدن و تخلیل کردن موضعی که آب ما بین و تخلیل
میرسد و غسل کردن بیک صاع آب که چهار مد است
و گذشت که مد یک چهار یک من تبریزی و ایجی است پس
صاع یکمن تبریزی و ایجی خواهد بود مقصد سیم در
احکام جنب است بدانکه حرام است بر او خواندن سورهای
سجده واجب که چهار است حتی بسم الله و بعضی از آنها
هرگاه بقصد یکی از آنها باشد و هم جنب حرام است بر او
مالیدن نوشته قرآن را بجزوی از بدن خود که حیوة داشته
باشد نه مثل موی و نیز حرام است بر او داخل شدن در
مسجدها مگر بعنوان گذشتن که جایز است نه مطلق داخل شدن
و مکث کردن در آنها بنا بر قول احوط بلکه اقوی مگر دو مسجد
حرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله که داخل شدن در این
دو مسجد حرام است حتی بعنوان گذشتن و هرگاه محتلم شود
در یکی از این دو مسجد یا حاصل شود در یکی از آنها در

بکی را بنهاد و رجا لیکن جنب باشد واجب است که تیمم کند
جهت بیرون آمدن از آن وهم چنین حرام است بر او که بنشیند
چیزی در یکی از مسجدها و رسیدن مسجد ندارد اما برداشتن
چیزی از مسجد بر او حرام نیست ومکروه است او را خواندن
قران زیاده از هفت تا هفتاد آیه وکراهت تاکید می یابد
در هفتاد آیه ونیز مکروه است او را مس کردن مصحف
بغیر خط وهم چنین برداشتن آن وهم چنین مکروه است
او را خوابیدن تا وضو بگیرد که در این وقت کراهت کم میشود
وتمام زایل نمیشود علی الاصح واگر وضو میسر نباشد تیمم
کند واختیار داده اند که غسل بدل است وضو کند یا بدل
غسل وشاید که نا اولی باشد ونیز مکروه است او را
خوردن و آشامیدن تا مضمضه واستنشاق نکند یعنی کراهت
زایل میشود بآن در قول مشهور وبعضی دست شستن را نیز
اضافه کرده اند وبعضی گفته اند که کراهت زایل میشود بآنچه
ذکر شد یا وضو گرفتن وبعضی گفته اند کراهت زایل نمیشود …

مکروهات بر جنب

دستها

دستها ومضمضه وغیر این نکرده اقوال علما واحادیث بسیار است
وهمه مذکورست واختلاف اینها محمول بر اختلاف مرتبهای فضیلت
واولی آنست که کراهت تخفیف مییابد باین چیزها نه آنکه زایل
میشود بالکلیه وهم چنین مکروه است جنب را خضاب کردن
وخضاب چیزیست که با آن رنگ کنند مثل حنا وغیر آن واحتمال دارد
که کراهت مخصوص بحنا باشد وهم چنین مکروه است خضاب کرده
جنب شدن مگر آنکه اخذ کرده باشد حنا ما اخذ خود را جمیع
که در روایتی است وبباید دانست که اگر جنب بعد از غسل که از
انزال منی کرده باشد تری ببیند که نداند باقی مانده منی است
یا بول است یا رطوبت یا گمان نشسته رطوبت که مذی باشد و
ازین است که بعضی علامت شهوت غالبا بیرون میآید وبعد از بول است
که بعد از منی بیرون می آید وودی سیال بی نقطه ازین است که
عقب بول بیرون میآید پس اگر پیش از غسل وبعد از انزال بول
کرده وبعد از آن استبرا کرده بوده این رطوبت پاک خواهد بود
وغسل کرده وضو کردن از آن لازم نباشد واگر بول کرده واستبرا

و انکه بعد از غسل تری ببیند چه کند

نکرده وضو لازم خواهد بود نه غسل واگر استبرا کرده و بول
نکرده خواه بول ممکن بوده و خواه نبوده که اطلاق احادیث
اقتضای وجوب اعاده غسل میکند و شکی نیست که این احوط است
واگر بول و استبرا هیچ یک نکرده باشد اعاده غسل بطریق اولی
خواهد بود واگر در اثنای غسل حدث اصغر واقع شود مثل
آنکه باد خارج شود بعضی میگویند پس از این اقوال مجمل اصول وجوب
نو کردن تمام کردن غسل است و وضو گرفتن لیکن اعاده غسل
مشهورتر است در بعضی روایات وارد شده و احوط جمع کردن است
میان این دو قول باینکه تمام کند و اعاده نماید و وضو نیز
بگیرد و بدانکه غسل جنابت کافی است از وضو و با او وضو ساختن
سنت نیست اما غیر غسل جنابت از وضو کافی نیست
از غسلهای واجب غسل حیض است و آن غالبا خونی است سیاه
یا سرخ و غلیظ و گرم و بقوت بیرون میآید و باین اوصاف از
خون استحاضه ممتاز میباشد و هر گاه مشتبه باشد بخون استحاضه
شود زیرا که اوصاف استحاضه غالبا مقابل اوصاف حیض است

در اثنای غسل حدث اصغر

وضو بعد غسل جنابت

تحریم غسل حیض

و مسائل چند از حیض و زن قرشیه و غیره و از نه سالگی و یائسه و حمل جمع شود

چه کاهی

چه کاهی خون بصفت استحاضه بحیض حساب میشود چنانکه معلوم
خواهد شد واگر مشتبه شود خون حیض بخون بکارت آن زن
در این وقت پنبه بخود بگیرد پس اگر پنبه طوق وار شود از خون
آن خون بکارت خواهد بود واگر بخون آلوده گردد خون حیض
حساب میشود واگر خون حیض بخون زخم مشتبه شود و انگشت داخل
نموده ملاحظه شود که اگر از جانب راست خون بیرون
آید بخون زخم حساب میشود واگر از جانب چپ بیرون آید بحیض حساب شود
و هر گاه زن در سن یائس خون ببیند حیض نخواهد بود و مراد به سن
یائس سنی است که زن در آن سن تا ابد از خون حیض نشود و آن
بنابر قولی پنجاه سال است و بنابر قولی شصت سال و بنابر قولی
جمعی زنیکه از قریش باشد که سادات از آنند بتفصیلی که معلوم
بود ... سال
گفته اند و بعد سال بعد از پنجاه سال و این قول اقوی است و
هم چنین حیض نمیباشد در زنیکه سنش کمتر از نه سال کامل و قول
اصح و اشهر آنست که حیض با حمل جمع میشود و خونی که زن حامله

ببیند لازم نیست که استحاضه باشد و حیض تواند بود و اگر حیض
ده روز است و اقل آن سه روز پس اگر یک روز یا دو روز
خون ببیند بعد از آن نه بیند تا ده روز از روز یکه خون دیده
تمام شود حیض نخواهد بود و اگر سه روز و جمله ده روز
خون بیند چه پی در پی نباشد بعضی برانند که حیض است و این
قول خالی از قوتی نیست اگر چه مشهور آن است که حیض نیست پس
بنا بر این قول که مشهور است واجب خواهد بود که خون حیض
مستمر باشد در سه روز یا شبها یا آنکه هر وقت پنبه
کنار داخل کرده شود آلوده شود اگر چه اندکی باشد علی الاقوی و لکن اعتبار
داشتن شب اول در شبهای آن سه روز که باید خون داشته
باشد یا آنکه معتبر نیست اقلا آن شبها کافی است اشکال است
و کافی بودن غیر شب اول قوتی نیست اگر خلاف اجماع نباشد چنانکه
خلاف اجماع بودن بنا بر کلام علامه در کتاب تذکره و کتاب
منتهی ظاهر میشود چون سه روز که اقل حیض است درست
شود اینچه بعد از آن ببیند تا ده روز از ابتدای خون دیدنش

تمام

تمام حیض خواهد بود و اگر چه رنگ خون مختلف باشد و بعضی
استحاضه بود مادامیکه معلوم نشود که خون بگاه وقت یا اندکی
اگر چه زن قبل از آن عادتی داشته که کمتر از ده روز بوده که ما
عادت بنی حیض خواهد بود و هم چنین ما بعد ایام استظهار
تا ده روز هم حیض است علی الاقوی و بیان ایام استظهار خواهد
آمد ان شاء الله تعالی بعد از این لکن این که گفتیم که تا ده روز
همه قدر حیض حساب میشود در وقتی است که خون از ده روز
زیاده نه بیند اما هرگاه زیاده از ده روز خون ببیند در آن وقت
باید ملاحظه شود که آن زن ذات العاده است یا مبتدئه است
یا مضطربه است ذات العاده زنی است که دو ماه پی در پی حیض
الحال چه دیده مثل یکدیگر دیده باشد هم در وقت و هم در عدد
مثل آنکه یکماه هفت روز اول ماه را حیض دیده باشد که ماه دیگر
نیز که دیده باز هفت روز اول ماه دیده چنین ذات العاده وقتیه
و عددیه است یا آنکه آن دو حیض پی در پی که گفتیم مثل یکدیگر
در وقت تنها بوده نه در عدد مثل آنکه دو ماه پی در پی دید

اول ماه حیض دیده لیکن در یکماه از آن دو ماه حساب ایام
حیضش هفت روز بود مثلا و در ماه دیگر پنج روز حیض
دید فذات العادة وقتیه خواهد بود نه عددیه با آنکه از آن
دو حیض پی در پی که گفتیم مثل یکدیگر در عدد بوده نه
در وقت مثل آنکه هر دو حیض پنج روز مثلا بود لیکن اول یکی
از آن دو حیض اول ماه بود و اول حیض دیگر دویم و سیم ماه
بوده حیض دید فذات العادة عددیه خواهد بود نه وقتیه
پس دانستی که ذات العاده بر سه قسم است یکی وقتی و عددی
دویم وقتی تنها سیم عددی تنها و چون زن عادة
باشد یا مبتدئه خواهد بود یا این چنین که اول حیض دیده او است
یا مضطربه یا این چنین که مکرر حیض دیده و هنوز عادتی جهة او
بهم نرسیده یعنی دو حیض پی در پی مثل یکدیگر بنحوی که گفتیم
برای او دیده نشده اتفاق نیفتاده بلکه حیضهایش مختلف دیده
یا آنکه عادتی قبل از این داشته و الحال فراموش کرده که این هر
دو قسم مضطربه است و بنا بر این چنین که حیضه مبتدئه که گفتیم معلوم

حیضو

حیض وه که مبتدئه و ذات العادة و مبتدئه شد و قسمی دیگر که معروض
آن است که هنوز حیض او مکرر نشده و اما مضطربه پس مانند
ذات العاده وقتی تنها یا عددی تنها باشد زیرا که در
هر یک از وقت و عدد که عادت در آن ندارد مضطربه است
در آن دیگر که دارد ذات العاده است پس معلوم شد که ذات
العادة وقتی تنها هم نسبت مضطربه عددیست و ذات العادة
عددی تنها هم نسبت مضطربه وقتی است و چون شناختی ذات
العادة و مبتدئه و مضطربه را پس گوییم که در صورتی که
خون زن از ده روز تجاوز کند زن اگر صاحب عادة است به
هر نوع از سه نوع عادت که باشد اعتبار بعادت خود
میکند و همان را حیض قرار میدهد لیکن اگر عادت وقتی
تنها داشته باشد که در عدد دانستی که مضطربه است در تعیین
عدد حکم مضطربه خواهد بود که الحال مذکور شد جمع
بینهما یا این بود حکم صاحب عادة بهر سه قسم آن اما
مبتدئه و مضطربه پس در این صورت که خونشان از ده

کذشته اکر تمیز داشته باشد اعتبار بتمیز کرده خون بصفت حیض را
حیض میکیرد و باقی را استحاضه و صفت حیض در ما و آنچه
حیض کذشت و تمیز آن است که خون زن بعضی بصفت حیض
باشد و بعضی بخلاف آن و انکه بصفت حیض است کمتر از سه
روز نبوده و زیاده بر ده روز نباشد و انکه بصفت حیض نیست
کم حکم بطهر است تنهایی پاک ایام شده باشد که خون
ده روز زیاده کمتر از ده روز نباشد چون این شرایط
جمع شد تمیز است و اکر یکی از این شرایط نباشد تمیز
نخواهد بود و اینوقت که تمیز نباشد اکر مبتدیه است رجوع
میکند بعادت کسان و خویشان خود از پدری و مادری
یا از یکی از ایشان مثل خواهر و عمه و خاله و دختر
عمه یا دختر خاله یعنی ملاحظه مینماید که عادت این زنان
چون است بخواهد مثلا ایشان ایام حیض برای خود قرار دهد
و باقی را استحاضه میداند و قول مشهور آن است که رجوع
بهم سالهای خود نیز میتواند کرد در وقت نبودن خویشان

بحیض

باتخلف بودن ایشان بنابر قولی و بنابر قول دیکر اکر چه
خویشان داشته باشد و حیضهای ایشان نیز معلوم شود
که با وجود این نیز میتواند رجوع بهم سالهای بیکانه خود نمود
و بحث این قول مانع نیست به هر تقدیر هر کاه جهت آن زن
خویش هم سال نباشد یا اکر خویشان و هم سالان که دارد
مختلفند در عادت حیض در اینوقت بنابر قول ایشان هست و
هم چنین مضطربه رجوع بعضی از احادیث میکند یا اینکه در هر ماه
شش روز یا هفت روز حیض میکیرد و یا اکر سه روز از
یک ماه و ده روز از ماه دیکر حیض میکیرد و اختیار آن است که
همیشه هر ماه هفت روز حیض حساب کند تا وقتیکه حیض او
از علامت که کفتیم بدل یا رد نماید و یا زایل شود و اختیار در
تعیین محل و اینکه حیض میکیرد از ایام خون دیدن با زن است اکر
چه بهتر آنست که ابتدا عمل از اول ماه نماید ورد جمعه از بعضی از ایام حیض را یقینی
میخواهد از ابتدای اول حساب بکند و این در وقتی است که مضطربه
وقت و عدد هر دو را فراموش کرده باشد اما هر کاه چیزی از وقت

یا عدد دنان بخاطر آورد جهة او بعضی از ایام حیض یقینی میشود
به تفصیلی که ذکر آن باعث اشکال و تطویل کردیده مناسب
وضع این مختصر که خاطر آن نیاساید و کوتاهی بخواست نخواهد بود
و بدانکه هرگاه زن صاحب عادة در ایام عادة خود خونی بغیر
صفت ببیند و بیش از عادت یا بعد از آن خونی بصفت حیض ببیند
پس اگر مجموع زیاده بوده نباشد دانسته که همه حیض است و اگر
زیاده بوده باشد باز اعتبار بعادت داشته نه آن خونیکه
بصفت حیض بوده باشد اگرچه شیخ طوسی که دانسته بهم رسیده
باشد و بعضی گفته اند که هرگاه ما بین این دو نوع خون ده روز
فاصله شده باشد هر یک حیض علاحده دانند و ما بین آنها
طهر است یعنی پاکی است و این قول ضعیف است بلکه هرگاه
عادت به تنهائی حیض خواهد بود و زن صاحب عادة وقتی
عادت را بمجرد دیدن خون ترک میکند خواه عادت هم عددی
هم داشته باشد اما در مبتدیه و مضطربه که وقت را ندانند
خواه عدد را دانند یا نه اختلاف است و احتیاط جهة عادة

محرمات بر حایض و تتمه
مطلب اول

تا وقتی که حیض یقینی شود یا آنکه سه روز خون دیده وی
تمام شود بهتر است یا این معنی که چون عادة وقتی ندارد
تا معلوم نشود که این خون که در وقت حیض او پیدا شده یقینی
خون حیض است احتیاطا نماز و روزه را با عمل استحاضه بجا
آورد و از چیزهائی که بر حایض حرام است چنانکه مذکور
خواهد شد احتیاطا نماید تا آنکه خون او سه روز شود و
معلوم کردد که حیض است و هرگاه زن عادة نداشته باشد
و خون حیض او پیش از ده روز قطع شود واجب است
بر او استبرا کند یا آنکه پنبه در خود کند و بیرون آورد اگر پنبه پاک بیرون
آید زن پاک خواهد بود و غسل حیض بر او واجب خواهد
بود و استظهار و انتظار روز هم جایز است و زن صاحب عادة
نیز هرگاه خون او پیش از عادت قطع شود اما اگر قطع نشود
و بعد از عادت نیز خون ببیند سنت است که بعد از عادت
استظهار نماید یعنی احتیاطا ترک عادة بیک روز یا دو روز
یا سه روز و بعضی استظهار را واجب دانسته اند و احوط

اگر چه اول اقوی است و بعد از ایام استظهار عمل استحاضه میکند
و هرگاه این خون بیند عمل استحاضه بنماید بنحوی که در مبحث
استحاضه مذکور خواهد شد و اینکه گفتیم که تا سه روز بعد
بعد از عادت استظهار میتواند کرد در وقتی است که عادت
او ناقص باشد که بعد از ضم شدن سه روز ده نشود که در
وقتیکه عادت کم حیضش بده روز زیاده نباشد پس بنابراین
عادت او از هفت روز کمتر باید باشد تا سه روز استظهار
تواند کرد و چون زن صاحب عادت که خونش از عادت گذشت
و استظهار کرد و بعد از آن غسل کرد و بنا بر عمل استحاضه کرد
و خون او قطع نشد تا آنکه از ده روز گذشت پس بگیرند
که ما بعد ایام استظهار استحاضه بوده و عمل استحاضه کرده
و نماز و روزه که بجا آورده موقع خود اتفاق افتاده خواهد بود.
اما خود ایام استظهار پس مشهور آنست که آن نیز معلوم
میشود که استحاضه بوده و روزه و نمازی که در آن ایام ترک
کرده بوده قضا بکند و این احوط است و اگر بعد از ایام

استظهار

استظهار از نقد خونی ندید که مجموع از ده روز گذرد مثل آنکه
عادتش شش روز بود و دو روز نیز استظهار نمود که هشت
روز شد و غسل کرد و بعد از آن یک روز پاک بود و یک روز دیگر خون
دید و بعد از این خون دیدن عمل استحاضه نمود و آنگاه بعد
یک روز پاک ماند و روز دیگر یعنی روز دهم باز هم آن را حیض
خون قطع شد در این وقت عادت و ایام استظهار و روز نهم
او هم یک حیض حساب میشود و روز دهم که در آن پاک بوده
پاک بوده و روزی را عمل استحاضه کرده باشد قضا میکند نماز
زیرا که ایام حیض نماز را قضا نماید و نمیتوان این نیز گفت که
نمازی که کرده بود فاسد باطل باشد و نه باید گفت که اول
پاکی کمتر از ده روز است پس نتواند بود که در حیض بیند
بنحوی که هر یک حیض علیحده محسوب شود و در میان آن دو حیض
نشد زیرا که ده روز فاصله که پاکی با کمتر نباشد و اگر پاکی حد غیر
ندارد بلکه هر قدر که حیض نمیبیند ایام پاکی اوست
و لو اگر چه چند سال نباشد و قول نادری هست که اگر

سه ماه استحاضه بود باز هم از احوال خون حیض اما احکام
زن حایض پس حرام میکند در حیض است حرام است نماز و روزه
وطواف و امثال اینها خواه واجب و خواه سنت و همچنین
بعد از حیض پیش تر از آنکه غسل نکرده باشد اینها جایز نیست
و بعد از آن حیض هرگاه وضو یا غسل کند حدث او رفع
نمیشود هر چند در وقتی باشد که خون پیدا نیست اما
از ایام حیض باشد و نیز حرام است بر حایض داخل شدن
مسجدها و چیزی در آنها گذاشتن مگر چیزی که در احکام جنب
گذشت و همچنین حرام است خواندن سورهای سجده دار
و مس نوشته قرآن نمودن و حرام است بر شوهر زن حایض
کردن جماع با او و در پیش بنابر قول اظهر و در پس نیز بنا
بر احوط اگر علم بحیض داشته باشد و دانسته باشد که جماع کند
و کفاره از جهت دادن زن بحایض بودن خود حامل میشود
اگر در ... وقوع گفتن نباشد نیز حکم علم داشتن
بحیض دارد و ایام استظهار که بیان آن گذشت مثل ایام

١ حیض است بر سبیل وجوب هرگاه استظهار را واجب دانیم و
بر سبیل استحباب هرگاه استظهار را مستحب دانیم و گذشت
که اقوی سنت بودن استظهار است اگرچه احوط ترک نکردن است
و احوط آنست که تا ده روز بعد از حایض بودن نشود مگر که شاید
خون او بود منقطع شود و معلوم گردد که همه حیض بوده
چنانکه گذشت لیکن در واجب بودن از احتیاط تأمل است
اگرچه بعضی آنرا واجب دانسته اند و صحیح نیست طلاق زن
حایض که شوهر با او دخول کرده بوده باشد و نیز طلاق اگر شوهر
او حاضر باشد یا در حکم حاضر بودن بوده به تفصیلی که
در کتاب طلاق مذکور شده اند و واجب است غسل کردن بعد از
پاکی از حیض و غسل او در واجبها و سنتها مثل غسل جنابت
مگر آنکه در اینجا غسل کافی از وضو نیست بلکه واجب است
بر حایض قضا کردن روزه نه نماز و اشباه آن و استحباب است
که هرگاه آیه سجده را بشنود یا بخواند سجده و میتواند کرد
و در واجب بودن کفاره بر شوهر بجماع کردن با زن حایض

تاوان و کفاره جماع

دو دو دانگ است احوط واجب کفاره بود و بیست و مقدار
کفاره یک مثقال شرعی است که نوزده نخود یک مثقال شرعی طلای
خالص سکه‌دار باشد هرگاه جماع در اول حیض باشد
یک مثقال شرعی باید بجهت [illegible] اسنادی [illegible]
الا محمد علی [illegible] ده سه ربع مثقال صیرفی این زمان است
پس چون مثقال [illegible] زمان [illegible] باشد مثقال شرعی
چهار دانگ و نیم خواهد بود یعنی هجده نخود طلا و نصف
آن مقدار است و هرگاه در وسط حیض باشد و ربع است هرگاه
در آخر حیض شده باشد و مراد از اول حیض ثلث اول ایام حیض است
و همچنین قیاس وسط و آخر پس هرگاه ایام حیض سه روز باشد
واضح است که هر روزی یک ثلث است و هرگاه چهار روز باشد
روز اول با ثلث اول روز دوم اول حیض خواهد بود
و دو ثلث آخر روز دوم با دو ثلث اول روز سیم وسط
حیض و یک ثلث آخر روز سیم با تمام روز چهارم آخر حیض
خواهد بود و اگر ایام حیض پنج روز باشد روز اول با دو ثلث

اول

مکروهات بر حایض

اول روز دوم اول حیض خواهد بود و ثلث آخر روز دوم
با روز سیم و یک ثلث از اول روز چهارم وسط حیض
خواهد بود و دو ثلث آخر روز چهارم با تمام روز پنجم آخر
حیض می‌شود و هرگاه حیض شش روز باشد روز اول و دوم
اول حیض و سیم و چهارم وسط حیض و پنجم و ششم آخر حیض
خواهد بود و همچنین قیاس حال سایر عددهای حیض تا ده روز
معلوم می‌شود و مصرف این کفاره مستحق زکات است و
ضرور نیست که بجهت تعدد [illegible] باشد بلکه هرگاه [illegible]
مستحق [illegible] کافی است و بعضی کفاره نیست اگرچه مرتکب
این فعل حرام شده اطاعت شوهر در این خصوص نباید کرد
گفتیم که حرام است جماع حایض و کفاره باید بدهد در وقتی
که هنوز در حیض باشد اما هرگاه حیضش تمام شده لیکن
هنوز غسل نکرده در این وقت جماع وطی مکروه خواهد بود
خصوصاً هرگاه خواهش بسیار نداشته باشد و حرام نیست بنا
بر قول اشهر و اقوی و احوط آن است که زن را امر کند که فرج

بشوید انگاه با وی جماع کند اگر خواهد و نیز مکروه است
تمتع بردن از زن حایض بما بین ناف تا زانو حتی در دبر
و مکروه نیست تمتع بردن از آنچه بیرون باشد از حدّ یکه
گفتیم و مکروه است حایض را خضاب کردن و خواندن قرآن
غیر سوره های سجده و آن کردانستی حرام است و نیز مکروه
او را بود داشتن قرآن و مس کردن موضع نوشتن از قرآن
جهت حایض وضو گرفتن وقت هر نماز و نماز در نمازهای یکجای
رو بقبله نشستن و در نمازگاه هر که نمازگاه خود با
غیر آن اگرچه اولی اعتبار کردن نمازگاه خود است هر گاه
نمازگاه معین داشته باشد و ذکر خدا کردن با آنکه گذشت
بقدر نماز خود و هر گاه زنی حایض شود بعد از داخل
شدن وقت نماز و نماز نکند با آنکه ممکن بود او را نماز کردن
بانکه گذشت از اول وقت بقدر ادا نماز کردن بسبب اگرچه
اقل واجب باشد با مقدمات و شرایطی که ندارد وقت جهت
نمازش ضرور بود و حال آنکه آن زن را هنوز حیض ظاهر نشده بود

سنت های حایض

نمازی که حایض قضا کند

واجبست

واجبست بر او قضا کردن آن نماز و اگر ممکن نبود او را
نماز بعد از داخل شدن وقت پیش از حیض بودن قضا
بر او واجب نیست و همچنین هر گاه ماه از آخر وقت نماز مقدار
دریابد که طهارت و سایر مقدمات مانیکه جهت نمازش بود
واجب بود ممکن باشد یا بیک رکعت نمازیکه اقل واجب شود
بعمل آید واجب میشود بر آن زن تعجیل نمودن پیش از بیرون
رفتن وقت آنکه بیک رکعت را اول در وقت دریابد اگرچه باقی
رکعات در خارج وقت قضا ثبت نکند و اگر اهمال کند و در آن وقت
بعمل نیاورد قضای آن نماز بر او واجب حاصل بود سیم
غسل استحاضه است و خون آن غالبا زرد و سرخ و باریک
و ملایم است و بی سوزش و سستی بیرون می آید لیکن خونیکه زن بعد
از عادت ایام استظهار ببیند و از ده گذرد و همچنانکه گذشت
و همچنین خونیکه بعد از انتهای نفاس که مذکور خواهد شد ببیند
و همچنین خونیکه بعد از سن یاس که گذشت یا پیش از تمام شدن
نه سال او ببیند همه استحاضه است و اگرچه غلیظ و بصفت حیض باشد

سیم غسل استحاضه و صفت حیض و غیره

و خونی که زن حامله ببیند اختلاف است چنانکه در مبحث حیض گذشت
دو واجب است نیز در مستحاضه که ملاحظه نماید که خون او
استحاضه قلیله است یا کثیره است یا متوسطه پس اگر استحاضه
قلیله باشد یعنی که آن پنبه را که بخود برد تر میکند بنحوی که
در روی پنبه ظاهر شود واجب خواهد بود او را بدل کردن
آن پنبه یا شستن آن و شستن بیرون فرج یعنی بقدر آنکه
چون بر سر پا نشیند آشکار شود مانند بیرون فرج شستن آن
واجب نیست و نیز واجب خواهد بود او را وضو جهت هر نماز
و اگر استحاضه متوسطه است یعنی که خون پنبه را فرو کرده
بنحوی که در روی پنبه بیرون آمده لیکن جاری نشده باشد
غیر از آنکه بر خود واجب بود در قلیله لازم خواهد بود آن
زن را علاوه آنچه در قلیله گفتیم تغییر دادن کهنه و یکغسل
جهت نماز صبح بشرطی که پیش شدن خون از روی پنبه
چنانکه گفتیم پیش از نماز صبح شده باشد و اگر بعد از نماز
اتفاق افتاده باشد غسل قسم اول خواهد بود و اگر استحاضه

کثیره

کثیره باشد یعنی که خون او از پنبه که نهد و بسیلان کند
در این وقت لازم میشود این زن را علاوه بر آنچه در متوسطه
گفتیم سوای وضو که در اغتسال هر غسلی یک وضو کافی است و جهت
هر نماز غیر وضوی علیحده ضرور نیست علی الاظهر دو غسل
دیگر یکغسل جهت ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو نماز
در فاصله ظهر و یکغسل جهت نماز مغرب و عشا که جمع کند
میان نماز هر دو پس در کثیره سه غسل خواهد بود لیکن
بنا بر این غسل جهت هر نماز از نماز دیگر گفتیم واجب نیست
مانند غسل است یعنی اینکه نماز عصر رسیده باشد
پیش از داخل شدن وقت آن نماز باشد و خواه بعد از داخل
شدن و همچنان غسل نیز بعد از آنکه خون غسل نکرده باشد
پس هرگاه بعد از نماز صبح مثلا که بیکر چنان خونیکه استحاضه
کثیره محتاج شود ظاهر شد یا اگر شد و لیکن بعد از آن
خون غسل کرد و دیگر خون مثل آن بهم نرسید غسل جهت
ظهر و عصر واجب نخواهد بود و همچنین قیاس است غسل مغرب

وعشا و غسل صبح مگر آنکه دانسته که در غسل صبح کثیره بوده
ضرور نیست و متوسطه کافی است و احوط بلکه اظهر آنست
که واجب است که نمازها را عقب وضو و غسل کند و تاخیر نماز
و هم چنین جمع کردن میان هر دو نماز بفاصله یک غسل
و بدانکه چون عمل زن مستحاضه را بعمل آورده همانچه واجب است
بقلیله یا کثیره میگردد و مباح میشود برای آن زن هر چه
طهارت در آن شرط است و اگر اخلال کند به بعضی از واجبات
نماز او درست نخواهد بود هر چند غسل و وضو نیز خلل
نیابد و اگر اخلال بغسل کند روزه او صحیح نخواهد بود و
اگر وضو و غسل بعمل بیاورده نوشته فوائد داسی مشغول کرده
واضح آنست که جماع کردن زن مستحاضه موقوف است بر افعال
واجب است که جمیع مستحاضه گفته خصوصاً غسلها که مذکور شد
واجب است بر زن مستحاضه احتیاط کردن منع خون از تجاوز کردن
بسوی جامه و بدن زن از آنقدر که ممکن باشد بعد از آنکه فرج را
شسته و پنبه در آن فرو داده باشد و همچنین است احتیاط کسی که

سلسله

چهارم غسل نفاس
و کیفیت نفاس

سلسله بول یا آزار شکم رود داشته باشد که بعد از آنکه فرج را
شسته بقدر امکان از تعدی نجاست احتراز نماید چهارم
غسل نفاس است و آن خونی زاید است پس اگر زنی زاید
و خون نه بیند نفاس نخواهد داشت و بی خون نفاس
نخواهد داشت و بی خون نفاس نیست تا اگر بعد از ولادت
یا بهمراه ولادت باشد و ولادت در اینجا عبارت از زائیدن
چیزی است که آدمی حساب شود یا ابتدای نشوونمای خود
اگرچه هنوز مضغه بود پس اگر خونی پیش از ولادت ظاهر
شود استحاضه خواهد بود مگر آنکه ممکن بوده آنکه حیض
باشد که در این وقت حیض خواهد بود زیرا که گفتیم که حیض با
حمل جمع میشود و اگر زن دو ولد بزاید هر یک نفاس علیحده
خواهد بود پس خونیکه با ولد اول یا بعد پیش از زائیدن دوم
نفاس ولد اول است و خونیکه بعد از انتهای اکثر نفاس
از زائیدن اول باشد لیکن از زائیدن دوم هنوز مدة اکثر
نفاس بسر نیامده باشد آن مخصوص ولد دوم خواهد بود

٩

والحیض ما بین زائیدن ولد دوم و اکثر حساب نفاس از
زائیدن اول است متداخل و مشترک میباشد پس معلوم
شد که ابتدای نفاس وا رشدن از خون بعینه که در زائیدن
ولد اول باشد ابتدا حساب کردن نفاس واجب معلوم کرده
آخر نفاس بی از خون بعینه که در زائیدن دوم باشد و اقل نفاس
حدی نباشد و یک لحظه نیز میتواند شد پس غسل خواهد
منقطع شد تا خون بعد از آن لحظه و اکثر نفاس بنا بر قول اشهر
و اظهر زیاده بوده نباشد بلکه زنیکه در حیض عادت داشته
باشد چون خون نفاس وا دیده که بعدد ایام عادت او
که در حیض داشته نفاس است و باقی استحاضه پس اگر بعد
از عادت خود ترک کرده قضای عبادت باید بجا آورد و اگر قطع شود
تمام ده روز نفاس خواهد بود و واجب است بر زنیکه نفاس
او پیش از ده روز قطع شود اینکه استبرا بر پنبه نماید ما
حائض یعنی اگر پنبه پاک بود غسل نفاس بکند و اگر نه
انتظار بکشد قطع خون را یا منقضی شدن ده روز اکثر کلام

بود تا اتفاق افتاده در آن وقت غسل نفاس بکنید و بباید دانست
که اینکه گفتیم که ایام عادة یا ده روز نفاس است در وقتی
که خون در مجموع ایام مذکوره یا در اول و آخر آن باشد که در
ما بین اول و آخر نیز اگر چه خون نباشد همه از نفاس حساب
میشود اما اگر در اول ایام ببیند و دیگر نه ببیند تا آنکه ده روز
تمام شود همان اول که خون دران دیده است نفاس است اگر
چه بعد از انقضای ده روز باز خون ببیند زیرا که بعد از ده روز
استحاضه خواهد بود بیان بعضها یکی بعد از اول و قبل از ختم
دیدن بعد از ده خالی از خون بوده ایام نفاس نخواهد بود
بلکه ایام پاکی است و اگر فرض کنیم در مثال مذکور که در اول
خون دید و سه روز بعد از اول خون ندید و باز بعد از آن
خون دید و دیگر ندید تا آنکه ده تمام شد در این وقت آن
دو خون که در میان ده روز بوده تا آن دو و سه روز که در ما بین
این دو خون بوده هم یک نفاس محسوب است و اما آنکه بعد از
دو خون که در ابتدا تا تمام شدن ده دیگر ندید ایام پاکی

خواهد بود و اگر حامله زنا بیند هیچ خون نه بیند تا روز دهم
و روز دهم را به بیند همان روز دهم نفاس او میباشد نه
ایام بیشتر از خون دیدن و اگر هیچ خون نه بیند تا بعد از ده روز
در این وقت نفاس نخواهد بود زیرا که دانسته شد که بعد از ده استحاضه است
و بدانکه زن نفاس دار مثل زن حایض است در آنچه حرام و واجب
و مستحب و مکروه بوده در حق او و غسل ایشان نیز مانند
یکدیگر است در نفا بودن غسل و در کیفیت آن و در کافی بودن
غسل از وضو و در سنت بودن آنکه وضو پیش از غسل کنند
و در آنکه جایز است تاخیر وضو از غسل زیرا که نفاس نیز در
معنی حیض است و حکم نفاس حکم حیض است مگر در چند حکم که
ظاهر شد بعضی پیشتر و بعضی با شاره کردیم **بحکم غسل**
میت و در آن پنج بحث است بحث اول در احکام و
احتضار و آنچه متعلق به آن است بدانکه واجب کفایی است
رو بقبله کردن کسی که محتضر و در نزع باشد هر گاه عمل اشتباه
نباشد بنا بر قول احوط و اقوی و بعضی سنت میدانند و رو

تتمه آن و نفاس دار هم
مثل حایض است در
همه و وضو گرفتن قبل یا
بعد از غسل

حکم غسل میت و کیفیت
و پنج بحث آن و کار
های چند بر میت است

بقبله

بقبله کردن او یا بی خواست که او را برپشت بخوابانند
و روی او را و کف پاهای او را بجانب قبله کنند چون که
هر گاه بنشیند رو بقبله باشد و بعضی از فقها واجب نمیدانند
رو بقبله کردن او و سنت است نقل کردن او بنماز
گاه که در آن بیشتر نماز میکرده هر گاه دشوار شود برو
جان کندن و نیز سنت است تلقین نمودن او و شهادتین
و اقرار بائمه علیهم السلام را و سزاوار است مریض را آنکه
متابعت تلقین کند بدل و زبان خود و اگر زبان نتواند
پس بدل تنها و هم چنین کلمات فرج را نیز باو بخوانند
و تلقین باو نمایند و سزاوار است آنکه آخر تلقین او
لا اله الا الله باشد زیرا که هر که آخر سخن او لا اله الا الله
باشد داخل بهشت شود و سنت است آنکه چشمهای
او را بعد از مردن بی فاصله بپوشانند و دهانش را
بهم آورند و زیر چانه او را ببندند و دستهای او را
به پهلوهای او دراز کنند و پاهای او را بکشند اگر

نکنند اگر کشیده نباشد و او را جامه بپوشانند و قرآن
نزد او بخوانند پیش از مردن و بعد از آن خصوصاً یس
و الصافات را پیش از مردن گفته اند که چراغ نزد او بگذارند
اگر در شب بمیرد و شاهد بر این مطلب عمل بعضی هست و در زمان
شیخ همیشه چراغ گذاشتنی وارد شده و دیگر سنت است
آنکه مؤمنان را برای او خبردار کنند تا حاضر شوند و جنازه
او را و نماز کنند برو و طلب آمرزش نمایند جهة او و آنکه
تعجیل میت جهة بخاک سپردن او را نمایند مگر
آنکه مردن او مشتبه باشد که در این وقت تعجیل نیست تعجیل
چه جای سنت بودن بلکه باید تا سه روز صبر کرد مگر
آنکه علم بموت پیش از سه روز بهم رسد بسبب تغییر یافتن
داغها از علامتهای موت و اگر میت بدار کشیده باشد
جایز نیست که بیشتر از سه روز بگذارند و مکروه
آنکه حاضر شود در وقت احتضار جنب یا حایض زیرا که ملائکه
اذیت می‌یابند پس اگر لابد شوند در حالت نزع بیرون روند چون

مکروه داران حضور جنب
و حایض و غیره

نزدیک

مبحث غسل میت و کیفیت آن

نزدیک به بیرون رفتن روح او گردد بیرون روند ولیکن
باکی نیست که جنب و حایض او را غسل دهند و برای او نماز
کنند چنانکه در فقه رضوی مذکور است **مبحث دوم**
در بیان غسل میت بدانکه واجب است ازاله نجاست
از میت پیش از غسل و غسل دادن او اول باب سدر یعنی
آبیکه در او سدر سائیده کرده باشند یا در او مالیده
و حل کرده باشند و اقل سدر آن است که اسم آب سدر
بر او صدق کند و اکثر غیر آنست که باید اطلاق بیرون رفته
آب مضاف نشود و بعد از آن او را باب کافور غسل دهند
و مقدار کافور نیز چنین است آب سدر و کافور از صدق
نکند بر هر گاه چیزی از آن تو نشد یا کافور را با آب خالص
که باز غسل سیم را باید دهند با آب خالص و بجای آب سدر
که آب سدر یا آب کافور توان گفت منزا عادا گرچه
احوط آنست که قصد غسل نه آب سدر یا آب کافور را که خواهند
که باز غسل باب خالص دهند تا سه غسل شود و کافور یاک عا

[illegible]

و واجب است که هر یک از این غسلها بترتیب مثل غسل
جنابت باشد که اول سر و گردن را بشویند و آنگاه جانب
راست آنگاه جانب چپ را و قول احوط آنست که میت را
سه غسل ارتماسی نتوان داد اگرچه احوط ترک ارتماس است
و احوط آنست که نیت این غسلها هر کدام باید مقارن
اول جزو آن غسل باشد نه آنکه یک نیت برای سه غسل
و نیت غسل را آنکه آب میریزد خواه یک نفر باشد خواه چند
نفر نه آنکه میت را برمیگرداند مگر آنکه او نیز آب را
بر اعضا جاری کند و بدست مالیدن موضعی که بدست
مالیدن آن غیر سنت باشد آنکه در این غسلها و نیز خرقه
هر موضعی که خود آب نمیرساند باید نیت غسل دادن
داشته باشد و هرگاه سدر یا کافور نباشد و تعذر
بود پس ظاهر و احوط آنست که سه غسل با آب قراح دهند
و اکثر برآنند که وضو دادن میت سنت است و ترک آن
احوط بلکه قطعا بد اظهر باشد و قول بواجب بودن از بعض

ضعیف

ضعیف است و هرگاه از غسل دادن میت خوف ریختن پوست
یا گوشت او باشد او را تیمم بدهند مثل زنده که عاجز از
غسل باشد **بحث سیم** غسل میت از سنت که میت را
بر موضعی بلند بجا از چوب و نحو آن بگذارند و اعضا مثل وقت
احتضار رو بقبله نحو باشند و بعضی واجب دانسته اند و این
احوط است و بالای او سایه کنند از آسمان و آنکه پیراهن او را
پاره کنند باذن وارث و جامه اش را از زیر بکشند بعد از
غسل بپوشانند از استحباب بنا بر آنچه در متن است مخصوص جامه
در صورتیکه میت را بی افکنده غسل دهند چنانکه در حدیث
است و علت گفته اند حفظ آنکه جامه او ملطخ بنجاست
نیالوده میشود و آن با لا لها علیه بدن او و چون پیراهن
او را ستر است نرم کردن انگشتان او بنرمی رفق
اگر ممکن باشد والا ترک کنند و نیز سنت است
آنکه موافق بدن او را پیش از غسل بخطمی و سدر بشویند و
آنکه فرج او را با اشنان تنها تر یا بی و با اشنان و سدر بشوید

جیحه بکو بشویند و نیز سنت است آنکه ابتدا کند بشستن
دو دست او و آب رساند بدهان و بینی او بانگشتان تا نصف ذراع بشوید
آنگاه بشوید سوی که طرف راست باشد ابتدا نماید و این که
هر عضوی را از او سه مرتبه بشویند و در هر غسلی از سه غسل
قلیلی بالیده شکم او را مالید در غسل اول بکو و زن حامله که بمالد
مالیدن شکم سنت نیست چنانکه در بعضی حالها در غسل
سیم سنت نیست بلکه در این دو موضع مکروه است و
سنت است آنکه غاسل بر طرف راست میت ایستد و آنکه
جهت آبریز چاه کوچکی سمت قبله بکنند که آبی که مستعمل را این
میشویند با یک جا جمع شود و نیز سنت است آنکه بدن میت
خشک کنند بعد از غسلها بجامه و مکروه است نشانیدن میت
و چیزی جدا از ناخن و شانه کردن موی او و اگر
کنده واجب است آنکه هر چه از او فتد و جدا افتد با او در قبر
و نیز مکروه است آنکه میت را میان دو پای غاسل گذارند و آنکه

اجزا از بدن میت جدا شود

ابدا

آب را بکنیف که چاهی است آماده جهت نجاست سر دهند
و پاکی نیست که به بالوعه سر دهند و بالوعه که چاه است که
جهت جمع شدن آبهای خانه از باران و غیره آماده میکنند
هرگاه آب نجاست خالی باشد بلکه اگر نجاستی داشته باشد
نظر بالا فی حد [illegible] **مبحث سیم** در کفن
کردن است و واجب از کفن سه پاره است یکی میزر که لنگ
عبارت از آن است و آن پارچه ایست که از ناف تا سر زانو
بپوشاند و اگر از سینه تا قدم را بپوشاند بهتر است لکن
باید زیاده بر [illegible] کردن میت دوم قمیص یعنی پیراهن
که در طول [illegible] تا نصف ساق پا باشد و تا قدم بهتر است به
شرط که [illegible] سیم ازار یعنی سرتاسری که لفافه نامند
و باید تمام بدن را بپوشاند [illegible] در پهنا اگرچه
با عانت دوختن باشد چنانکه بعضی گفته اند لیکن احوط
که بدن را [illegible] زیاد باشد که از جاها [illegible] نتوان
بست و [illegible] باشد که یک لا را [illegible]

مبحث سیم در کفن و تکفین میت

وجمعی گفته اند جایز است موافق احتیاط واجب نیست
که اکتفا بپارچه یی نمایند اگرچه وارد است ایستادگی نماید
پایت صفید داشته باشد و باید کفن از پارچه باشد که نماز
بان درست جایز باشد در حال اختیار پس جایز نیست حریر
خالص و نه پارچه از نوع حیوان حرام گوشت و پوست آن باشد
بلکه احوط آنست که کفن از پوست نباشد اگرچه از حیوان
حلال گوشت بود و این سه پارچه که گفتیم واجب در وقتی
است که میسر باشد و در حال ضرورت یک لفافه کافیست
که تمام بدن را بپوشاند اگر ممکن باشد و الا آن قدر که
میسر شود اگرچه فقط بپوشاند بعضی عورتین
باشد و واجب است حنوط کردن میت یعنی مالیدن بمواضع سجود
هفتگانه از حنوط کافور باید اگرچه قدر قلیلی باشد هرگاه
میت احرام نداشته باشد و اگر احرام داشته باشد حرام است
کافور بالاجماع **و مستحبات** کفن کردن آنست که غاسل
میت را چون خواهد کفن کند غسل یا وضو بسازد چنانکه

جمیع

جمیع از علما گفته اند و در روایتی در این خصوص نیز وارد شده
و آنچه در داود روایت صحیح نیز وارد شده و شستن دستهای
تا دوش است پیشتر و در روایت دیگر شستن دستها تا
مرفقها است و بنا بر این احوط آنست و سنت است انکه ردا
کنند جهت مرد حبره یمنیه یعنی برد که جامه نازک یمنی است
و ازین کلمات احادیث ظاهر است که این جامه سر پارچه کفن
حساب میشود و این احوط است و باید مطرز بطلا نباشد
بلکه آن ضایع کردن مال است بی تحفه شرعی و سنت است
که زیاد کنند یک پارچه دیگر جهت بستن رانها خواه میت
مرد باشد و خواه زن و همچنین سنت است جهت مرد عمامه
که پهنای آن بقدر باشد که اسم عمامه بآن صدق کند و درازی
آن بقدری که هشت شبر یا کمتر نشود به اینکه بپیچید بر سر او
بنحوی که تحت الحنک داشته باشد و در دو سر عمامه را از تحت
کفن انداخته بر سینه میت گذارند و سنت است آنکه کفن از پنبه
باشد و سفید باشد مکروه است که کتان باشد بنا بر آنکه آن مشهور است

ونیز سنت است آنکه کفن را خوشبو کند بذریره وآنکه بنویسند
بتربت حضرت کلکفن [کفن] عرضه فاسد و آنکه شهید صحرای کربلا
یعنی ابا عبد الله الحسین ع که بهم نرسد پس بخاک سفید
بنویسند و اگر نه با انگشت بی جوهر و بر پیراهن و لفافه و چوبها نیز
اسم میت را و بعد از نوشتن اسم او بنویسند یشهد ان لا
اله الا الله و بعضی در اینجا وحده لا شریک له را نیز زیاد
کرده اند و همچنین اینکه کلمات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
باهامنه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع و همچنین نام امامها
علیهم السلام و بالجمله بعضی نیز زیاد نموده اند که باقی [illegible]
تعبیرات فا از دعاها و قران بنویسند و نیز سنت است اینکه
میان دو طرف مقعد و فرج او پنبه بگذارند و اگر خوف آن
باشد که چیزی از او بیرون آید بجای که پنبه در آن
داخل کنند و سنت است اینکه زیاد کنند جهة زن [illegible]
بند که پستانهای او را بآن پیچیده به پشت او ببندند و در خبر
صحیح وارد شده که لفافه دیگر بغیر جهة او زیاد کنند و بهتر آ

کجهم

تتمه آن و بیان کیفیت کافور و حنوط آن

کجهة زن بجای عمامه که جهت خود بود مقنعه قرار دهند و
مشهور آن است که سنت است که کافور میت را باید سنت
بسایند و اگر از کافور چیزی زیاد آید بر سینه او گذارند و
سنت است اینکه کافور جهة حنوط میت با طهر حتی باقل یکدرهم
باشد بلکه موافق فتوی جناب استادی مجتهد الزمانی
یعنی جناب آقا خان آقا محمد علی دام ظله العالی درهم نصف
مثقال این زمان است و یک چهل یک مثقال و چهار دهم
دو مثقال این زمان و ده یک آن میشود و سیزده درهم
و ثلث هفت مثقال این زمان است بنا بر قول مشهور و
بعضی یک مثقال گفته اند و بعضی یک مثقال و نیم و بعضی یک مثقال و
ثلث مثقال گفته اند و مراد به مثقال که گفته شد مثقال
شرعی است که سه ربع مثقال صیرفی این زمان است پس
[illegible] مثقال این زمان [illegible] است مثقال شرعی
چهار دانگ و نیم خواهد بود که هیجده نخود باشد و هم [illegible]
انشاء الله تعالی وحده [illegible] کافور چهار درهم بنا بر قولی و چهار

مثقال بنابر قولی دیگر و از هم کامل تر آن است که سیزده
درهم و ثلث درهم باشد و بعضی بجای ثلث درهم نصف درهم
گفته اند و دیگر سنت است که جهت میت دو جریده سبز
نیز بگذارند تا دور شود از او عذاب و درد آن بنابر
مشهور بقدر استخوان ساعد است و از آن کمتر یک شبر است
و از آن کمتر چهار انگشت یکی از آن دو چوب را از جانب چپ
میت میان پیراهن و لفافه او بگذارند و یکی دیگر را ضمیمه
کردن طرف راست بپوست بدن او بچسبانند و اگر چوب نه
از خرما باشد و گفته اند که اگر درخت خرما نباشد پس
از درخت سدر و اگر نباشد پس از درخت بید و اگر
نباشد پس از درخت تری دیگر کنند و بعضی انار نیز سنت
و مکروه است ترک کردن خاتمه که کفن را بدو بندند یا دوختن
و بعضی دیگر ترک کردن مکروه نیست و نیز مکروه است
آنکه کفن که جهت میت درست کنند آستین داشته باشد اما
هرگاه او را خواهند به پیراهن خودش کفن کنند آستین از آن

مکروه نیست و مکروه است آنکه کفن کتان باشد و حرام نیست
بنابر اشهر اظهر اگرچه احوط ترک است و نیز مکروه است
کفن کردن بپارچه سیاه بلکه مطلق رنگها و آنکه کفن را دود
به بوی خوش دهند یا خوشبو یعنی کافور و ذریره مالند
و بعضی حرام میدانند و این احوط است و هم چنین مکروه است
نوشتن کفن بسیاهی بنابر مشهور و بعضی مطلق رنگها را نیز
و نیز مکروه است آنکه در گوش میت و چشم او کافور کنند و بعضی
گفته اند مکروه است بریدن کفن را با آهن و باکی نیست
که اعراض شود بنابر آنکه کفن واجبی زن بر شوهر
اوست اگرچه زن مالدار باشد مگر آنکه شوهر فقیر باشد
یا نبض که زیاده بر نفقه یکشبانروزه واجبه جهت زن نداشته
شده الا اجناس مخصوصه و اشیا بکنیز و آن حال اوست که
هیچ ندارد تکلیف میکنند بعضی فقها در دیه نمیشود ثلثه
باشد که میراث تقسیم خالی از آن کفن کرده بشود و اگر زن
نیز مال نداشته باشد بی کفن دفن میکنند و واجب نیست

کفن زن بر شوهر است و غیره
و کفن مملوک بر مالک
و واجب نیست بر پدر

۱۰

بر مسلمانان بخشیدن کفن مرده زن را و نه غیر آن زن را و بر
میتها بلکه کفن نمازند و آنکه گفتیم که بر بود کفن زن فی حد ذاته
مخصوص کفن است نه سایر اخراجات غسل و دفن و بعضی گفته اند
که اخراجات حکم کفن دارد و این احوط است و هم چنین سایر
واجب النفقه از اهل والدین و اولاد حکم زن دارند در وجوب
بعضی کفن بر آنکسی که نفقه ایشان را باید بدهد مگر مملوک
که کفن او بر آقای او که مالک اوست واجب است و بر زن
شوهر دار و مملوک را رغبت کفنی که موافق حال او باشد در
سنگینی و سبکی از اصل ترکه او اخراج میشود و مقدم است بر دین
و وصیت و جمیع انواع اخراجات میت مثل غسل و کفن نماز کردن بر میت
بر او پس نماند در اینجا ذکر کرده بمناسبت که جای آن
در کتاب صلوة است پس می گویم بتوفیق الله تعالی مبحث چهارم
در نماز میت است و در آن چند مقصد است اول در بیان
میتی که واجب باشد بر او نماز کردن بدانکه واجب است نماز کردن
بر هر میتی که مسلمان باشد یا بکار اظهار کند شهادتین

باشد

مبحث چهارم در نماز میت
و در آن چند مقصد است
و جه گفتگوهای بکار

باشد و اعتقاد خلاف آنچه از مذهب دین معلوم شده
نداشته باشد چنانکه متاخرین علما ذکر کرده اند پس بر سنی
نیز نماز این نماز کردن واجب خواهد بود و این احوط است
و در حکم مسلم است در وجوب نماز آنکه نماز بر او کنند طفل
مسلمانی که بشش سال رسیده باشد و هم چنین طفلی که در بلاد
اسلام یافته شود باید بلاد که غیر از مسلمانی باشد و هم
چنین نماز بر میتی که دیوانه باشد و در حکم مسلم بوده واجب
و سابقه است در آنکه گفتیم بود و زن و اولاد او دیده و سنت
نماز کردن بر طفلی که بشش سال نرسیده باشد بلکه همین زنده
زائیده شده و او را نا دو آمده نماز سنت است و قول ابن
جنید که واجب است مانند ملک کسی که نماز را بر طفل قایل.
شده اند تا حد بلوغ برسد ضعیف است دوم در بیان کیفیت
و کیفیت این نماز است بدانکه این نماز واجب کفائی است و جهت
بعضی نمرده باشد قیام نمیتواند با بقی ساقط است و اگر هیچ
کس آن قیام نکند همه مستحق عقاب خواهند بود و سر اداء این

فرموده‌اند نماز میت آنکسی است که اولی باشد بمیراث میت خواه
میت وصیت کرده باشد نماز بسوی غیر ولی یا نه و علما گفته‌اند موصی
مدعی خلافی میان ایشان آنکه وصی که مرد باشد اولیست از آنکه
که زن باشد و علامه در منتهی گفته که در این مسئله خلافی نیست
و مطلق گذاشته این حکم را صاحب تنقیح تقیید کرده است بآنکه مقدم
گفته مرد در وقتیکه از زن طبقه باشد یا آنکه
مرد نزدیک‌تر باشد بحسب طبقه یا درجه و الا زن
اولیست و حاشیه بشیخنا آنکه امامت کند احدی که وصی ولی
باشد مگر کسیکه شرایط امامت در او جمع بوده حتی عدالت
و اگر شرایط امامت در ولی میت جمع نباشد نایب کردن
جایز است ولی را نایب کردن اگرچه شرایط امامت باشد
و سنت است و جماعتی آنکه هاشمی که سادات اند مقدم دارد
در نماز میت شیخ مفید علیه الرحمه این را واجب دانسته اند
و این خوب است اگرچه دلیل او معروف نیست و نصوص وارد
امامت نماز میت کند اما امامت زنان در میان ایشان

و اولی

و باید که ایستد و از صف ایشان بیرون نمی‌ایستد چنانکه هرگاه
امام برهنه باشد و جماعت برهنه‌ها نماز گذارند و
بنوعیکه در میان صف میایستد و احوط آنست که تا مرد لائق امامت
بود میسر باشد بامامت زنان اکتفا ننمایند و کسی را
که ولی میت اذن نداده باشد امامت نماز میت جایز ندانند
مگر آنکه ولی نه خود نماز کند و نه کسی را اذن دهد که نماز کند
در این وقت جایز است نماز سایر مردم را بی اذن او خواه جماعت
خواه فرادا لیکن باذن حاکم شرع جامع الشرایط اگر باشد
سیم در چگونگی آن افعال است و آن پنج تکبیر است که اول آن
تکبیرة الاحرام است که مقارن نیت میباشد و میان
پنج تکبیر چهار دعا است و لفظ خصوصی جهت دعا معین
نیست بلکه دعا میکنند بآنچه خواهند چنانکه در حدیث صحیح صریح
و در حدیث موثق وارد شده که آن تکبیرات و تسبیح
و تهلیل و تحمید لیکن بهتر آنست که چون تکبیر اول گوید
عقب آن شهادتین بگوید و آنگاه تکبیر دوم بگوید و صلوات

نماز میت

و بنی و آل او و صلوات الله علیهم فرستد آنگاه تکبیر سیم گوید
و دعا جهت مؤمنین و مؤمنات کند آنگاه تکبیر چهارم گوید
و دعا کند برای میت آنگاه تکبیر پنجم گوید و از نماز فارغ شود
و مشهور آنست که این دعاها واجبست و این احوط است
اگر چه ظاهر این چنین است که اول گفتیم یعنی آنکه این دعاها
نیز واجب نیست هر دعا که بخواند کافیست و فضلت
احتیاطی که گفتیم میسر میشود باینحو که نیت کند که نماز
میکنم بر این میت واجبا ادا بنحو ثانی قربة الی الله
و بعد از نیت گوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الله اکبر اللهم
صل علی محمد و آل محمد الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات
الله اکبر اللهم اغفر لهذا المیت و اگر زن باشد هذه المیتة
بجای هذا المیت بگوید الله اکبر و اگر دعاهای مبسوطه
ماثوره از ائمه اطهار علیهم السلام خواند بسیار خوبست و آن چند قسم
وارد شده و در کتب دعوات و غیرها مذکور است اما نماز

نیت نماز میت

عبارات برای نماز میت

لمن

لمن غائبنا و بدانکه در سه دعای اول فرقی میان اقسام
اموات نیست اما در دعای چهارم فرق دارد و اینکه گفتیم
که در چهارم فرقی این است که دعا کند بجهت میت مثل اینکه
بگوید اللهم اغفر لهذا المیت در وقتیست که آن میت مؤمن باشد
یا مخفی که اعتقاد با اصول خمسه که از آن جمله امامت است داشته
باشد و منکر ضروری دین مانند نماز پنجگانه و ضروری
مذهب مانند حلال بودن متعه هیچ یک نباشد نیز که
منافق باشد یا منکر مذهب حق بوده باشد مثل سنی
در دعای چهارم بجای دعا بر نفع که گذشت دعا بر ضرر
او میکند مثل آنکه بگوید اللهم عذبه و اگر مستضعف باشد
و دعا نماز چنانکه در احادیث معلوم میشود کسی است که معرفت
بولایت ائمه علیهم السلام ندارد و منکر آن هم نیست چنانکه
چهارم میگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم
عذاب الجحیم و اگر حال میت معلوم نباشد در دعای چهارم
دعا میکند که خدا او را با هر کسی که دوست میدارد محشور کند

مثل انکه گوید اللهم ان هذه النفس انت خلقتها وانت
امتها وانت اعلم بسریرتها فاحشرها مع من کانت تتولاه
و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده است که دعای این هم دعای
مستضعفست و دعای مستضعف گذشت و در حق مجهول
الحالی میت وارد شده که بگویند اللهم ان کان یحب
الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه واگر میت طفل باشد
که بحد بلوغ نرسیده هر چند بحدی باشد که نماز بر جنازه
او واجب است بگوید اللهم اجعله لابویه سلفا و فرطا واجرا
این در وقتیست که پدر و مادر او مؤمن باشند و اگر نه
دعا جهت مؤمنین نماید مثل انکه بگوید اللهم اغفر للمؤمنین
وبدانکه باید نماز میت بعد از غسل دادن و کفن کردن او باشد
مگر شهید که غسل احتیاج ندارد و با جامه اش دفن میکنند
چنانکه در مبحث دفن انشاء الله مذکور خواهد شد و انکه گفتیم
که نماز بعد از غسل و کفن است در صورت ممکن بودن است
والا تیمم بجای غسل است و در تیمم مذکور شد و اگر تیمم نیز

ممکن

ممکن نباشد ساقط خواهد بود و اگر میت برهنه باشد
و کفن نداشته باشد اورا بعد از انکه غسل یا تیمم تمام غسل
داده باشند بقبر میگذارند و عورت او را میپوشانند و
نماز میکنند و بعضی گفته اند که اگر ممکن نباشد پوشانیدن او
بجامه نماز میکنند بر او پیش از انکه گذاشتن در قبر واین احوط است
سنتهای نماز میت
و سنتهای نماز میت آنست که نماز کننده طهارت از حدث
و خبث داشته باشد اگر چه طهارت بنیت نماز میت نکرده
و انکه امام مقابل میانه میت مرد و مقابل سینه میت زن
باشد و نزدیک بجنازه بایستد که بحسب عرف و عادت نزدیک گویند
که انکس بر جنازه بازدو جنازه نماز میکنند و اگر جنازه
مرد و زن هر دو یکجا نماز کنند مرد را نزدیک با امام گذارند و زن را
بان سمت که سمت قبله است نحویکه سینه زن مقابل میان
مرد باشد میگذارند تا امام موضع فضیلت هر دو را دریابد
و اگر طفل نیز همراه این مرد و زن که مذکور شد باشد بهتر
آن است که طفل را طرف زن که سمت قبله باشد گذارند

مکروهات نماز میت

اکر به شش سال نرسیده باشد والا پیش او نتوانند که بهکو
برخاست کنارانه و نیز سنت است در جماعت نماز میت
که ماموم عقب امام ایستد اگرچه یکنفر ماموم باشد مگر
در جماعت زنان که واجب است که امام ایشان زن باشد در وسط
صف زنان بایستد و سنت است که پابرهنه نماز کنارند
و اکتفا کنند که سنت است که نعلین را در آورند و بکفش نماز
نکنند و باکی نیست و نیز سنت است که دستها را در تکبیرات
بلند کنند و بعضی این را مخصوص تکبیر اول دانسته اند و این
اظهر است اگرچه احوط اول شاید اقوی باشد و سنت است
آنکه نماز کننده بر جنازه اگرچه ماموم باشد بجای خود
بایستد تا جنازه را بردارند و آنکه نماز را در جایی که عادت
جاری شده است که نماز میت میکنند بجا آورند زیرا که آن
مظنه جمع شدن بسیار نماز کنندگان است بر جنازه و مکروه
نماز کردن بر یک جنازه دو بار با جمعی و اقوی آن است
که وقتی نیست در کراهت میان آنکه باو دیگری جماعت کنند

بافرادا

احکام متعلقه به نماز میت

بار دیگر نماز بخوانند

بافرادی و نه میان آنکه آنکه یکبار نماز کرده بوده باشد
چهارم در احکامی که متعلق به نماز میت است
بدانکه کسیکه ادراک کند بعضی از تکبیرات را با امام و بعضی دیگر
از او فوت شود داخل میشود در جماعت و تمام میکند باقی
مانده تکبیرات را پی در پی اگرچه جنازه برداشته باشند
و اگرچه بر قبرهای میت باشد و احوط بلکه اقوی آن است
که هرگاه ممکن باشد دعاها را بخواند در میان تکبیرات نخواند
بلکه احوط آن است که همیشه دعاهای نماز میت را که فوت شده
امام بخوانند و اکتفا بخواندن امام نکنند و هرگاه بر میت نماز
نکرده باشند نماز میکنند بر قبر آن تا یک شبانه روز بنا بر
قول مشهور لیکن اظهر آن است که مخصوص به یک شبانه روز نیست
بلکه هر وقت میکنند بلکه اقوی آن است که اگرچه بر میت نماز شده
باشد لیکن چون آنکس خود نماز بر او نکرده مشغول است بر قبر
او نماز کرد هر وقت که خواهد بدون کراهت چنانکه ظاهر
اصحاب است یا با کراهت چنانکه مقتضای جمع مابین اخبار است

واز بعضی از علما نقل کرده اند که میتی که بر او نماز کرده
باشند دیگری نباید در وقت نماز کردن بر او مشروع نیست
واقوی آنست که گفتیم و بباید دانست که نماز میت را
هر وقت که باشد میتوان کرد در وقت کراهت اگر چه اوقاتی که
بعضی از نمازها در آن مکروه است و میان اوقاتی که آن اوقات
متعلق دارد بجهت اوقات نماز دیگر میشود مگر آنکه وقت نماز
حاضره تنگ شود که واجب است در این وقت تقدیم نماز
حاضره هرگاه خوف بر جنازه نباشد و وقت نماز او تنگ
نشود بلکه نماز بخوانند که اولی باشد و واجب است تقدیم
نماز جنازه هرگاه وقت نماز حاضره تنگ نباشد و وقت حاضره
وسیع بود و هرگاه وقت هر دو تنگ باشد اختلاف است
در مقدم داشتن کدام یک و شاید مقدم داشتن حاضره
در این صورت خالی از قوتی نباشد و اگر چه هم حاضره
و هم نماز میت هر دو در وقت وسیع باشد بهتر آنست
که نماز حاضره را مقدم دارند و اگر در اثنای نماز بر

جنازه حاضره جنازه دیگر آورند اختیار دارند نماز کنند همه
بر جنازه اول در آنکه نماز اولی را تمام کنند و در ثانی نماز
علیحده نمایند و آنکه نماز اول را دست بردارند ابتدای نماز
بهر دو بیکبار نمایند بنابر قول اشهر و اقوی مبحث پنجم
در دفن میت است و دفن واجب کفائی است در او دو چون که
بپوشانند او در زمین بنحویکه بدن او از درنده ها محفوظ
ماند و بعضی او پوشیده شود و منتشر نگردد نه آنکه
بنائی بسازند روی زمین و میت را در آن بنا گذارند که
این دفن نیست در وقتیکه او را در پهلوی راست بخوابانند
بنحویکه روی و مقادیم بدن او بسمت قبله باشد و اگر
در کشتی مرده و متعذر باشد بخشکی آوردن پس بعد از آنکه
او را غسل و کفن و نماز بعمل آورده باشند چیزی بروی
ببندند و سنگین نمایند و بدریا اندازند یا آنکه او را در خمره
گذارند و بدریا فرستند و احوط آنست که همین کار کنند تا
ممکن باشد و اگر این ممکن نباشد بآنکه اول گفتیم عمل نمایند

در دفن میت و کیفیت آن

وجایز نیست دفن کافر در مقبرهٔ مسلمانان و قول مشهور
آنست که هرگاه زن ذمیه یا نصرانیه جنین طفل مسلمان
در شکم داشته باشد او را در مقبرهٔ مسلمانان دفن میکنند و
پشت آن زن را بقبله میکنند برای اکرام ولد مسلمان و بعضی
باین قول نیست بلکه مطلق زن کافره اگر جاریهٔ کافر و حربیه باشد چون
حامله بمسلمان بود همین حکم دارد چنانکه علت یعنی اکرام
ولد که اشاره بآن شد اقتضای این میکند و سنتهای دفن (سنتهای دفن)
از آنجمله آنکه پیروی جنازه کنند باینکه در عقب جنازه راه روند
یا بیکی از دو پهلوی جنازه و جنازه را از چهار جانب آن
بگیرند به هر نحو که اتفاق افتد و بهتر آنست که اول جانب
راست تابوت را که در پیش روست اول بدوش چپ بکشند
آنگاه جانب راست پس تابوت را که سمت پاهای میت است باز
بدوش چپ آنگاه جانب پس تابوت را بدوش راست بکشد آنگاه
بگردد و به پیش تابوت آید و جانب چپ پیش تابوت را بدوش
راست بکشد و نیز سنت است که قبر را بقدر بلندی قد آدمی

معتدل

معتدل یا تا چنبره گردن بکنند و آنکه لحد شرعی برای او
قرار دهند باینکه سمت قبله قبر را بکنند چنانکه وسعتش
بقدری باشد که میت در آن بنشیند و نیز سنت است
که کسی که بقبر میرود پا برهنه و بندها گشوده و سر برهنه
باشد و دعا کند برای میت در وقت رفتن در قبر به
دعاهائی که از ائمه علیهم السلام ماثور است و سنت است آنکه
آنکه خویش میت نباشد خصوصا پدر میت مگر هرگاه میت
زن باشد که محرمهای او خصوصا شوهر او اولی است
و سنت است آنکه میت را نزد پاهای قبر بگذارند اگر مرد
باشد تا از آنجا بجانب قبر بکشند و اگر زن باشد در پیش
روی قبر بگذارند تا پهنای او را بقبر فرو برند و نیز سنت است
که میت خواه مرد باشد و خواه زن بسوی قبر ببرند و باد
نقل کنند و طولی صبر نمایند تا آمادگی داخل شدن
قبر جهت او حاصل شود و در بار سیم بآهستگی و همواری
او را بقبر فرو آورند و سر او را پیش فرستند اگر مرد باشد

چنانکه در عهد پیغمبر او پیش آمده اولی و اگر زن باشد به پهنا
گرفته بقبر گذارند و نیز سنت است که بندهای کفن را
بعد از گذاشتن در قبر بگشایند و ولی میت یا کسی که ولی
او اعلام کرده باشد پیش از چیدن لحد تلقین اصول دین
نمایند و بنا بر روایت مبارکه حضرت ابا عبدالله الحسین علیه
بگذارند و آجر بحکم شرعی او بر چینند بعد بکف خاک
بریزند و از جانب پای قبر بیرون آید اگر در قبر داخل
شده بوده اگر چه میت زن باشد و ابن جنید گفته است
که هرگاه میت زن باشد از جانب سر قبر بیرون آید و نیز
سنت است که حاضران خاک بقبر میت بریزند با پشت
دستهای خود و در آن حال انا لله و انا الیه راجعون بگویند
لیکن خویشان محرمی میت خاک بریزند که باعث قساوت قلب است
آنگاه قبر را پر کنند لیکن از غیر خاک قبر او بریزند که بر میت
سنگینی خواهد بود و سنت است که قبر را بقدر چهار انگشت
از زمین بلند کرده و بلند کنند و قبر را تربیع سازند نه طاق

... و ماه آب بریزند و بهتر آن است که از سر قبر بقبله
بریزند و دور گرد قبر بگردانند و باز بهمان جا باز آنجا برسانند
و اگر آب زیاد آید بر وسط قبر بریزند و اگر آب زیادتی باشد
دور دیگر علامت است از غیبت ما دامیکه تری گلی باقی است
و سنت است که حاضران دستهای خود را بر روی قبر
بگذارند بنحوی که انگشتان را از یکدیگر گشوده و بر روی قبر
بفشارند بنحوی که نشان انگشتان بماند در حالیکه رو بقبله باشند
و از خدا جهت میت رحمت بخواهند و تلقین میت را ولی
یا کسی دیگر کند باذن او و بعد از برگشتن مردم و مکروه است
فرش کردن قبر به تخته چوبین مگر هرگاه احتیاج باشد
باشد بجهت رطوبت برداشتن و نیز مکروه است که
مالیدن قبر مگر قبرهای پیغمبران و اولیا و ائمه و صلحا
و علما را برای تعظیم علامتهای اسلام و نیز مکروه است
تازه کردن قبر بعد از کهنه شدن و دفن کردن دو میت
در یک قبر در حال الاختیار و باک نیست در حال اضطرار

و نیز مکروه است تازه کردن قبر بعد از کهنه شدن و دفن کردن
دو میت در یک قبر در حال اختیار و باکی نیست در حال اضطرار
و نیز مکروه است نقل کردن میت بشهری دیگر بغیر بلدی که در آن
مرده مکر بیکی از مشاهد مشرفه که آنجا مستحب است اجماعا
نقل از دفن نیز چنان در آورده و مشاهد مشرفه بود هر کاه
مشتمل بر فعل حرامی از نبش قبر یا غیر آن نباشد و اکثر
علما منع کرده و این احوط است و در این مقام چند
مسئله است اول حرام است نبش قبر اجماعا و چند موضع
مستثنا شده که در اینجا ذکر آن انسب نیست دوم
شهید هر کاه در معرکه جهاد بمیرد و مسلمانان او را
رمق داشته در نیابند غسل نه دهند و با جامه اش
دفن کنند و چکمهای او را در بیاورند و هم چنین پوستین
او را علی الاظهر و اکر شهید را برهنه کرده باشند
کفن باید پس چنانکه جمیع از علما گفته اند و بعضی از احادیث
معتبره نیز بر این اشعار دارد و غسل شهید مخصوص است

تتمه آن و در مشاهد است

چند مسئله در شهید و حکمش
و طفل مرده در شکم و بر
عکس و غیره از مسئله
مثل پاره از میت و غیره

از مسلمانان که در معرکه جنگ که به حجت با امام امر کرده
باشد کشته شود بنابر قولی و بقولی امر نایب ایشان
نیز همین حکم دارد و بعضی گفته اند که هر جهاد حق
همین حکم دارد و این مشکل است و اول احوط است
سیم هر کاه طفلی در شکم مادر بمیرد پس اکر توان
علاج کرد که آن طفل در هیئت اسقاط شود خوب والا
پاره پاره کنند بملایم تر نوعی که ممکن شود و بیرون
آورند و اکر زن بمیرد و طفل زنده در شکم او باشد
واجب است که شکم او را شکافته از جانب چپ و بیرون
آورند آنکاه شکم او را بدوزند اکر چه طفل بحدی نرسیده
باشد که بحسب عادت زندگی کند چهارم هر کاه پاره
از میت پیدا شود که در آن سینه باشد یا خود سینه
میت به تنهایی پیدا شود پس چنانست که همه میت
پیدا شده باشد پس واجب است که غسل کنند و کفن
کنند و نماز کنند و دفن کنند و اکر سینه یافت نشود و

عضوی باشد که استخوان داشته باشد باید غسل و کفن
و دفن کردن و حنوط نیز باید کرد هر گاه عضو حنوط کردنی
در او باشد و لیکن نماز بر آن واجب نیست اگر چه احوط است
هر گاه عضو نماز باشد نماز نیز بر آن کنند و بعضی واجب
دانسته اند احوط آنست که استخوان [illegible]
دار کنند و آنچه گفتیم در عضوی بود که از میت جدا شده
باشد اما اگر از زنده جدا شده باشد واجب نیست
آنچه گفتیم در آن حنوط و غیره واجب دانسته اند در این
نیز و این احوط است هر گاه آن پاره که جدا شده استخوان
نداشته باشد باید در پارچه پیچیده دفن نمود چنانچه
بعضی گفته اند و خالی از قوه نیست و احوط نیز هست
نزد اکثر علما بر آنند بلکه گویند خلافی ظاهر نشده
در آنکه طفلی که سقط شود غسل نمیدهند مگر آنکه چهار
ماه در شکم مادر برآمده باشد که چون چنین است
غسل میدهند و کفن میکنند و دفن میکنند چنانکه

در حدیث

در حدیث موثق و غیر آن وارد شده و در حدیث است
که حنوط نیز میکنند و این احوط است و اگر کمتر از چهار ماه
سقط شده باشد گفته اند که در پارچه پیچیده دفن
کنند و دلیلی جهت پیچیدن بپارچه ظاهر نشده و لیکن احوط است
ششم جایز نیست که غسل دهد مرد زن را و نه زن مرد را
اولا در جایی که غسل متعذر است مگر مرد با زنیکه محرم
او بوده باشد و همچنین زن را غسل ندهد مگر زن
یا مردیکه محرم او باشد و اگر میت مماثل یعنی کسی دیگر
که مثل میت باشد در مردی یا زنی نبود و همچنین اگر ناشته
باشد که او را غسل دهد با شوهر و یا محرم او زنست که او را
با جامه اش دفن میکنند و بعضی گفته اند که او را غسل میدهند
اجنبی از بیرون جامه و این احوط است هر گاه فعل حرامی
لازم نیاید والا ترک غسل معین است و جایز است آنکه
غسل دهد مرد دختر سه ساله را برهنه اگر چه در حال
اختیار باشد و همچنین زن پسر سه ساله را و فقط کرده

تتمه ان و غسل و تعقیبات و اوان میت اینه
کدام از ایشان

در حال اختیار باشد و همچنین زن پیر سه ساله را خواه
محرم باشد یا نه و شیخ رحمه الله بودن مماثل را شرط
دانسته و این احوط است اما هرگاه آن طفل کمتر از سه زیاده
بر سه سال تا پنج سال داشته باشد اختلاف و اشکال است
و احوط آنست که تا ممکن باشد غیر مماثل او را غسل ندهد
و جایز است آنکه غسل بدهد مرد محرمهای خود را یعنی
زنانی را که خواستن همیشه او را به نسب یا شیر حرام که
از پس جامه در حال اضطرار با اختلافی نیست اما در حال
اختیار و برهنه اختلاف است و احوط آنکه نکرد اگر چه جایز
بوده باشد ظاهر باشد آنکه گفتیم در سوای زن و
شوهر است اما در زن و شوهر جایز بودن غسل دادن
هر یک آن دیگری را اشهر و اقوی است خواه در حال اختیار
و خواه در حال اضطرار و خواه برهنه و خواه از پس جامه
بی احتیاط و اینجا نیز آنست که در حال اختیار و برهنه
یکدیگر را غسل ندهد هفتم جایز نیست غسل دادن کافر

تتمه ان و دفن و غسل کافر

اهل ذمه و نه کفن کردن آن و نه دفن کردن آن مبادا
مسلمانان و در سقط اختلاف و اشکال است و مشهور آنست
که او نیز حکم مسلمان دارد در غسل کردن این اعمال با و نظر
احوط است اگر عناد نداشته باشد که کافر خواهد بود
ششم هرگاه از میت نجاستی بیرون آید و کفن او نجس
شده میشود آن را ماداییکه به قبر نگذاشته باشند که اگر
گذاشته باشند باید بریده میشود چنانکه جمعی از علما فرموده اند
و بعضی گفته اند که در هر دو حال باید برید و وجوب
شستن نجاست را از بدن میت نیز اگر اشکال شود که
از وی پیش از دفن کردن و اگر نه بعد باشد شستن واجب
نیست و واجب نیست اعاده غسل بسبب بیرون آمدن
نجاست تا ... مگر آنکه در اثنای غسل دادن باشد که در
این وقت احوط اعاده غسل است بلکه احوط اعاده است مطلقا
چنانچه بعضی از علما بان قایل شده ششم از غسلها
واجب غسل مس میت است یعنی واجب میشود غسل به مس

س

از میت اگر نجاستی بیرون آید و در اثنای غسل و بعد از

غسل مس میت و کیفیات حیه

بعد خشک شدن بدن

میت آدمی بعد از مردن و پیش از غسل دادن پس
واجبست غسل مس کردن میت پیش از سرد شدن
ونه بعد از غسل دادن واگرچه سنتست غسل مس
میت بسبب مس کردن بعد از غسل وواجبست غسل
مس کردن شهید ودر واجب بودن غسل مس عضوی
از میت که شستن او کامل شده باشد هنوز غسل تمام
نشده باشد دو وجه است اقوی واجب بودن است و
هم چنین واجبست غسل کردن بمس کردن پاره از بدن
انسان خواه از زنده جدا شده باشد وخواه از مرده
واحوط آنست که استخوان بی گوشت را نیز چون مس
کنند غسل کنند چه این مسئله محل اشکال است وغسل مس
میت مثل غسل حیض است در کیفیت ودر واجب بودن
وضو پیش از او یا بعد از او واما غسلهای سنت پس
بنابر مشهور بیست وهشت غسل است وبعضی پنجاه گفته اند
از انجمله غسل جمعه است برای مرد وزن لیکن تاکید آن

غسلهای سنت

۱

جمعه برای مرد بیشتر است ووقت آن طلوع افتاب صبح صادق است
تا ظهر پس جایز نیست مقدم داشتن آن مگر روز پنجشنبه
با خوف نبودن آب در روز جمعه وتاخیر نیز از وقت
مذکور شایسته نیست مگر بعنوان قضا وهرچه نزدیکتر بظهر باشد
بهتر است واز انجمله غسل شب اول ماه رمضان است وشب نیمه
که غسل از شب وسایر شبهای که غسل در انها مستحب است
در اول شب واقع شود وهم چنین شب نیمه آن وشب
هفدهم آن وشب نوزدهم وشب بیست ویکم وبیست وسیم
آن وغسل عید فطر وعید غدیر ووقت آن تا ظهر است
چنانکه در کتاب ذکری از ظاهر اصحاب نقل شده وفقها در
وضوی آن تصریح کنند وغسل روز عرفه وبهتر آنست
که نزدیک ظهر باشد وشب نیمه رجب وبعضی روز آن را
نیز گفته اند وباکی نیست وروز مبعث که بیست وهفتم رجب است
بنابر مشهور وشب نیمه شعبان وروز غدیر وروز مباهله
که بیست وچهارم ذیحجه است بنابر مشهور وبعضی بیست وپنجم

آن کفته اند و بعضی غیر اینها نیز کفته اند و غسل احرام حج
یا عمره نیز سنت است بنا بر اشهر و اظهر و احوط آن است
که ترک نکنند و غسل زیارت نبی صلعم و زیارت ائمه علیهم السلام نیز
غسل سنت است جهة قضای نماز کسوف و خسوف
تمام بآنکه قرص تمام کرفته و عمدا نیز ترک نماز آن شده باشد
و بعضی واجب دانسته اند چنانچه ظاهر احادیث است و این
احوط است اکرچه ذکر قضا نبوده کان نماز است و نیز سنت است
غسل توبه از کناهان کبیره بعضی مطلق کناهان کفته اند
و باقی ما بین قول نیست و هم چنین سنت جهة نماز حاجت
و نماز استخاره و برای دخول حرم و مسجد حرام و کعبه معظمه و
مدینه مشرفه و مسجد نبی صلعم و نیز سنت است غسل مولود
در وقتی که طفل متولد میشود و بعضی واجب میدانند
و این احوط است **فصل سیم** در طهارت بخاک است
و آن تیمم است و در آن چهار مقصد است اول در بیان شرط
تیمم بدانکه شرط جایز بودن تیمم و صحیح بودن آن نایاب بودن

تیمم است و چهار
مقطعان و مسایل
آن و شروط آن

آب

آبست یعنی آنکه طلب آن بوجه شرعی شده باشد یا آنکه
آب باشد لیکن بآن نتوان رسید مثل آنکه آب در چاه
عمیق است و اسبابی نیست که آب توان کشید و مثل آنکه راه
آب خوفناک باشد و مثل آنکه وقت تنک باشد طوری که
تحصیل آب نموده و غسل یا وضو بآن کرده و دیکر کذارد
پیش از بیرون رفتن وقت در یابد بنا بر اشهر و اظهر آنست که
تنکی وقت نیز باعث تیمم میشود یا آنکه آب حاضر و موجود است
و مانع از استعمال آب باشد مثل کرمای شدید که در وضو
باشد متحمل شدن آن نتوان اکرچه از نقاصت آن نه ترسد و مثل آنکه
آنکه جراحتی باشد که زیاده از آن ترسد یا دیر رفع شدن
از آب یا در شدت علاج بدیر کشتن آن یا آزار نفاد و در وانا استعمال
آب فوت نیم رسید آزار باشد و اکر یافت نشود آب بکر
بقیمت واجب است خریدن اکرچه بسیار باشد قیمت آن و
چندین مقابل قیمت متعارف آن باشد بشرطی که ضرر
بحال او نکند بنا بر آنچه بدان که هرکاه ضرر به بسیار کرده

واجب نیست و همچنین هرگاه محتاج باشد بان بقوت جهة
نفقه یا انکه احتیاج عیال او رسد اما اگر در تحصیل آب چیزی
سهلی از او بدزدی برود واجب نیست تحصیل و باعث
و فرقی ما بین خوف دزد بردن حد بیست نه چیزی دیگر
و اگر آب داشته باشد لیکن از استعمال آن از تشنگی میترسد
که الحال حاصل است یا بعد از این توقع تشنگی دارد در ره که ممکن نیست
آب مداوا بگیرد عادة یا بقرائن احوال خواه تشنگی خود نفس
باشد یا تشنگی نفس محترمی که ضرر بسیار بعقارت آن
اگر چه حیوانی بی زبان باشد در این وقت تیمم میکند اگر آب
زیاده از قدر ضرورت نباشد بجهت آنکه آن زیادتی برای وضو
یا غسلش کافی بوده و همچنین هرگاه بر بدنش یا جامه او نماز
بدو او رسیده کو نجاستی که معفو نیست باشد و اندک آب
داشته باشد که کافی نیست او را مگر برای ازاله نجاست یا وضو
مثلا در این وقت نیز تیمم بکند و آب را بازاله نجاست میباید
و همچنین تیمم بکند اگر آن قدر آب ندارد که کافی نیست او را

جهة وضو یا غسل هم ممکن نیست او را تمام کردن آب اگر چه
ابتحتی مثل گلاب بی بوی باشد بجهة آنکه سلب اطلاق آب
از آن نشود و واجب نیست که بعضی از اعضا را با آب که نا تمام است
بشوید اگر چه غسل باشد بنابر اقوی و اگر جهة غسل میت
آب بهم نرسد تیمم بدهند او را مثل زنده که از آب عاجز باشد
و همچنین هرگاه خوف بجهتی کوشت وار غسل باشد یا بجهة تیمم
کذاشت دوم تیمم در بیان انچه بان تیمم صحیح است و آن خاک
خالص است از چیز دیگر و تیمم نشاید بنابر قول اقوی با
مطلق روی زمین چنانکه قول اکثر متاخرین است و شاید
که این قول اظهر باشد بشرط آنکه معدن نباشد که اسم زمین
از آن صادق نباشد مانند سرمه و زرنیخ و شبه ذلک از
چیزهایی که اسم زمین بر آن صادق نباشد و باکی نیست
در تیمم کردن بر زمین آهک و گچ پیش از سوختن اگر چه
در حال اختیار باشد بنابر قول اظهر و اشهر و بعضی
منع کرده‌اند و اما خوطهاست مکروه در شخصی که در این وقت

تیمم بآن اهک یا کچ نسوخته کنند و بعد از آن نماز را احتیاطا
اعاده نمایند اما اگر کاه اهک یا کچ سوخته باشد پس
اکثر علما از تیمم کردن بآن منع کرده اند و بنا بر احوط است
مکروه در حال ضرورت که بعد از فقها احتیاط کرده اند بنوعیکه
در نسوخته کفتیم و مکروه است تیمم بزمین شوره و مسئله
در جایز بودن تیمم بسنگ خالص از خاک اختیار تردد
از جهة اختلاف که در اول این مسئله کذشت که آیا تیمم باید
بخاک باشد یا مطلق روی زمین مثل اکر بنا بر قول
اول جایز نخواهد بود تیمم بسنگ بی خاک و بر قول ثانی
جایز خواهد بود لیکن اختلافی نیست که در حال ضرورت
تیمم بسنگ جایز است و اکر خاک و سنگ هیچ یک نباشد
تیمم کند بغبار جامه و غیره و [illegible]
[illegible] که باشد و با وجود خاک و سنگ تیمم بآنها جایز نیست
که مذکور شد مکر آنکه از کل و خاک از آنها [illegible] که
تمام موضع مسح را فرو کیرد و سرایت ندارد تیمم بآنها

انکه

آنکه اول تیکانند که خاکی از آنها ظاهر شود و جمع کنند
آنکاه دستها را بر آنها بزنند پس کافی نیست زدن دستها
بر آنها ابتداء و اکر غبار نیز نباشد تیمم بکل نرم کند چنانکه
تیمم بروی زمین مینماید و بعضی کفته اند که بعد از زدن دستها
بر آن کل نرم باید دستها را بکیرند بهم بمالند و بعضی زیاده
بر این کفته که چنان کنند که آن کل نرم خشک شود آنکاه
تیکانند و بآن تیمم کنند و این هر دو احوط است مکر با خوف
فوت وقت نماز که در آن صورت باید تیمم بآن کل نرم بعمل
آید به هر نحو که اتفاق افتد و اکر کل نرم نیز نباشد فرض
نماز ساقط است و اکر چه یافت شود برف لیکن ممکن
نباشد وضو و غسل بآن هرچند باقل جریان آب که لازم است
در اعضا باشد بنا بر قول اقوی و بعضی کفته اند که برف
را بمحل وضو یا غسل بمالد بنحوی که شبیه بشستن بعمل آید و
بعضی کفته اند که برف را بمالد بمواضع مسح تیمم و کوید این همان
احوط است شرط خوف [illegible] شود و بعد از آن قضای آن

نماز کردن خصوصاً هرگاه نماز را واجب داند یا تیمم بر کسیکه آب
و خاک یا آنچه قائم مقام آن است ممکن نباشد با آنکه گویم
که در این وقت بی طهارت نماز کند کما لحال چون نماز را
باید بکند پس استعمال برف بنحویکه مذکور شد بهتر خواهد
بود از آنکه این کار را نکرده نماز بی طهارت کند
سیم در بیان چگونگی تیمم است بدانکه جایز نیست تیمم پیش ۶
از داخل شدن وقت و صحیح است پیش از وقت تمام در سعت
وقت اختلاف و احوط تاخیر است تا آنکه گمان تنگ شدن
وقت بهم رسد و اگر چه جایز بوده تیمم در وسعت وقت و
در صورتیکه امید زایل شدن عذر نباشد اگر بلکه جزم به
آنهم باشد خالی از قوت نیست لیکن احتیاط با ممکن بودن
در مثل این مقام سزاوار نیست ترک او و اشهر و اظهر
مخصوص بودن مسح اول تیمم است به پیشانی که ما بین دو
جبین است و مسح دوم آن به پشتهای دو کف دست
از بندهای دستهای تنها و واجب نیست زیاده بر این حتی

دو جبینی

دو جبینی که دو پهلوی پیشانی است و اما احوط آن است
که دو جبین نیز داخل شود بلکه احوط آن است که ابروها را
نیز مسح کند خصوصاً انقدر از ابروها که بین جبین جبهه
و علم مسح دو جبین تمام بهم برسد تا انقدر از ابرو نیز مسح
شود که انقدر از ابروها را مسح کردن بجهت خاطر جمع شدن
که تمام هر دو جبین مسح شده احتیاط المنی بیقینی تاکید دارد
از احتیاط مسح تمام ابروها و یکبار دستها را بخاک زدن
برای مسح پیشانی و دیگر دستها کافی است خواه بدل
وضو باشد یا غسل بنا بر قول که در نهایت قوت است
لیکن احوط آن است که برای بدل غسل دو بار دستها را
بخاک زند یکبار برای مسح پیشانی و یکبار برای مسح
دستها و از این احتیاط اگر خواهد برای هر بدل از
بدل وضو و بدل غسل دو بار تیمم کند یکبار دستها را زده
و بار دیگر بدون زدن و ترتیب در تیمم واجب است نیت
اول نیت کند آنگاه دستها را بخاک زده مسح پیشانی بکند

تتمه آن و یکبار دیگر باید زدن دستها

از رستنگاه موی تا ابتدای سر یعنی در وسط پیشانی و ترتیب
کار نه چنین است اهتمام بیخواهد که در فاصله دو دست باقی نماند
زیرا که اگر اندکی باقی بماند مسح آن را واجب است همین خطاست
از آنچه چنین که دستها را از رستنگاه موی فرو کرده اورند چونکه
سر انگشتان برستنگاه موی رسید باید سر انگشتان بیکدیگر
و بعضی نیز در فاصله آن دیگر پیوند کنند که مبادا خطی در آن
وسط باند که مسح نکرده باشد و چون مسح پیشانی با تمام
رسید بی فاصله مسح پشت دستها کند بانکه هرگاه بدل غسل
باشد باز دیگر دستها را بر خاک زده کنار دو دست چپ را
که بیشتر متصل کف دست و مقابل انگشت کوچک است بر
موضعی از پشت دست راست بگذارد که اندکی بالاتر از بند آن
باشد و تمام دست چپ را از آن موضع که گفتیم بر پشت دست راست
تمام بکشد چنانکه کنار دیگر انگشت دست که سبابه انگشت
بزرگ است از پیش سر انگشتان دست راست بکشد انگاه بی فاصله
پشت دست چپ را با تمام دست راست بنحوی که دانستی مسح کند با الله

مسح پشت دست راست انگاه مسح پشت دست چپ کند
و خلاصه طریق تیمم که مشتمل بر بعضی از احتیاط سنت نبوی
از آنست که نیت کند که تیمم بدل وضو مثلا از برای جایز دست
بودن نماز واجب قربة الی الله و مقارن این حال دستها
هر دو به یکبار بر خاک زده ابتدای کف دستها را که متصل
به بند دست است بیکدیگر بچسباند و بر رستنگاه پیشانی سر که
بالای موی بگذارد و بنوعی اصلا میان دو کف دست خلا
نماند انگاه همان حال بی فاصله که دستها را فرود آورده
بنحوی که تمام دستها از موضعی که متصل به بند دست باشد تا
سر انگشتان کشیده شود بر پوست که میان رستنگاه موی
پیش سر تا ابتدای بینی بلکه تا سر بینی که انتهای آن بر پوست
بدن باشد و میان دو جای زلف باشد به نحوی که نه
دستها از منتهای دست تا سر انگشتان فرو بکشد بر پیشانی
و در دو پهلوی آن را که جبینین گویند ابروها را و هیچ فاصله
باقی نماند که نه دستها بر او رسیده باشد خصوصا خطی که

ودر دو گاه

حایلی بیان عضوی که مسح میکند و عضوی که برای آن مسح ممنوع
از قبیل انگشتری وغیره نباشد ودیگر آنکه تحقیق حقیقت نیت و
استعلام کنیم او وبعضی بیکی از امور نیت که ایا فرضست کافیست
باید بخوبست که در نیت وضو کند نیست مگر آنکه در اینجا نیت
رفع حدث نشاید کرد زیرا که حدث به تیمم رفع نمیشود و
بجای رفع حدث در اینجا مباح بودن نماز باید است بود
نماز قصد میشود و نیت بدلیت وضو یا غسل نیز در اینجا
زیاده وسایر هست علی الاحوط مکن وقت که هم تیمم بدل
از وضو باید بکند وهم تیمم بدل از غسل مانند زن حایض
که استعمال آب ممکنش نباشد که دو تیمم باید بکند و نیت
هر یک به بدلیت غسل یا وضو میشود و واجبست
که نیت بدلیت یکی از اینها بکند جزما چهارم در بعضی
از احکام تیمم است و در آن چند مسئله است اول کسی که به
تیمم صحیح شرعی نماز کند اعاده آن نماز بعد از تمکن از وضو
و غسل نمی‌کند و بعضی گفته اند کسی که دانسته خود را

تتمه از و
احکام تیمم و در آن چند
مسئله است

جنب کند و با تیمم نماز کند اعاده آن نماز واجب است
واستبعاد است که اعاده آن نماز واجب نیست و همین
با اختلاف و حکم جاری است در کسی که در مسجد جامع حدث
کند و از ازدحام مردم نتواند بیرون آید و وضو بگیرد
و تیمم کرده نماز کند دوم واجبست بر کسی که آب ممکنش
باشد و ممکنش باشد طلب کردن آب بدون ضرری آنکه
طلب کند اولا اگر زمینی ناهموار باشد که پستی و بلندی و
درختان وسنگ وشبه ذلک حایل باشد مقدار یک
تیر انداختن که تخفیف و اگر تیر انداختن معتدل باشد
غلوه ... تیر ونود باشد زمین او هموار و اگر زمین هموار
باشد مقدار دو تیر انداختن از چهار طرف هر گاه احتمال
بودن آب در آن چهار طرف باشد و آن طلب میکند در
هر یک از آن چهار طرف که احتمال آب باشد نه آن طرفی که
یقین داند که در آن آب نیست و هر گاه داند که در هیچ
بیرون از آن حد بکه که کفیش آب هست واجبست که از او

بود و هرگاه ممکن باشد وضوئی که در شروع تحمل آن
واجب نیست وضو از آن نباشد و وقت نیز وسعت طلب
کردن آن از آن مکان نداشته باشد پس اگر طلب آب که واجب است
نموده نکرده به تیمم نماز کند و بعد از آن بیابد باید آب طهارت
کرده نماز را اعاده کند هرگاه نماز در وسعت وقتش
کرده باشد اجماعا اما اگر در وقت تنگی کرده باشد واجب
نیست اعاده بنا بر اشهر اظهر اگر چه در این صورت نیز اعاده
احوط است سیم هرگاه تیمم کرده باشد و پیش از آنکه در نماز
باشد شروط طهارت ممکن شروع نماز آب پیدا شود و تمکن
از استعمال آن کرده باید واجب است که با آب طهارت نماید و اگر
بعد از فارغ شدن آب ممکن شود واجب نیست که اعاده نماید
و اگر در اثنای باشد اصح آنست که بهمان تیمم که داشته عمل را
تمام سازد اگر چه تنها بتکبیرة الاحرام نماز را گفته باشد
لیکن احوط آنست که بعد از تمام کردن آن نماز را با طهارت
با آب بجا آورد چهارم هرگاه کسی تیمم بدل از غسل جنابت کرده

باشد

باشد و حدث موجب وضو کند تیمم بدل از غسل باطل کند
و اگر فرض نمائیم که در این صورت وضو معتبر نمی باشد
واجب نیست که وضو بگیرد بلی احوط آنست پنجم آنکه
هر چه طهارت با آب را باطل کند تیمم را هم باطل کند و اتفاقی
بر اینها پیدا شدن آب با ممکن بودن استعمال آن نیز
تیمم را باطل کند پس هرگاه با ممکن بودن کوتاهی کند و
بعد از آن ممکن نگردد تیمم او شکسته است تیمم را واجب
خواهد شد اما هرگاه آب پیدا شود و استعمال آن ممکن
معتبر نشود تیمم او نمی شکند ششم جایز است تیمم جهت
نماز جنازه اگر چه وضو یا غسل معتبر باشد و این تیمم
سنت مخصوص بود در جائیکه نباشد که نماز میت مشروط
بطهارت نیست فصل چهارم در بیان نجاسات
و احکام آن نجاسات اما نجاسات پس ده است بنا بر قول
مشهور اول از جمله بول و غائط انسان و حیوان حرام
گوشت اگر چه حرامی گوشتش عارضی باشد مانند جلال

در بیان نجاسات است
و وجه ازاله آن و علاوه

که سرکین خوار باشد و از آن جمله خون و منی و مردار است
اگر چه از حیوان حلال گوشت باشد لیکن این هر سه چیز
در وقتی نجس اند که از حیوانی باشد که نفس سائله داشته
باشد یعنی خون که از رگ بیرون آید در وقت بریدن
از رگ و از آن جمله سگ و خوک و کافر است خواه کافر اصلی
باشد و خواه مرتد اگر چه سبب آنکه کافر گردد به بعضی از ضروریات
دین بود و از آن جمله هر چیز مایعی است که مست کننده باشد
و مراد به مایع آن است که بالاصاله مایع باشد نه آنکه عارض
باشد در حکم مسکر مایع است و در نجس بودن بنا بر مشهور
آب انگور هر گاه بجوشد و قوامی بگیرد و دو ثلث آن بجوش
نرفته باشد و سرکه نگشته باشد و از آن جمله فقاع است
که مست کننده مشهور است و در نجاست عرق جنب
حرام و عرق شتر سرکین خوار بلکه مطلق حیوانات
سرکین خوار اختلاف است و نجس بودن اظهر است در هر
جنبی و نجاست لعاب مسوخات که سوای خوک باشد و سگ

احکام نجاسات

و از خون حیض

حد قدر درهم

بیان قدر درهم

مثل فیل که هم چنین در نجس بودن روباه و خرگوش و موش
و چلپاسه اختلاف است و اظهر آن است که همه این شش چیز پاک اند
و اما احکام نجاسات بیست و سه مسئله در آن است اول آنکه
واجب است ازاله همه نجاسات از جامه و بدن از برای نماز و طواف
واجب و به شرط صحت مطلق نماز و طواف سوای خون که چون
از وسعت درهم کمتر باشد معفو است در نماز و قدر درهم
بنا بر مشهور چنانکه تصریح شده مقدار گودی کف دست متوسط
دست میانه باشد و بعضی مقید کرده به بالای انگشت ابهام
کف ابهام که نیم بند کرده اند و بعضی مقید به گره انگشت
شهادت کرده اند و اما قول به آنکه ضعیف است و احوط قول
مقابل است اگر چه قول اول شاید اقوی باشد و خون زیاده
بر درهم معفو نیست اجماعا و در قدر درهم بی کم و زیاد اختلاف است
و اشهر و اظهر و احوط واجب بودن ازاله است هر گاه خون
متفرق باشد و جمع بکند تنها به قدر درهم و بنا بر دلیل
نباشد و جمع فایده که واجب است ازاله آن اگر جمیع

از درهم باشد گویند که این قول مشهور است و جمعی کثیر از علما
اکثر متأخرین اند گفته اند که واجب است ازاله آن هرگاه مجموع
متفرق به قدر درهم زیاده باشد بنابر اختلافی که در عفو قدر درهم
کرده اند و بعضی گفته اند که واجب نیست ازاله اگرچه مجموع زیاده
از درهم باشد مگر اگر جمع بتفاحش رسد و اینجا ضعیف
و دلیل آن معروف نیست اگرچه بنهایه شیخ نسبت داده اند
و اشکال اجتناب به معقول اولست و احوط قول متعم است
اگرچه قول اول خالی از قوتی نیست و اینکه گفتیم در عفو خون
حیض و استحاضه و نفاس نیست چه آن خونها را خصوصا خون
حیض را باید ازاله کرد اگرچه کم باشد و احوط بلکه اظهر آنست
که خون نجس العین حتی کافر و میته مثل خون حیض شمرده شود
بلکه شاید احوط اجتناب باشد از خونی که از غیر درهم کمتر از بغی
خود این مکلف باشد از انسان و حیوان حرام گوشت نظر بآنکه
در نماز بودن اشیا فضله حیوان غیر ماکول اللحم دخل دارد
والله العالم و خون زخم و جراحت مانند خونی که دمل و خون زخم

فصل حیوانات غیر ماکول اللحم در نماز مشکل

کارد و شمشیر و شبه آن که قطع نشود نیز معفو است و نماز
که در جامه یا بدن اینکس باشد خواه کم باشد آن خون و خواه
بسیار هرگاه قطع شود معفو نیست بلکه قدر درهم در آن
اعتبار خواهد شد و بعضی گفته اند که اگر قطع شود نیز معفو است
و احوط قول اول است بلکه شاید اقوی باشد و اینکه گفتیم در
قطع نیست که ازاله خون باعث مشقت نباشد و الا نیز معفو است
و بعضی اعتبار مشقت نموده و نبودن خواهد بود
یعنی اگر مشقت است معفو است و اگر نه معفو نیست و اقوی در
خون قروح و جروح که معفو آنست که ازاله بعضی از آن
خون و عوض کردن رخت خون آلوده واجب نیست اگرچه ممکن
باشد بلی اینها احوط هرگاه باعث حرج نشود قسم دوم
جایز است در چیزی که نماز با آن جهة عورتین تمام نمی شود در
تنهائی با اینکه ستر عورتین نمی کند اگرچه نجاست داشته باشد
مانند بند شلوار و جورب و عرقچین و نیم ساق و کفش و
عمامه کوچک و غیر ذلک و فرق نیست مثل آنکه آن چیزی باشد

نجس شدن جامه یا بدن به بول
و شستن آن و از کدام بول
و تفاوت جاری و کر

یا عنوان در موضع خود باشد مثل عرق جنبی که در حرام است
یا در غیر موضع مثل آنکه آن عرق جنبی نجس یا بو داشته بهیچ چیز
نکنانده که در همه این صور نماز معفو است **چهارم** هرگاه جامه یا بدن
به بول نجس شود در واجب است که دو مرتبه بشوید در آب جاری که یکبار
کافیست چنانکه در سایر نجاسات نیز چنین است اگرچه جرمی
داشته باشد و باید اول جرم را زایل کرده باشد بنا بر قول
اقوی واحوط بلکه اولی آنست که آب کر این حکم را ندارد بلکه یکبار
در آن مثل آب قلیل دو بار بشوید که بول طفلی که شیر خورده یا
چیزی نخورده باشد بشستن او لازم است چنانکه بعضی گفته اند
یا مطلقا نخورده باشد چنانکه محتمل است که در بول طفل دختر
آب ریختن و تکرار شستن کافیست و اگرچه در غیر آن از نجاسات
لازم باشد چنانکه قول اقوی است و دختر این حکم ندارد و حکم
بول او اگرچه شیر خورده باشد مثل سایر بولهای نجس است
که احتیاج به شستن دارد و بر تقدیری نجاست نیز پاک نمیشود بنا بر
قول اظهر و احوط و بدانکه در ازاله نجاست اما ازاله عین نجاست

کافیست

موضع نجس و تعیین آن

سگ یا خوک یا کافر

نماز بعلم با نجاست
یا علم نداشته

کافیست اگرچه رنگ و بوی آن بماند پس واجب نیست ازاله
بوی و رنگ هرچند ازاله آن ممکن باشد بدون مشقت و احوط
در این صورت ازاله رنگ و بو است **پنجم** هرگاه موضع نجاست
معلوم باشد باید همان را شست و اگر موضع نجس شده معین
نباشد که نجاست باید هر جا که احتمال اشتباه باشد شست که
محصور باشد و اگر یکی از دو جامه نجس شود معلوم نباشد
که نجس کدام یک است و جامه دیگر نباشد و شستن آنها ممتنع
نه باشد نماز در هر یک از آن دو جامه علیحده کند در هر یک از آن
دو نماز را بعضی وجوب کند بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته اند
جامها هر دو را بکنند و برهنه نماز کنند و این قول ضعیف است
ششم هرگاه سگ یا خوک یا کافر جامه یا بدن را ملاقات کند
به تری واجب است شستن موضع ملاقات و اگر خشک باشد
سنت است که قدری آب بر آن موضع بپاشد **هفتم**
هرگاه کسی با علم داشتن نجاست در جامه یا بدن خود نماز کند
واجب است بر او اعاده نماز خواه در وقت و خواه بعد از وقت

اگرچه مسئله ندانسته که نماز با نجاست صحیح نیست و اگر ابتدا
فراموش نباشد با آنکه در وقت نماز نجاست را فراموش کرده
بود اشهر و اقوی و احوط آنست که نماز را واجب است چه در (بازاعاده)
وقت و خواه بعد از وقت بخاطر آورد و اگر علم بنجاست نداشته
نماز کرده بعد معلوم شد پس اگر وقت نماز بیرون رفته
قضا واجب نیست و اگر وقت باقی باشد اشهر آنست که باز
اعاده نیست لیکن احوط و اولی در این صورت نیز اعاده است و ظاهر
اصحاب آنست که سجده گاه موضع جبهه باید از نجاست نیز
مثل نمازگزار و جامه خالی باشد است و هرگاه واجب بوده اعاده
و قضا و بعضی باین تصریح کرده اند پس اگر این اجزای باشد
خوب و الا مقتضای اصل وجوب اعاده است در مسئله سجده
در وقت نه در قضا در خارج وقت و اگر نجاستی در اثنای
نماز بر خورد چنانکه بعضی از نماز گذشته بود و مکرر گاه احتمال بدهد
که این نجاست بعضی از نماز بوده اعاده نماز میکند هرچند که
ازاله در اثنای نماز متیسر نمی باشد و اگر در این وقت نیز ندانسته

که بعضی از نماز

که بعضی از نماز با نجاست بوده با اینکه احتمال دهد که الحال این نجاست
عارض شده از جای دیگر چکیده در این وقت هرگاه تواند ازاله
آن نجاست با انداختن آن جامه از خود نماید که عورت مکشوف
نشود و فعل منافی نماز نیز از استدبار قبله و فعل کثیر و نحو
ذلک لازم نیاید بکند یکی از این دو کار را و نماز خود را تمام
کند و اگر نتواند نحوی که گفتیم در این وقت نماز را قطع میکند و بعد
از رفع آن نجاست از خود از سر میگیرد و در صورتیکه علم بهم رسیده
در اثنای نماز بیرون آمدن نجاست بعضی از نماز که گفتیم نماز را اعاده
(اعاده میکند اگر همان نماز را)
میکند اگر همان نماز را با ازاله نجاست با انداختن جامه نجس در اثنا
رسانیده تمام اعاده نماز باید احوط و اولی است و اگر بعضی از نماز
علم داشت نجاست جامه باید بخورد لیکن فراموش کرده و
بخاطر آید و در اثنای نماز اعاده آن نماز میکند خواه
ازاله در آن وقت ممکن باشد یا نه و بباید دانست که هر جا که
در این مسائل که گفتیم قطع نماز کند و اعاده نماز باید در وقت است که
وقت نماز وسعت اعاده داشته باشد اگرچه یک رکعت کافی است

آن را در وقت در یابد پس اگر اینقدر وسعت نداشته باشد
اعاده نکردن با آنکه همان را تمام کند بهتر است و اگر اعادت
وقت اهم است از مراعات بسیاری از شرایط و آداب چنانکه
به تتبع ظاهر میشود ششم زنی که تربیت طفل کند و یک جامه بیش
نداشته باشد و آن نیز نجس شود به بول کافیست وی را که در شبانه
روزی یکبار در انجام را بشوید و زیاده بر یکبار در شبانه روزی
واجب نیست شستن آن و این حکم مخصوص زنیست که تربیت
کند نه مردی که تربیت نماید و نیز مخصوص طفلیست که
پسر باشد نه دختر و مخصوص نجاست بول اوست نه نجاست
دیگر و مخصوص آنست که جامه و بدن به بول او نجس شود نه چیز دیگر
و نیز مخصوص یک طفلست نه آنکه چند طفل پرورش کند
چه همه اینها از مورد نص بیرونند بلی اگر حرج لازم آید در هر جا
که حرج لازم می آید تکلیف ساقط است و بهتر آنست که این یکبار
شستن که گفتیم در آخر روز باشد بنحوی که چون جامه بشوید نماز
ظهر و عصر و مغرب و عشا را بطهارت شستن کند و بعضی اولی

زنی که تربیت طفل کند

آنکه میسرش نشود عوض شود جامه

بدل یا نجاست بر بوریا
و زمین و غیره و از
استحاله چیز ناپاک چند در
این جا مثل احتعال

واجب دانسته اند و این احوط است نهم کسیکه میسرش نباشد
شستن یا عوض کردن جامه نجس نماز برهنه کند و اگر مانع
از برهنگی مثل سرما و نحو آن باشد نماز در همان جامه نجس بکند
و آن نماز را اعاده نماید اگرچه احوط اولی اعاده است دهم هرگاه
بول یا غیر آن از نجاسات که جرمی نداشته باشد که بر زمین یا بوریا
یا حصیر یا که هر چه منقول نباشد رسیده باشد و بشود
آفتاب خشک شود پاک میشود و اگر موضع نجس خشک باشد
و خواهند که به آفتاب پاک کنند آن موضع را تر نمایند تا با آفتاب
خشک شود و پاک گردد و آتش نیز هرگاه چیز نجس را خاکستر
کند یا دود کند آن خاکستر و دود پاک خواهد بود و اگر
گل نجس را آجر یا سفال بپزند یا آهک یا گچ بسوزانند یا چوب نجس را
ذغال کنند در خصوص آن از چیزها پاکیزه که آتش را دارد از ضبا
اثر نکند که یقین بهم رسد بتغییر یا نیست اسم و دودی در
در پاک شدن اینها اشکالست و اصل اقتضای پاک نشدن
میکند و هرگاه چیزی خورده شود بچیزی دیگر بدون آنکه

احکام ظروف و حرمت ان

استحاله شود نجو یکه اسم او بکردد بحسب عرف مثل انکه عاط
کم شود با سک و در نمک زار افتد و نمک شود شراب
سرکه شود پاک میکردد و زمین پاک میکند ته کفش و
چکمه و ته پا را براه رفتن بان یا مالیدن بان یا زایل شدن
عین نجاست اکر عینی داشته باشد و اکر نه مخفی راه رفتن
پاک میشود و اقوی انست که ضمیمه ها مذکوره غیر اینها از
چیزها که حصه و پا شدن پا درست کرده باشند در حکم
چکمه است که مذکور شد اکر چه احوط اقتصار بنعل و حکم و پا
واحوط آن است که زمین خشک و پاک باشد اکر چه عدم اعتبار
این دو شرط شاید اقوی باشد فائده در ذکر بعضی از احکام
ظروف بدانکه حرام است استعمال ظرف طلا و نقره و بعضی
کفته اند که محض فرا کرفتن ان یعنی نکاه داشتن ان نیز حرام است
اکر چه استعمال نکنند و این احوط است و در مثل سر قلیان
و ظرف عطر و غیر اینها از چیزها یکه در عرف و عادت اطلاق
ظروف بان متعارف نمیشود هر کاه از طلا یا نقره باشد اشکالست

ظروف های کفار و استعمال ان

واحوط اجتناب است واشهر واشبه جایز بودن استعمال ظرفیست
که او را بنقره کار کرده باشند لیکن مکروه است و اظهر
واجب بودن دور کردن دهن است و باید دانست که
ظرفهای کافران بلکه هر چیز از جامدات ایشان که
استعمال مینمایند پاکست تا یقین بهم نرسد بنجاست ان
بسبب مباشرت کردن ایشان برطوبت یا بوسیله نجاستی
دیکر یا ظنها و کمان کافی نیست مکر انکه از شهادت دو

ظن و کمان

دو مرد عادل باشد و هم چنین است هر چه شک در نجاست
او باشد که محکوم بپاکیست تا یقین یا ظن شرعی مانند شهادت
دو عادل بنجاست ان بهم رسد یا پوستی که در دست کافر یا غیر

پوست و چرم کافر

مسلمان یافت شود نجس است مادام که یقین بهم نرسد که
تذکیه شرعیه شده و ان ثابت نباشد و واجبست اجتناب
از ان پوست مکر انکه در بازار مسلمانان یا در شهر مسلمانان
یافت شود اکر چه از دست کسی کیرد که مسلمانی او دانسته

استعمال پوستها

که در نبوقت پاک خواهد بود و مکروه است استعمال پو

حیوان حرام گوشت که تذکیه شده در غیر نماز مگر آنکه
دباغت کرده باشند که در غیر نماز مکروه نخواهد بود
اما هرگاه در نماز خواه آن پوست را دباغت کرده یا نکرده
باشند که جایز نیست و ظرف شراب که چوب باشد یا چوبین
یا سفالین باشد که بر آن الک نبوده باشد و تطهیر
آن نمایند مکروه است استعمال آن چنانکه اکثر علما بر آن
قایلند و بعضی حرام دانسته‌اند بجهة آنکه قبول تطهیر نمیکند
و این احوط است و نیز بباید دانست که ظرفی را که سگ از آن
چیزی آشامیده باشد یا از آن لیسیده باشد بلکه بهر چیزی
که لعاب دهان آن به ظرف رسیده باشد سه بار باید شست
که اول آن سه بار به خاک خشک باشد بنا بر اظهر و اشهر و احوط
آن است که بخاک نرم خاک ممزوج به آب نشویند بلکه احوط
آنست که هفت بار بشویند و ظرفی که شراب به آن رسیده
باشد احوط بلکه شاید اظهر باشد آنست که هفت بار
باید شست و اگر موشی در آن مرده باشد سه بار بلکه

ظرف شراب

تطهیر این ظروف که سگ و خوک

ظرف که موش در آن مرده

احوط

احوط است که هفت بار باید شست و هرگاه نجاست دیگر
غیر اینها که مذکور شد به ظرف برسد اشهر آنست که یکبار
شستن کافی است و سه بار احوط است بلکه شاید اظهر باشد

باب دوم در صلوة است و در آن چند فصل است
فصل اول در مقدمات نماز است و آن مشتمل است بر اول در
بیان نمازهاست بدانکه نماز واجب نه است اول نماز پنجگانه است
که معروف و مشهور است و نماز جمعه با شرایط وجوب و همچنین
نماز دو عید و نماز کسوف و خسوف و نماز زلزله و نماز
آیات و نماز طواف و نماز میت اگرچه نماز حقیقی نیست و نماز
و نمازی که انسان از او بنذر یا شبه نذر چون استیجار بر خود
واجب کرده باشد و نماز احتیاط بنا بر وجهی داخل
این قسم نهم است و بنا بر وجهی داخل نماز پنجگانه است
که اول مذکور شد و بعضی عدد نمازهای واجب را هفت
گفته‌اند که نماز زلزله و نماز خسوف و کسوف داخل نماز آیات
باشد و سوای این نمازها سنت است و نماز پنجگانه [illegible]

در صلوات است
و چند فصل اول
در مقدمات و آن
شش است و حساب
نمازها از واجبه که

آن
نمازها سنت و کیفیات
و سفر و حضر از آن

رکعت است در حضر و یازده رکعت در سفر و نافلههای
یومیه در حضر سی و چهار رکعت است که با نمازهای پنجگانه
پنجاه و یک رکعت در شبانه روزی میباشد و نافلهٔ ظهر
هشت رکعت است پیش از نماز ظهر و همچنین نافلهٔ عصر
یعنی از نماز عصر است و هشت رکعت است و نافلهٔ مغرب
چهار رکعت است بعد از نماز مغرب و دو رکعت نماز وتیره
که نشسته میکنند بعد از نماز عشا که بیک رکعت است در حساب
و هشت رکعت نماز شب است که بعد از نصف شب میکنند
و بعد از دو رکعت نافلهٔ صبح در سفر نافلههای ظهر و عصر
ساقط میشود و نافلههای مغرب و نماز شب و شفع و وتر
و نافلهٔ صبح که اینها در سفر ساقط نمیشود و اشهر آنست
که وتیره ساقط میشود و این احوط است اگرچه ظاهر بعضی روایات
ساقط نشدن است و واجب است دو رکعت از نمازهای
سنتی تشهد و سلام سوای نماز اعرابی که چهار رکعت
بیک سلام است و سوای وتر است که یک رکعت به تنهائی است

نماز اعرابی و وتر

و تشهد

وقت نمازهای واجب و نافله

و تشهد و سلام در آخر و هست دوم در بیان وقتهای
نماز پنجگانه و نافلههای آنها و در آن دو بحث است اول در
تعیین وقتها و مقدار آنهاست بدانکه اول وقت نماز ظهر
و عصر زوال شمس است که اول ظهر باشد و آخر وقت نماز
غروب آفتاب است لیکن مقدار بجا آوردن نماز ظهر از اول وقت
مخصوص نماز ظهر است و مقدار بجا آوردن نماز عصر از آخر
وقت مخصوص نماز عصر است و آنچه مابین اول و آخر است
هر دو نماز بعد از شریکند و علامت ظهر آنست که چوبی نصب کنند
در جائیکه شعاع آفتاب افتاده باشد شاخص میگویند
باشد و سایه به نهایت کوتاهی رسد چون شروع بزیاد
نماید اول ظهر خواهد بود و این مقدار بجا آوردن نماز
ظهر که گفتیم از اول نماز ظهر مخصوص نماز ظهر است مراد از آن
وقتی است اول وقت که ابتدای اول وقت تکلیف خود نماز ظهر را
بدان با شرایط و افعال واجباتش تواند بعمل آورد و پس این
مقدار برای همه کس یکنواخت نیست و مختلف میشود باختلاف

حال آنکه مکلف حاضر بوده و مسافر بوده و صحیح بوده
و مریض بوده و جلد بوده در حرکات و سکنات و
قرائت و کاهل بوده در اینها و بعد از وقت ضرر امکان
از وضو و غیره و الحاق در داشتن و حاضر نداشتن آنها
و بر همین قیاس است آنکه گفتیم که مقدار ادای عصر از آخر وقت
مخصوص نماز عصر است پس وقت مخصوص نماز عصر کسی
موافق آن نماز نیست که در آن وقت با قل واجبات بجا
آورد مجتنبا و متاملا از مردم در چیزهایی که دانستن
تفاوت بینها میکند و فایده وقت مخصوص و مشترک آنست
که هرگاه غلطا نماز عصر پیش از نماز ظهر فرض ولو سهوا
بعمل آورد در وقت مخصوص ظهر اتفاق افتاده باشد آن
نماز عصر باطل خواهد بود و اگر نه صحیح است و بعد از آن
نماز ظهر را بعمل آورد اما اگر عمدا انستعجالا بنیت که عصر را
مقدم بر ظهر دارد کرده و در وقتیکه وقت مخصوص عصر
باشد و اینکس هنوز هیچیک از دو نماز را نکرده باشد

تقدیم نماز عصر بر ظهر سهوا

هر دو نماز که بعصر رسیده

کرده بود

٩٦

١

که ادای وقت عصر را مقدم بر ظهر میدارد و اول وقت
نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است که علامتش آن زوال
سرخی مشرق است بعد از آن کردن آن از سمت الرأس بجانب مغرب
و آخر وقت این دو نماز نصف شب است لیکن مقدار ادای
نماز مغرب از اول غروب وقت مخصوص آنست و مقدار بجا
آوردن نماز عشا که نصف شب مانده باشد وقت مخصوص
عشا است و مابین این دو وقت مشترک میانه دو نماز
کلامیکه در بیان وقت مخصوص و مشترک نماز ظهر و عصر
گفتیم در اینجا نیز جاریست و وقت نماز صبح از طلوع صبح
صادق تا طلوع آفتاب و وقت نافله ظهر از اول ظهر است
تا آنکه سایه شاخص بقدر دو ثلث آن شود در وقت ظهر زیرا که
بعد از شدن نماز را باین طول نباید بقدر دو سبع از هفت سبع
شود بلکه بقدر دو سهم از هفت سهم طول اصل شاخص
شده باشد و وقت نافله عصر بعد از نماز ظهر است
تا وقتیکه زیاد شود سایه بقدر چهار سبع شاخص

وقت مغرب و باقی

وقت نافله ها و از شب

باشد و وقت نماز مغرب بعد از غروب است تا وقتیکه
سرخی مغربیه زایل شود و این وقت نسبتاً زود منقضی
میشود زیرا که در دو یعنی ماندن در سمت
مغرب اعتبار ندارد و چون سرخی زایل شود نماز عشا را
واجب است باید مقدم داشتن اگر چه چون خواهند
بعد از نماز عشا قضای آن کنند پس تعجیل ساختن در نماز
مغرب که در اول وقت شود سنت و واجب است تا ظاهر مغرب
در وقت اتفاق افتد و وقت و تاخیر تعجیل از نماز عشا
تا آخر وقت عشا که نصف شب است و وقت نماز شب بعد
از نصف شب است و هر چه نزدیک تر بصبح است افضل
و بعد از آنکه بشنا باد مذهب حنفی و فتوی مابین غروب
شمس است تا طلوع صبح پس نصف این مقدار بنا بر تحقیق
خواهد بود و بعضی شب را از غروب آفتاب تا طلوع آن
دانسته اند پس نصف آن بنا بر حساب قدری تاخیر خواهد
شد نسبت بحساب اول و این قول احوط است و اولی است

بعضی

بعضی گویند نماز شب تتمه واجبات است و وقت آن دو رکعت نافله
صبح وقت او بعد از فارغ شدن از نماز شب است و تا آخر
آن تا طلوع صبح کاذب بهتر است و آخر وقت آن طلوع کردن
سرخی مشرق است بنا بر قول اشهر و بعضی تا طلوع صبح صادق
گفته و این احوط است در مسائل متعلقه
باوقات نماز است **اول** آنکه جمعی گفته اند که وقت
عشا داخل نمیشود تا آنکه سرخی مغربیه زایل شود و بعضی
از ایشان و مرحوم کما که مکروه باشد نماز عشا را میتوان
پیش از زایل شدن سرخی مغربیه کرد و قول ظاهر و اشهر
آن است که بی عذر نیز میتوان پیش از زایل شدن سرخی
مغربیه کرد لیکن مکروه است باری بیرون آمدن از شبهه
اختلاف و ایجاب که مذکور شد اگر چه ظاهر آنست که جایز
منع از تقدیم محمول بر تقیه است **دوم** جایز نیست تقدیم
نماز شب بر نصف شب مگر جایی که در طول شب در ملاحظه
شود و یا از تاخیر آن است در وقت و بجا آوردن آن با مسافر با

مسائل متعلقه باوقات نماز
از آنجمله جواز بودن
در آن وقت و غیره

تتمه آن و
نه تقدیم بر نصف شب

یا عذری دیگر داشته باشد که احتمال مانع رسیدن در وقت
بوده که در این وقت جایز است تقدیم آن بعد از نماز عشا
به نیت تعجیل نه اداء لکن قضاء نماز شب افضل است از تقدیم
آن سیم هرگاه شروع بنافله ظهر یا عصر کند اگر چه یک
رکعت باشد اگر وقت بیرون رود نافله را با تمام میرساند
بعجز و تخفیف آنگاه فریضه را بجا آورد اما نافله مغرب
پس هر وقت که سرخی مغرب زایل شد و نافله را تمام نرسانیده
باشد اول نماز عشا بجا آورد اگر چه یک رکعت یا دو رکعت باشد
از آن نافله کرده باشد بنا بر احوط و اولی چهارم هرگاه
صبح صادق طلوع کند وقت نافله شب که نشسته خواهد بود
جایز نیست مشغول شدن در آن وقت بغیر از فریضه حتی نافله صبح
بنا بر احوط بلی هرگاه چهار رکعت از نماز شب را در وقت
کرده باشد بعد از آن صبح طالع شود باقی مانده را مخففه
اتمام کرده بعد از آن فریضه را بجا می آورد اما اینکه در
وقت وقت فضیلت فریضه تمام شده باشد و هرگاه آن نافله

تمام و شروع بنافله

تمام وقت نافله شب که نشسته

بچهار رکعت

چهار رکعت نکرده صبح شود اول فریضه را بجا می آورد بعد از آن
باقی را قضا میکند پنجم جایز است بجا آوردن نماز قضا در جمیع
مثل نماز کسوف و غیرها خواه ادا خواه قضا مادامیکه
تنگ نشود وقت فریضه حاضره در این وقت تقدیم فریضه حاضره
واجبست و هم چنین نافلها را خواه ادا خواه قضا
کرد مادامیکه وقت فریضه داخل نشود که در این وقت فریضه
مقدم باید داشت مگر آنکه نافله شبانه روزی باشد و هنوز
وقتی که برای آنها مقرر شده بیرون نرفته باشد چه اگر این
نافله نیز قضا شده بیرون رفته باشد واجب است بنا بر اشهر
اولی آنکه تقدیم فریضه کنند مگر در صورت جبر شدن
نافله ظهرین یا نافله شب بنحویکه گفتیم و آنکه گفتیم چون وقت
فریضه را مقدم داشت شامل نماز فریضه ادا و قضا هر دو
است که نماز قضا نیز وقتی دارد که آن وقتیکه بخاطر می آید که
قضا باید بجا آورد پس بنا بر آنکه نماز قضا واجب در
خاطر دارد نافله نتوان کرد اگر چه نافله شبانه روزی باشد

پنجم ... تنگ شود فریضه حاضره

در نوافل ... باید فرض

ششم بیان تتمه و مکروه است نماز نوافل در وقت

ششم مکروه است ابتداء بنوافل وقت طلوع آفتاب تا بلند
شود سه چهار نیزه و شعاعش قوی گردد و وقت زرد گردیدن
آفتاب نزد غروب تا آنکه غروب کند و سه چهار نیزه بود
که در وقت قیام آفتاب در وسط السماء که بدان وقت شاهد
بنظاره کنی تا هیچ سایه نماند تا آنکه ظاهر شود بآنکه سایه شروع
در ازدیاد کند و در این سه موضع هیچ تعلق بزمان ندارد و دو
موضع دیگر مکروه است که تعلق بفعل دارد و آن بعد از نماز
صبح است تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر تا غروب و بعضی نماز
در این مواضع مکروه نمیباشد و این قول دو دیگر نیست لیکن
بانها از قول اصحاب بیرون نرفت پس تا این مواضع مکروه
خواهد بود مگر قضاء نوافل شبانه روز و آنچه سببی داشته
باشد مثل نماز طواف و احرام و زیارت و حاجت و استخاره
و استسقا و شکر و تحیت و تحیة الملک **هفتم** هر نماز را
در اول وقتش فضیلت است مگر در بعضی از مواضع که تأخیر آن
کند تا شب و تعجیل نماز انشاء الله مذکور میشود لیکن اشاره مجملا

هفتم بیان تتمه تأخیر نمازها بعضی را از وقتش

باتفاق نخواهد بود یکی از آنها تأخیر نماز عشاست تا زایل شدن
سرخی مغرب و ظاهر شدن تا نافله ایشان تمام شود و تأخیر مستحاضه
کثیره ظهر و مغرب را تا آخر وقت فضیلتشان را با عصر و عشا
دو نماز به یک غسل و تأخیر نماز با تیمم تا آخر وقت و تأخیر
صبح و ظهر را تا آخر وقت که بعد از شستن جامه چهار نماز را
بجا کند و تأخیر نماز شب تا نافله آخر شب که نزدیک
صبح و نافله صبح را تا صبح کاذب و تأخیر نافله صبح برای کسی که
چهار رکعت را از نافله شب بجا آورده از صبح صادق یافته باشد تا
تمام کند آنها را و بجا آورده شفع و وتر و نافله صبح را و تأخیر
نماز صبح کسی که بول یا غایط داشته باشد تا قضای حاجت کند
و تأخیر روزه دار مغرب را تا بعد از افطار هرگاه نفسش میل داشته
کند یا کسی انتظار او کشد و تأخیر عشا تا وقت افاضه
از عرفات تا رسیدن به مشعر جهت آنها که حج میکنند و تأخیر
خاصه جهت کسی که احرام میبندد تا آنکه نافله احرام بکند
و تأخیر نماز جهت کسی که عذری دارد که بتأخیر امید زایل شدن

عمداً عامداً نشده باشد تا نماز آمده جهت کامل تواند کرد چه تاخیر
در اینجا سنت است بلکه سبب مرتبه و جماعت این تاخیر را
واجب دانسته اند وجهی ندارد **هشتم** واجبست

هشتم همان تتمه با علم بدخول وقت

علم بدخول وقت نماز هرگاه ممکن باشد گمان کافی نیست
اگر چه احوط تاخیر است تا وقتیکه یقین شود و در صورتیکه
جهة ممکن نبوده باشد یقین نماز را بگمان داخل شدن وقت
کرده بعد معلوم شود که توهم کرده بوده پس هرگاه تمام
نماز قبل از وقت اتفاق افتاده بوده واجب است که اعاده
کند و اگر چیزی از نماز در وقت اتفاق افتاده بود اگر چه
سلام داده باشد اعاده ندارد و اگر نماز را پیش از وقت
دانسته کند با آنکه معرفتی بوقت نماز نداشته نماز کرده یا آنکه
جاهل مسئله بوده که نماز پیش از وقت نمیشود و بی ملاحظه
وقت نماز کند در این صورتها نماز را باید اعاده کند اگر
چه بعضی از نماز بلکه همه او نیز اتفاقاً در وقت واقع شده
باشد لیکن در جاهل مسئله یا جاهل بدخول در صورت اتفاق

افتاده

افتادن بعضی نماز یا همه نماز در وقت اشکالی هست اما در صورتیکه
در اینها بیش از آن اعاده است چنانکه گفتیم و هرگاه کسی در
خواب رفته باشد که مراعات وقت باید بکند لیکن فراموش
کند مراعات وقت را و بخیال اینکه مراعات وقت کرده وقت
نماز است و نماز کند با آنکه نماز او در حال فراموشی واقع شده از
وقت بالکلیه بعمل آورده پس هرگاه بعضی و یا همه نماز را
قبل از وقت واقع شده یا بعضی در وقت و بعضی قبل از وقت
شده اعاده میکند و اگر همه نماز در وقت اتفاق افتاده
اعاده نمیکند **نهم** در قبله است واجب است که
جهة کسیکه ممکن باشد رو بکعبه کردن مثل کسیکه در مکه
باشد و جهت کعبه است جهة کسیکه دانستن خود کعبه ممکنش
نباشد مثل کسانیکه دور از کعبه و واجب است که اهل هر
اقلیمی رو کنند بسمتی از کعبه که جانب آن اقلیم است پس اهل شام
کاهل عراق رو کنند و اما آنکه بسمت اهل هند بسمتی رو کنند
عراقی رو کنند پس اگر دانند قبله را بجهات مصوبی و نحو آن

نهم در قبله است
و کیفیات چند
که اهم با بین تعلق دارد

خوب و الا رجوع بصواب هیئت نمایند و مقتضاء آنکه
چنانکه حجی ذکر کرده اند آنست که علامات اهل عراق عربی
مثل موصل و بلاد جزیره آنست که مشرق را بدوش چپ
و مغرب را بدوش راست و افتاب را وقت ظهر بر کنار ابروی
راست که در پهلوی بینی راست است بگیرند و علامت آنکه
اواسط عراق مانند بغداد و کوفه و حله و غیر آن عالیات
آنست که ستاره جدی را عقب دوش راست بگیرند و آنکه
قبله ایشان از نقطه جنوب منحرف است بجانب مغرب میل کند
و اما اطراف شرقی مثل بصره پس اطراف قبله آن بیشتر
بجانب مغرب و نزدیک باز است مثل تبریز و اردبیل و قزوین
و همدان مانند در پهلوی پا نهاده است از بلاد خراسان و
و اشهر آنست که مستحبست اهل مشرق را اندکی تیاسر کردن
از سمت خود و این مخصوص بعراق کرده بسوی حرم نیست چنانکه
بعضی گمان نموده اند و بدانکه هرگاه علم و ظن بجهة قبله
نداشته باشد پس قبله را بر چهار جهت کند و اما متحیر

مثل تونس ... نماز بکند ... ذلک و هم چنین با نکه وقت
تنگ نماز میکنند بر هر جهتی که خواهد و بعضی گفته اند هر گاه
از چهار جهت که متیقن است تعدد آن نماز میکند و این خوب است
و اگر کسی ترک استقبال قبله کند دانسته اعاده میکند در وقت
و در خارج وقت و اگر نماز کند بگمان آنکه آن قبله است یا بسبب
تنگی وقت از چهار جهت نماز کردن بیک سمت نماز کرده باشد
کرده قبله را عوض یا جهت قبله را موخر کرده و بر همان
حال نماز کرده و بعد از فراغ نماز خطا را ظاهر شده هرگاه
نماز را ما بین مشرق و مغرب اتفاق افتاده اعاده نمیکند
نه در وقت و نه در خارج وقت و اگر بسوی مشرق یا مغرب
کرده یا پشت بقبله کرده اعاده میکند و در وقت نه در خارج
وقت و بعضی گفته اند پشت بقبله کرده اعاده را در خارج وقت نیز
واجب میدانند و این خوب است و هرگاه مطلع بر خطا شد
در اثنای نماز باشد پس اگر ما بین مشرق و مغرب است همان
وقت رو بکعبه در قبله و نماز را تمام میکند و اگر بجانب مشرق

تتمه آن و نماز بر سر چهارپا

یا مغرب یا پشت بقبله است نماز را در نشستن کردن ممکن اگر وقت
وسعت دارد که فوت نشده باشد که اول وقت است که در مضیق وقت
نیز بجانب قبله رو میکرده اند و نماز را تمام میکنند و همچنانی
بودن نماز فریضه بر سر چهارپا و در هر کجا چیزی از شرایط
واجب خلل بیابد در حال اختیار اختلاف و اشکال است و حرام
نزد اکثر علما خلل نیابد جز تا جایز نیست مکروه در حال
ضرورت که وقت تنگ شود در حال پیاده رفتن نیز جایز است
و احوط بلکه بنا بر اظهر آنست که بقدر امکان رو بقبله باید
و اکتفا بتکبیرة الاحرام تنها بجانب قبله نکنند مگر اینکه در غیر
تکبیرة الاحرام رو بقبله میسر نشود بلی در نماز نافله مسافر
جایز است بر سر چهارپا نماز نافله کردن بهر سمتی که چهارپا
او را ببرد اگر چه رو بغیر قبله باشد و خواه در حال اضطرار
و خواه اختیار بلکه از جمله که احادیث صحیحه مستفاد میشود
که در حضر نیز جایز است بر سر چهارپا کردن نافله بلکه
در حال پیاده رفتن نیز جایز است خواه در سفر و خواه در حضر

خواه در غیر ضرورت خواه در اختیار و اولی آنست که در وقت
تکبیرة الاحرام رو بجانب قبله کرده بگوید اگر چه از جهات
که در این صورت هم مشروع است و در رکوع و سجود ایما باشد
متوجه کرد و لیکن سجود بسر فرود آوردن باشد و اگر مشی
پیاده باشد اکتفا در جهت سجود بسر فرود آوردن بیشتر از رکوع
بزیر آوردن که در اشاره رکوع میکنند و واجب نیست که در
سجود چیزی بر سجده گاه نهند مثلا هر چند که احوط
کذارد فصل سیوم در بیان جامه که با آن نماز توان کرد و

جامه مصلی و چند مسئله

اول

در آن چند مسئله است اول آنکه جایز نیست نماز در پوست
مردار اگر چه دباغت کنند و در جامه ای که از پوست حیوانات
و هم چنین هر چه از اجزای حیوان حرام گوشت باشد که اجزای آن
میگیرند از اجزای اینها و بنا بر قول قوی نیست در این حکم حیوان
آنکه میته نفس سائله داشته باشد و بنا بر قول بعضی
سائله داشته است و این قول خالی از قوتی نیست و احوط اجتناب
اگر خواهی میته نفس سائله دارد و نیز چیزی که حیوان حلال کنند
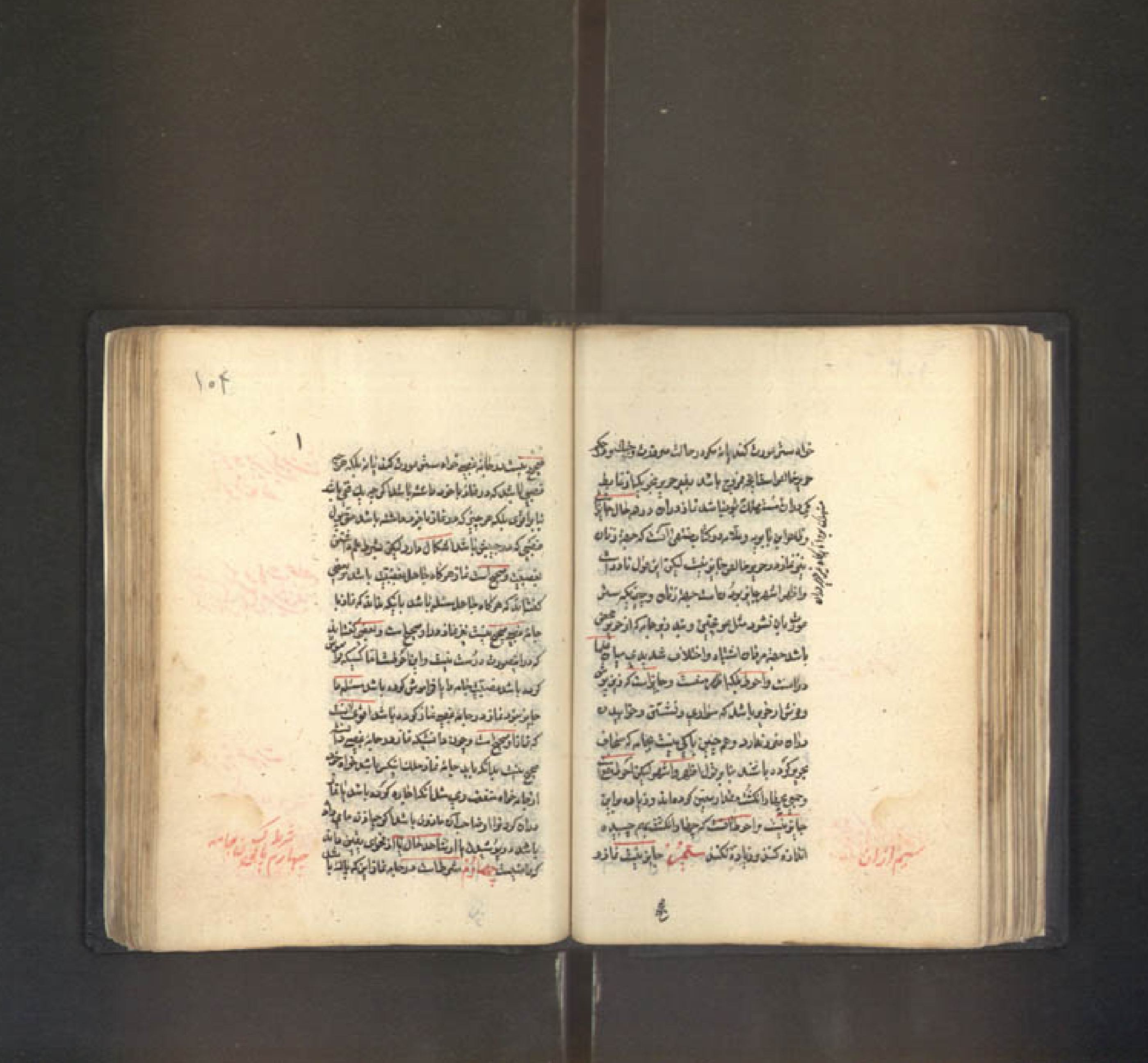
لیکن در مثل شپش و کیک و پشه پاکی نیست و هم چنین جایز
نیست نماز در پوست حیوانیکه حرام گوشت باشد و نه در کرک
او و نه هر چه جدا میشود ازان حیوان اگر چه از قبیل عرقچینی و بندی از
و غیر آن باشد چه از چیزهائیکه ستر عورت میکند یا از
اجزای حیوان حرام گوشت بلکه اگر چه موهای حرام گوشت
بر جامه باشد باعتقاد که بنا بر قول اظهر نماز در ان جایز نیست
لیکن پاکی با اجزای انسان از قبیل موی او و غیره نیست که
در نماز با انکس باشد هر گاه مال انکس بود و هم چنین هر گاه ان
حیوانی باشد که نفس سائله دار نباشد و احتیاط اداء ملکی نیا
از قبیل شپش و کیک و پشه که نماز با وجود ان جایز است استعمال پشم
و موی و پوست حرام گوشت در غیر نماز بجای آنکه پاک یعنی
باشد و پشم و موی حیوان حلال گوشت اگر چه از مردار باشد
در غیر نماز استعمال آن جایز است و اگر پوست و غیره
از حیوان حلال گوشت باشد استعمال آن در نماز و غیره
نماز جایز است لیکن در پوست واجب بدان چیزی حلول کند

ازان

ازان تذکیه شرعیه شده است و در مثل موی و پشم تذکیه شرط
نیست بلکه اگر از حیوان حلال گوشت که مردار باشد نیز کنند در
نماز و غیر نماز با آنها جایز است خواه بپوشند ازان مردار یا بکنند
لیکن موضعی که بگوشت و پوست مردار چسبیده باید ازاله
و اگر در صورت کندن چیزی از اجزای میته با بیخهای مو
و پشم باشد که بشستن زایل نشود باید ازان ازاله
کرد آنکه هر چه ازان که آلوده بچیزی از اجزای میته شده و
نجس گردیده باشد باید شست و نماز جایز است در جامه
غیر خالص باشد از ابریشم چیزی که در ان نماز نیست بلا
خلاف و در پوست و اخلاف و اکثر بجا آرند و منع
اکر ملست و اشهر و اظهر جایز بودن نماز در سنجاب است
لیکن با کراهت شدید و اجتناب ازان احوط و در خز
و روباه حدیثی بجواز وارد شده لیکن معمول به نیست
و مجهول است چنانکه جمعی تصریح کرده اند دوم جایز
نیست نماز صحیح بنسبه در حریر خالص جهت مردان تنها

تتمه از وبر و سنجاب

دویم ازان



از نجاسات بتفصیلی که در باب طهارت گذشت
مشهور آنست که جایز نیست نماز در چیزی که پشت پا را بپوشاند
و ساق را نپوشاند باشد چیزی که قدری از بالای مفصل ساق و
قدم را پوشانیده باشد و دلیل این قول ضعیف است و
قول بجایز بودن قوت دارد مکروه است نماز در جامه
سیاه سوای عمامه و چکمه و عبا اگرچه سفید در دهم بعضی
و جامه سیاه نبود بعضی نماز مکروه است و در نماز بند می است
و نیز مکروه است نماز در جامه که در وی صورتی بود یا پاکیزه
با بالای آن نپوشیده باشد و بعضی نماز در جامه که
حرام میدانند و این احوط است و نیز مکروه است مرد را نماز کردن
در یک جامه باریک هرگاه عورتش از آن نمایان نباشد و الا جایز
نیست نماز در آن که در آن عورت ظاهر باشد اما اگر حجم عورت نمایان
ظاهر باشد اکثر بر جایز بودن اند و شاید این قول اقوی باشد
اگرچه منع از آن نیز احوط است و نیز مکروه است عمامه که حنک
نداشته باشد حضور در نماز و اینکه امامت کند بی ردا
و اینکه ... در حال نماز با خود داشته باشد که ... باشد و نیز مکروه

پنجم و چیزی که پشت پا را بپوشاند

ششم مکروهات جامه که نماز با آن میشود

تتمه و حجم عورت

نماز در جامه که صاحب آن متهم باشد بنجاست بلکه بحرمت
محلی است در نماز مثل غصبیت و غیره چنانکه جمعی گفته اند
و هم چنین مکروه است نماز در جامه که مثال حیوان بلکه با غیر
مثال غیر حیوان منقوش باشد و نیز انگشتری که در آن
صورت نقش باشد از حیوان یا غیر حیوان و بعضی خلاف
کرده اند و مکروه است زنان را نماز با خلخال صدا دار و با نقاب
مگر آنکه مانع باشد و بالا از سجود بر چیزی که سجود بر آن
که دارای وقت حرام خواهد بود و مکروه است ...
دهانند و حرام نیست مگر آنکه منع از قرائت باشد و آن
کند و مشهور است نماز در قبا بنکه بسته باشد ظاهرا
که در جنگ قبا بسته باشد مگر در حال جنگ بلی بعضی حرام
دانسته اند و این ضعیف است و دلیل کراهت واضح نیست
چه جایی حرمت بلی حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که نماز
نکنید یکی از شما میان بسته و این مخالف است که ... کند
و مکروه ... واجب ستر عورت در نماز خواه نامحرم

تتمه و خلخال صدا
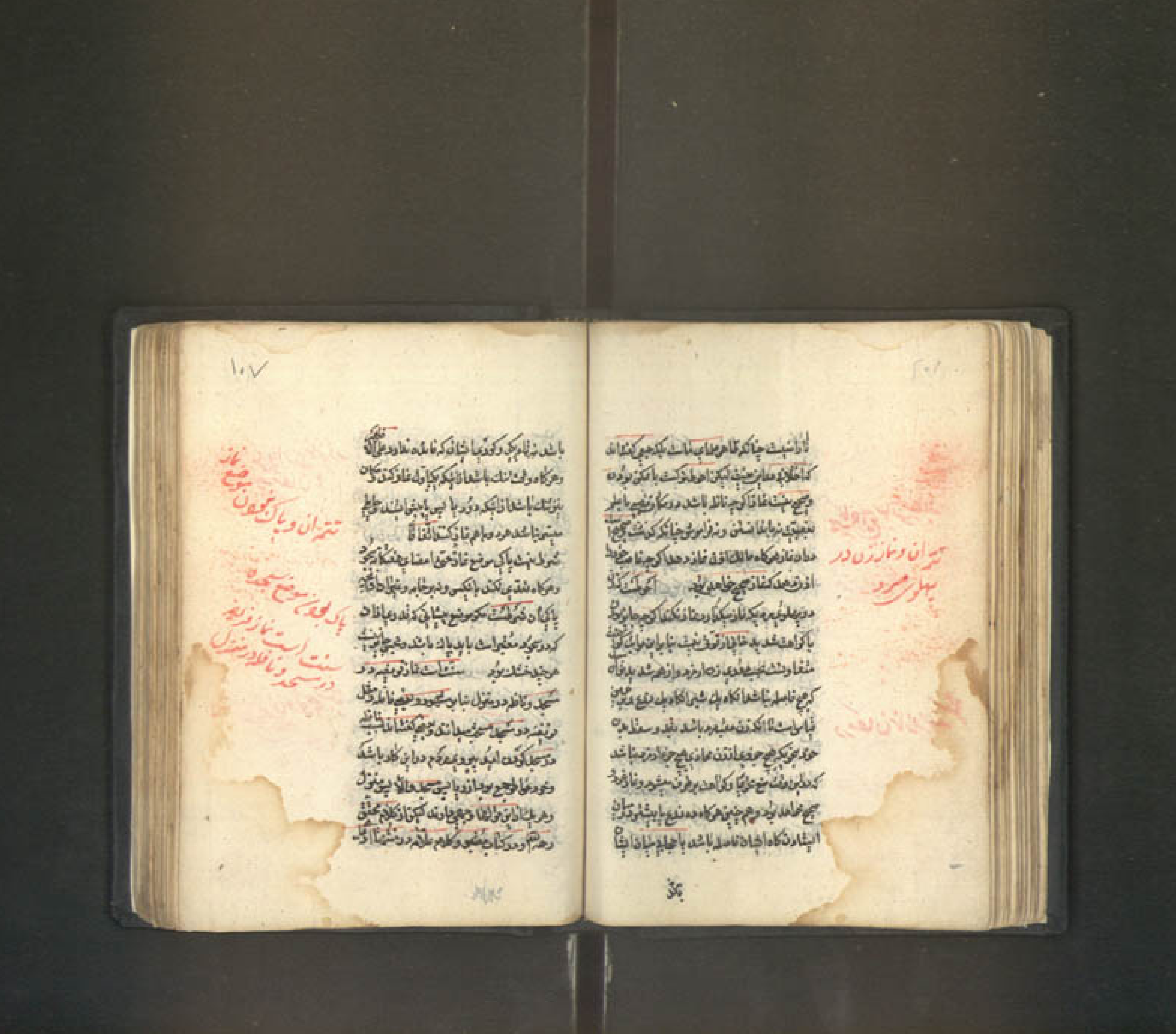
تتمه و میان بسته

تتمه و وجوب ستر عورت و کیفیت آن



هرگاه هیچ ساتر نیابد

در مکان نماز و بیند [illegible]



١٠٧
ستر ان و پاک بودن موضع نماز
پاک بودن موضع سجده
سنت است نماز زن در مسجد
١٠٨
ستر ان و نماز زن در پهلوی مرد
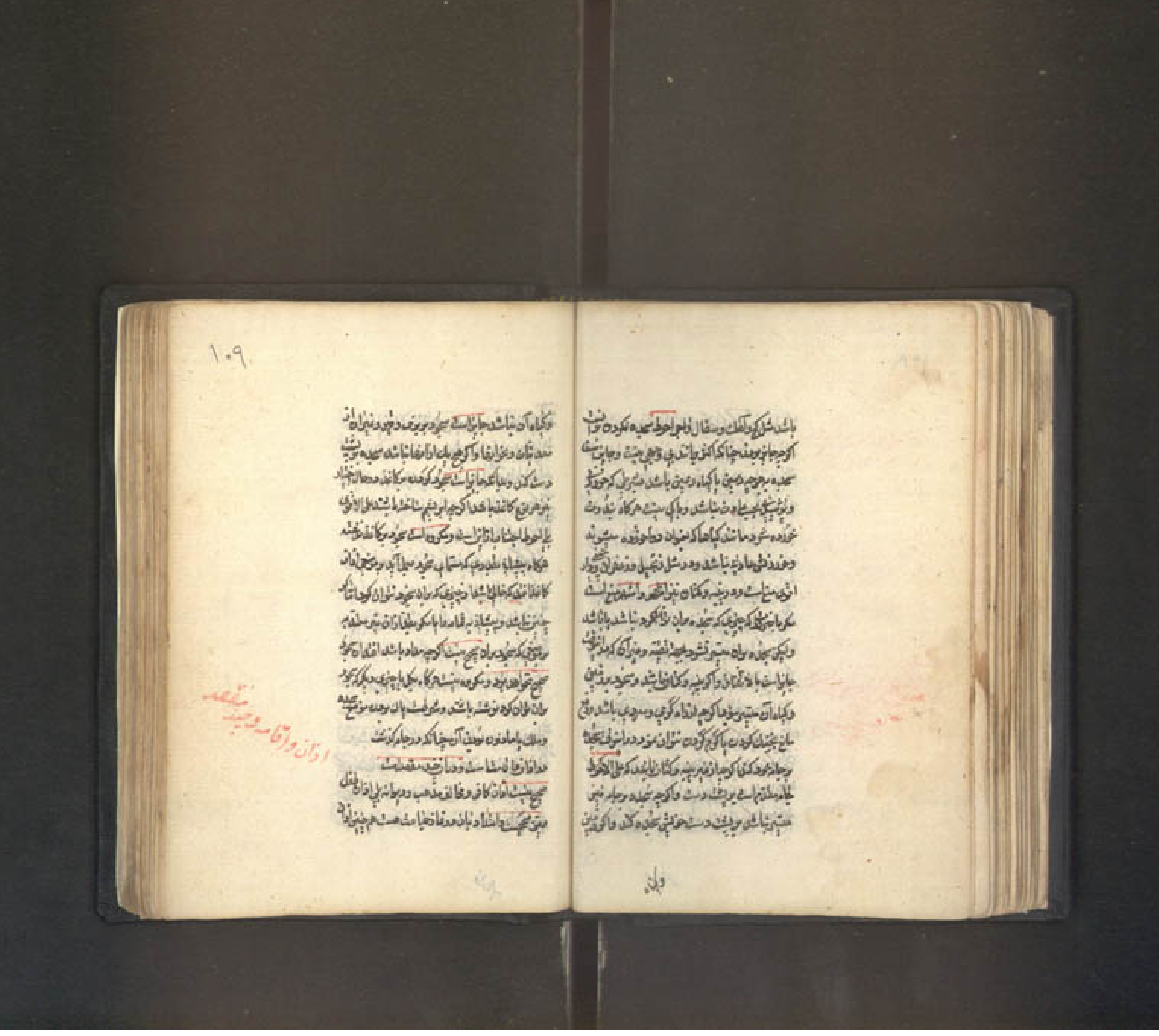
مکروه است نماز در چه مکانها

الجماع ظاهر میشود بقول اول که گذشت خشک بوده یا
مکروه است نماز در میان حمام نه در رخت کن
آن و بنا بر مشهور بام آن و همچنین مکروه است در خانه غایط
کردن و جایگاه شتر و بستن گاه اسب و استر و دراز گوش
و جای مور و بر در رودخانها و زمین شوره و سر جاده
هرگاه بچپ یا راست راه رود دست نماز نگیرد و در خانه که آتش
پرست باشد و در آتشکده بلکه در هر جا که برپا آتش میکرده
کرده باشند و جای آتش مثل تون حمام و نزدیک در خانه
شراب و مست کنندها و در سر راهها و کوچه ها که
کوچه بن بست که بی اذن صاحبانش باشد که نماز در آن
حرام خواهد بود نه مکروه و نیز مکروه است نماز کردن
برابر آتش افروخته بلکه نا افروخته نیز و برابر نقاشی
بلکه نوشته و برابر بول که از راه بول و غایط
... میکنند و باکی نیست نماز در کلیساهای یهود و
... در خوابگاه که سقفدار نباشد بنابر مشهور و اظهر اگر

در کوچه بن بسته

چه کراهت در وی بیشتر و ابن الصلاح گفته که مکروه است نماز بسوی در
که گشوده باشد و این نهی شاید بود و نیز مکروه است نماز
در میان قبرستان و بسوی قبر مگر قبرهای ائمه علیهم السلام
که بسوی ایشان مکروه نیست و احوط آن است که پیش روی
قبر امام بلکه در جانب راست و چپ او که نماز در قبر مبارک
نماز نکنند و اولی عقب باشند و اگرچه در دعا حیوة بود این
احتیاط تا کار است حضرتش موید آنکه منع و آن ضعیف است
و بطرف میشود منع نماز در رو در قبر با بکندن ده قدم از چهار جانب
و بنا بر قولی از سه جانب که غیر جانب پشت سر آنکس نماز کننده
باشد فاصله بود با اینکه حایلی ما بین آنکس و قبر باشد که
چه مثل عصا چنانکه بعضی گفته اند یا بعضی اجر چنانکه بعضی
دیگر گفته اند   در بیان چیزی که سجود بر آن توان
کرد بدانکه جایز نیست سجود بر چیزی که نه زمین و نه گیاه آن
و جایز نیست بر چیزی که از اسم زمین بیرون رفته مثل معادن
چون طلا و نقره و عقیق و نحو ذلک اما چیزی که از زمین روئیده

در چیزی که سجده بر آن شود



باشد مثل کوه کلنگ و سفال و امثال اینها و سجده نکرده بود بر
اگرچه حیوان بود چنانکه اکثر با آن است [illegible] جایز نیست
سجده بر [illegible] با گیاه [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] باشد و [illegible] هرگاه [illegible]
خورده [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و [illegible] است
[illegible] سجده [illegible] باشد
و [illegible] سجده [illegible]
جایز است [illegible] و [illegible] سجده [illegible]
و کجا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سجده
[illegible] و [illegible]
[illegible] سجده [illegible]
[illegible] سجده کند [illegible]

وبلی

و کجا [illegible] باشد جایز است سجود [illegible] از
[illegible] سجده [illegible]
دست [illegible] جایز است سجود [illegible]
[illegible]
[illegible] است سجود [illegible]
[illegible] سجود [illegible]
[illegible] سجود [illegible]
[illegible]
[illegible] سجود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] سجده
[illegible] آنجا که در جای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اذان و اقامه [illegible]

زنان را براي نماز و نماز محرم [illegible] و سنت است انكه مؤذن
بلند الصوت باشد و بصير باوقات نماز باشد و با طهارت
و ايستاده و بجاي بلندي باشد رو بقبله و صدا را بلند كند
بغير طبقه وزن نباشد كه زن باشد اسفه اذان كويد و مكروه
مؤذن را ملتفت شدن بجانب راست و چپ هر گاه كه اذان
را فراموش كند سنت است انكه بركردد و بكويد ما دام كه
نرفته باشد و اگر دانسته ترك كرده باشد جايز نيست بركردد
و هر چيزي هر گاه اذان تنها را فراموش كرده و اگر اقامت تنها
فراموش كرده باشد بر ميكردد در چيزي كه براي
اذان ميكويند و ان نماز پنجگانه است كه ادا نمايد نماز جمعه است
نه غير ان از نمازها اگرچه واجب باشد بلكه مؤذن در ان
[illegible] الصلوة ميكويد برفع در بار اول با نصفه دو بار رفع
يكي و نصبا [illegible] وقف ميكند و اذان و اقامت نماز
پنجگانه سنت مؤكد است خصوص اقامت خصوص در نماز صبح و
مغرب جهت مرد و نه [illegible] جماعت [illegible] ادا و قضا ليكن

نمازهاء پنجگانه متعدد باشد و در قضا ميكند اذان و اقامت را
در اول [illegible] ميكويد و در باقي اقامت تنها ميكويد اگرچه با اذان
و اقامت براي هر نماز بهتر است و هر دو نماز كه بايد يكي
جمع شدن بايد كه فاصله متعدد بود در ميان ايشان نشود اذان
عرفه و [illegible] و اين جمع مسجد در روز جمعه سنت است
ميان ظهر و عصر [illegible] در جاي [illegible] وجه در
مسجدي نماز جماعت شود و هنوز اهل آن جماعت متفرق نشده
باشند كه بعضي ديگر ايند و نماز جماعت كنند خواه طالب است
كه اذان و اقامت نكويند اگرچه [illegible] اين احتياط
و اگر منفرد نيز بيايد و نماز كند با اذان و اقامت اهل ان صفوف
كه متفرق نشده اند نماز ميكنند و اگر صفوف متفرق شده باشند
بايد كه يكي از ايشان [illegible] ماند و باشد در اين وقت [illegible]
ابتدا اذان و اقامت ميكويند در كيفيت اذان و اقامت
و اذان هجده فصل است كه الله اكبر است چهار بار اشهد ان لا
اله الا الله دو بار اشهد ان محمدا رسول الله دو بار حي على الصلوة

اکبر حی علی الفلاح الله اکبر حی علی خیر العمل الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله و اقامت هفده فصل است مثل فصول اذان و همه
فصلهای اذان و اقامت هر یک دو بار است مگر تکبیر اول
اذان چهار بار است و لا اله الا الله در آخر اقامت که یکبار است
و بعضی دو تکبیر که از اقامت ساقط است و دو مرتبه قد قامت
الصلوة قبل از تهلیل آخر میگوید و سنت است در اذان
و اقامت وقف کردن در فصول آنها بترک کردن اعراب
از آخرهای آنها و تأنی در اذان و شتاب در اقامت و
فاصله میان اذان و اقامت بدو رکعت نماز و احوط آنست
که این دو رکعت نماز نافله آن نماز بوده باشد و نقش هر گاه وقت
نکند نفته باشد و اگر چنین نافله موقت نباشد چنانکه در نماز
مغرب و عشا است فاصله سازد بچیزهای دیگر کند مثل
نشستن یا سجده کردن یا گامی پیش نهادن که در فاصله میان
اذان و اقامت هر نماز گفته اند و در میان مغرب مثل دعای [illegible]
شده یا بلند سبحان الله نیز گفته اند و در خصوص نشستن میان

ترجمه اذان و بسخن گفتن در میان اذان و اقامه

سنت است حکایت اذان و کیفیات چند و سخن گفتن بعد از قد قامت

اذان و اقامت مغرب حدیث وارد شده است که هر که اذان گفته
مثل کسیست که بخون خود آغشته باشد در راه خدا و سخن گفتن
سخن در اثنای اقامت و از احادیث ظاهر میشود که در اثنای
اذان سخن گفتن مکروه نیست لیکن مشهور علما آنست که مکروه
است و اگر سخن گوید در اثنای اقامت بهتر آنست که [illegible] بعد
از دو اقامه را اعاده بکند چنانکه گفته اند و در حدیث وارد
شده است با اعاده اقامت هر گاه بعد از آن کلام گوید
سنت است حکایت اذان جهت کسیکه اذان را بشنود و گفتن
آنچه اخلال کند یا آن موذن از فصول آن و با از اسنادی
از سخن بعد از قول موذن قد قامت الصلوة و بعضی بحرام
این قایل شده اند مگر سخنی که متعلق به نماز داشته باشد
مثل پیش داشتن امام یا راست کردن صف و نحو آن که کراهت
ندارد و هر گاه امام یا مطلق مصلی اذان بشنود یا اقامت جایز است
اکتفا کند بان در نماز جماعت اگر چه آن موذن منفرد
باشد و با آنکه نماز جماعت نکند و کسیکه حدث کند در نماز

اعاده آن نماز میکند و اعاده نماز فائت نمیکند مگر آنکه شخص کم عمر باشد
که در این وقت اعاده آن نماز میکند و اولی اعاده آن نماز است
مطلقاً و اما آن مطلقاً اعاده نخواهد   در افعال
نماز است و واجبات نماز هشت است اول نیت است و خلاف
در کیفیت و شرطیت آن هست لیکن آن قصد نموده را که معلوم
نیست پس تحقیق آن در این مختصر غیر مهم است و واجب
در آن قصد قربت و تعیین هر گاه اشتراکی در آن نماز که میکند
باشد مثل آنکه وقتی نماز میکند که میتواند بود نماز کسوف
و میتواند بود که نماز ظهر که قضا پس در این وقت قصد آنکه
نماز میکنم قربة الی الله یا واجب قربة الی الله یا ادا و امثال
مثلاً اضافه کند کافی نخواهد بود مگر آنکه یکی از آن دو نماز
که فرض کرده ایم ادا باشد و آن دیگری قضا و چون یکی از آن
دو را که قصد کند تعیین حاصل شود و هم چنین هر گاه صبح
که ممکن باشد ادا و اما در وقت گذشت نافله یا فریضه کافی نیست که قصد
کند که در وقت نماز میکنم قربة الی الله بلکه باید تعیین کند

در افعال نماز و آن هشت است اول نیت با کیفیات چند

اگر چه قصد وجوب یا سنت باشد بر هر تقدیر باید قصد آن کند
که تعیین شود که آنکه میکنیم کدام یک است از این دو نماز که در حق
او ممکن است اما هر گاه اشتراک نباشد مثل آنکه ظهر شده و کسی
نافله ظهر را کرده و نماز واجبی بگردن بغیر از فریضه ظهر حاضر
انتقال قضا و ادا در وقت نداشته و قایل باشیم که نافله دیگر نیز
در این وقت جایز نیست چنانکه قول اقوی است در این صورت کافی است
او را که قصد کند که نماز میکنم قربة الی الله و نیت وجوب و سنت
و ادا و قضا بلکه نیت ظهر بودن نیز لازم نخواهد بود اگر چه
احوط آنکه این ها در نیت منظور شود بلکه سزاوار نیست ترک
آن هر چند در نفس الامر معین باشد و کلام در نیت نیت
قضا و اعلم که واجب است مقارنه نیت به تکبیرة الاحرام و اسلم
تفاسیر مقارنه آنست که نیت پیش از تکبیرة الاحرام باشد
متصل بآن بنحوی که آخر جزو نیت متصل باول جزو از تکبیر باشد
و نزد بعضی جایز است که نیت در اثنای تکبیر باشد که بدل آن
چنانکه مشهور است اما بنا بر قولی که نیت عبارت از داعی باشد

دوم تکبیرة الاحرام بالکیفیات

بسبب مخالفت چنانکه این قول اقوی است نیت مقارن نخواهد بود
فاما فعل نماز را بی احتیاج باین تدقیقات نیت گویا حاصل است
هرگاه متوجه بی سهوی شود واگر زیاده توضیح در امر نیت
وهم چنین استدامت حکمیه آن مطلوب باشد رجوع بمبحث
نیت وضو شود که در آن تفصیل در امر نیت کرده شده که
مناسب مقام نجاست دوم تکبیرة الاحرام واز ارکان است
در نماز وصورتش الله اکبر است بهمین ترتیب میان دو کلمه
و چیزی دیگر نگفتن وتبدیل نکردن حرفی از آن بغیر آن
ونه آنکه الله بزیادة الفی میان همزه ولام گوید ونه اکبار گوید
ونه غیر ذلک از تغییرات وکسیکه عاجز باشد که تکبیر بصیغه
عربیه که مأثور است بگوید کافی است ادای ترجمه آن لیکن
واجب است براو تعلیم گرفتن هر قدر که ممکنش باشد وگنگ و
کسیکه بحکم آن باشد که عاجز باشد از جاری کردن تکبیر بر زبان
هر قدر که میسرش است بگوید ودل خود را بآن بندد واشاره کند
وزبان خود را بآن حرکت دهد وباید دانست که شرطست در

در تکبیرة الاحرام هرچه شرط است در نماز از طهارت وستر عورت
وایستادن رو بقبله بودن وهفت تکبیر که در نماز سنت است
هر یک را از آنها که خواهد میتواند بتکبیرة الاحرام معین کرد
اگرچه بتعیین هفتم بهتر است وسنت است بلند کردن دستها
بتکبیرة الاحرام وغیر آن از تکبیرهای نماز تا برابر نرمه
دو گوش خود در حالتیکه انگشتان همه را بیکدیگر چسبانیده
وکف دستها بسمت قبله کرده باشد وابتدای بلند کردن
دستها نزد ابتدای تکبیر باشد وانتهای بلند کردن نزد
انتهای تکبیر ومکروه است که دستها را از مقابل بلند کند
که از سر وگوش بگذرد سیم قیام است وقیامیکه در حال
تکبیرة الاحرام باشد وهم چنین قیام متصل برکوع است رکن است
باین معنی که هرگاه یکی از این دو قیام ترک شود اگرچه در حال فراموشی
باشد نماز باطل است اما در حال قرائت هرگاه فراموش کرده
نشسته قرائت حمد وسوره کند نماز باطل نیست وحد قیام
راست ایستادن است عرفا وشرطست مدد واینکه قرار دهد بتحتی خود

سیم قیام بالکیفیات چند

نه آنکه تکیه بچیزی کند که هرگاه آنرا بردارند بیفتد این در وقتی
که قدرت داشته باشد و اگر نه بیفتد تکیه جایز است و اگر قدرت
نتواند ایستادن هر چند تا بجائی که برکوع رسد که ممکن افتاد نتواند
خم ایستاده جایز است و اگر عاجز از قیام در همه نماز باشد هر قدر
که ممکن است قیام کند پس قیام بکند وقت تکبیر و واجب است
و چون عاجز شد می نشیند و چون قدرت بر قیام پیدا کند بهم
باز قیام میکند اگر چه وقت رکوع کرده باشد تا رکوع مشغول
قیام شود و جایز نیست از اول که قدرت قیام دارد آنکه بنشیند
و اگر چه برای نگاه داشتن قوت جهت رکوع باشد بلکه آن
وقت باید تکلیف ساقط شود از اول آن مقدار که پیش از این بیشتر که متعذر
رکوع عاجز از قیام شود تکلیف وقت عمل کرده نشسته رکوع
نماید و اگر قیام تمام تکلیف از رکوع و سجود عاجز باشد قیام تمام بجای
در رکوع و سجود ایما بکند و هرگاه میداند که هرگاه بنشیند
رکوع و سجود را ایما میکند میتواند کرد تمام اگر بایستد نشستن
جهت رکوع و سجود ممکن نخواهد شد پس اولی اختیار کرده

قیام

قیام است و اگر از قیام تمام عاجز شود حتی تکیه کردن و کج
ایستادن نشسته نماز میکند و اگر نشسته نمیتواند حتی با
تکیه کردن بپهلوی راست میخوابد و اگر بپهلوی راست نمی
میسر نباشد بپهلوی چپ میخوابد و قبله اش در این وقت
آنست که رویش بقبله باشد و سر و پاها بجانب مغرب و مشرق
و اگر از هر دو پهلو عاجز باشد به پشت میخوابد و پاهای
خود را بجانب قبله دراز میکند مانند قبله وقت احتضار
در این صورتها واجب در رکوع و سجود اشاره میکند پس اگر
متمکن باشد بلکه اگر تواند موضع سجود را بالا آورد و بلند کرده
که سجده بر چیزی که بر آن سجده جایز است کند بکند و اگر اشاره
بسر نیز متمکن نباشد بچشم خود اشاره بسجود
باشد از اشاره رکوعش و سنت است برای کسیکه نشسته نماز
میکند آنکه تربع بنشیند در حال قرائت یعنی آنکه ساقهای پا را
نصف کند و آنکه در وقت رکوع تا کند یعنی پاهای خود در زیر
خود فرش نماید و بر سرینهای پاهای خود بنشیند و در حال تشهد

ترک کند نخوانیم در صحت تشهد مذکور معتبر و اقسام تعلّما

چهارم قرائت و کیفیات چند و سوره در نافله

چهارم در قرائت است و متعین است که حمد و سوره
بخواند در هر نماز دو رکعتی اگرچه نافله باشد لیکن سوره
در نافله مستحب است اتفاقاً و همچنین حمد و سوره در دو رکعت
اول نماز سه رکعتی و چهار رکعتی متعین است و صحیح نیست نماز
هرگاه اخلال به حمد و سوره کند دانسته تا حرفی و حتی اگر
چه یک حرفی از آنها باشد حتی تشدیدی و همچنین اعراب
اگرچه حرکت تغییر نیابد و همچنین اگر ترتیب آیات یا کلمات
یا حروف را تغییر دهد و همچنین اخلال به بسم الله نکند
حکم ندارد اما هرگاه قرائت ترک کند حمد و سوره یا چیزی از آنها
نادانسته تا رکوع بعد نماز درست است و چیزی بر او نیست زیرا که
قرائت رکن نیست بنابر اشهر اقوال و اگر حمد و سوره را نداند
و نتواند یاد گرفت یا وقت تنگ باشد اکتفا کند بیک کلمه
اگر ممکن باشد یا بخواند از هر جای قرآن اگر تواند یا به همراه کسی
بخواند اگر باید و اگر هیچ بهم نرسد بخواند از حمد و سوره

هر چند که میداند اگرچه تکرار کند یا از آنچه بداند باشد و بعضی گفته‌اند با
اینچه شرعی مذکور میشود بخواند و واجب است مراعات ترتیب
میان بدل و مبدل منه پس اگر از اول حمد مثلاً چیزی میداند
اول بدل را بخواند بعد از آن بدل باقی را و اگر از آخر میداند اول
بدل را بخواند آنگاه از قرائت و ظاهر که میداند بخواند و
اگر از وسط میداند بدل اول را و آخر را در اول و بعد
و آن وسطی که میداند در موضع خود بخواند و واجب است
او را که تعلیم بکند هر قدر که معتبر باشد و اگر تمام عاجز باشد
از حمد و سوره بعضی گفته‌اند آنچه معتبر باشد از سایر مواضع
قرآن بخواند و اگر چه بلند باشد و بعضی گفته‌اند باید به اندازه
هیچ از قرآن مستحب نیست بلکه به قدر آیات بلکه باید بگوید
شماره حروف تسبیح خدا تعالی و تکبیر و تهلیل گفته اینها که
گفتیم در حمد بود اما سوره پس ساقط میشود در صورت
عاجز بودن از آن و کسیکه گنگ باشد حکم گنگ باشد
بیلا زبان حرکت دادن قرائت و دل [illegible] بیان می باید کرد

اشاره میکند و جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب
داشته باشد در نماز فریضه و نه سوره که وقت نماز
بسبب خواندن آن بیرون رود بلکه اکتفا کند بسوره که وقت
وسعت داشته باشد حتی اگر بداند که وقت تنگ است
از خواندن هر سوره که باشد سوره را ترک کند اما حمد
سیم و چهارم از نماز رباعیه مشغول است بآنچه در دو اول
میخواند که معین نیست که حمد و سوره را بخواند بلکه
عوض آنها میان خواندن تسبیحات اربع یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه اگرچه در
دو رکعت اول قرائت را فراموش کرده باشد و شیخ علیه الرحمه
در استبصار حمد را متعین داشته و اکثر این قول چه شاذ است
لیکن احوط است حمد بخواند زیرا که در شبه اختلاف بجنب فتوی
و حدیث و در غیر این صورت همیشه در دو رکعت آخر از
چهار رکعتی و در رکعت سیم از سه رکعتی نماز یومیه تسبیحات
افضل از حمد است بنابر اصح اقوال و قرائت جهری در نماز صبح

تتمه آن و افضل بودن تسبیحات



و در دو رکعت اول از مغرب و عشا و اخفات در باقی از نمازهای
پنجگانه و اقل جهر آنست که جوهر صدا را کسیکه نزدیک باشد
و گوش صحیح داشته باشد بشنود و اکثر آنست که بحد بلندی
مفرط نرسد و اقل اخفات آنست که خود آن را خواند بشنود
و [illegible] گوش صحیح باشد و ما نعی خارجی نیز نباشد مثل [illegible]
[illegible] ومثال ذلک هر گاه گوش [illegible] مانع
دیگر باشد تقدیر میکنند که اگر گوش [illegible] داشت [illegible]
خلاف [illegible] و اکثر آنست که بجهر و اقل جهر نرسد
و بین جهر و اخفات واجب نیست و [illegible] و اگر جاهل
که در [illegible] که مرد نامحرم صدای او را
نشنود [illegible] اخفات کند و احوط [illegible] اخفات [illegible]
خود اخفات [illegible] و سنتهای قرائت [illegible] استعاذه [illegible]
بالله من الشیطان الرجیم در دو رکعت اول پیش از قرائت [illegible]
اگرچه نماز جهریه باشد [illegible] بسم الله است
در نماز اخفاتیه [illegible] فاتحه و سوره امام در جهریه بلند گفتن

سنتهای قرائت
تتمه آن و استحباب اعوذ
بالله گفتن

تسبیح الله بنحو واجب است و اما تعلم بترتیل قرائت است و حفظ
وقوف و اداء حروف و خواندن سوره جمعه در رکعت اول
از ظهر و عصر و نماز جمعه و منافقین در رکعت دوم ایشان
و واجب نیست اما این دو سوره در هیچ یک و سنت است
جهر در نماز ظهر جمعه شب و اخفات در نماز ظهر روز و سنت
امام را شنوانیدن اذکاری که اخفات در آن واجب باشد
مطلقا و مکروه است بر سنت در نماز و شهادتین و ملائکه
حواست کی کنند در خر چند بلکه در اثنای نماز مطلقا و
بالا مکروه شود نماز این و یکی با آنکه والضحی و الم نشرح هر دو یک سوره است
و هم چنین فیل و لایلاف یکی است که اکتفا از اینها بی
رفتن نماید در نماز و احوط آن است که بعلم تمام سوره
ترک نکنند و اولی احتیاط تر آنکه چیزی از اینها در نماز
نخوانند و اگر در نماز سوره سجده واجب را بخوانند
جایز است و واجب است که سجده کنند در اثنای سجده را انگاه
برخیزند و باقی سوره را بخوانند هرگاه باقی داشته باشد

وحمدرا

پنجم رکوع با کیفیات

و حمد را اعاده نمی‌کنند و اگر سجده در آخر سوره باشد حمد
بر خیزد سنت است که حمد را اعاده کنند تا رکوع از قرائت
باشد که بعضی گفته‌اند که مکروه است با این تا به نخواند و سنت
این قول واضح نیست لیکن احوط است پنجم رکوع است و او
واجب است در هر رکعتی از نمازها واجب و سنت یکمرتبه
در صلوة آیات مثل کسوف و خسوف و غیره که در هر رکعت
از آن پنج رکوع است و رکوع رکن است در نماز یعنی اگر
نماز بی بود آن مطلقا و اگرچه در رکعت اخیره نماز احتیاط
باشد سهوا و هم چنین است زیادتی آن اگرچه سهوا
باشد و واجب است در رکوع چند چیز اول خم شدن بنحوی
کرد که کف دست او طا الاحوط با سرهای انگشتان علی
به دو سرها نود رسانند اگرچه دست بر زانو نگذارد چنین و واجب
نیست و احوط است قصد رکوع پس اگر خم سجود را یا غیر
داشته چیزی مثلا یا غیر آن بجوید که قصد رکوع بجهت
خود نداشته باشد انگاه رکوع با قصد کند رکوع زیاد

نکرده خواهد بود بنابر قول اول و اگر عاجز باشد از ختم شدن
بقدر دیگر واجب است که اکتفا میکند بر آنچه دیگر ممکن باشد و اگر
ممکن نباشد او را ختم شده اگرچه با آنکه کردن بر چیزی باشد
اشاره میکند به رحوع اگر ممکن نباشد و اگر نه پس به رجوع خود
اشاره میکند هشتم طمانینه یعنی سکون و آرام گرفتن تا آنکه
هر عضوی بقرارگاه خود باز گردد به قدر گفتن ذکر واجب
نهم ذکر و آن یک تسبیح بزرگ است که صورت آن سبحان
ربی العظیم وبحمده است و اما تسبیح کوچک یعنی سبحان الله سبحان الله
سبحان الله و اگر سه مرتبه از یک تسبیح و تحت باعوان باشد کافی
یک تسبیح کوچک که یکبار سبحان الله باشد و سه مرتبه است
که مردم در رکوع و سجود تسبیح باید و بعضی گفته‌اند که مطلق
ذکر کافی است خواه تسبیح باشد و خواه غیر آن و این قول
قوت دارد اگرچه عمل نکردن از تسبیح اولیست لیکن باید
اما ذکر به جای تسبیح کند مقدار سه تسبیح واجب باشد [illegible]
دهم رفع راس از رکوع طمانینه است یعنی آرام گرفتن

درحال

درحال راست شدن از رکوع و فرق نیست میان نماز فریضه
و نافله پس آنکه یعنی بدنافله سهل انگاری میکند و رفع
راس را از رکوع و سجود درست نمیکنند با آنکه میدانند رفع
لازم میکند نماز ایشان باطل و زحمت ایشان ضایع است یکم
از خیر و تضییع نماز کرده خواهد بود و سنت است
تکبیر بجهت رکوع پیش از شروع بجهت خم شدن در رکوع و بلند
کردن دست چنانکه در تکبیرة الاحرام گفته شد و بعد از آنکه
دست‌ها را فرود آورده برکوع رود دوم سنت است آنکه
یکبار دو دست را بر دو سر زانو نهد در حال رکوع و اگر آن
با آنکه اول دست راست را بگذارد و انگاه دست چپ را و انگشتان
دست‌ها گشاده باشد و زانوها را بعقب مایل کرداند و پشت خود را
راست کند بنحوی که اگر قطره آب بریزد در آن بر پشت خود بماند و
غایت راست بودن سطح پشت او و گردن را کشیده [illegible]
[illegible] باشد که [illegible]
[illegible]

بقدر شبری فاصله باشد و بیش از تسبیح دعای رکوع که از ائمه
علیهم السلام ماثور است بخوانند و سنت است سبحان ربی العظیم و بحمده
زیاده از آن هفت مرتبه بلکه تا انتها کند که سنت کنجانیش داده است
باشد ربنا لک الحمد بشنود بگوید و بعد از آنکه راست شود سمع الله
لمن حمده بگوید و بعد از آن دعای ماثوره بخوانند و مستحب است
که بکوشد است رکوع کرده در حالتی که دستها را بر روحت
او باشد سجود است و واجب است در هر رکعتی از فرض تا نافله
دو سجده و هر دو با هم رکن نمازند باطل میشود نماز به ترک
هر دو و اگرچه متعمدا که خواه جاهلا در کیفیت و سهوا باشد
و باطل نمیشود نماز به ترک یکی و نه زیادتی یکی سهوا اگرچه
در دو رکعت اول باشد و واجبات سجود هفت است اول
سجود بر هفت عضو که پیشانی و دو کف دست و دو سر زانو
و دو انگشت بزرگ پا باشد و کافی است از همه اینها مسمی پیشانی
اکثر فقها در ادای موضع سجود درسد که مسمی بحلی ابن کیلی الخ
دو پیشانی بلکه در همه اعضای سجود از آنست که مقلد در هر موضع

ششم سجود با کیفیات

سجود رسد دوم گذاشتن پیشانی بر آنچه سجده بر
آن جایز باشد چنانچه در بحث مکان گفته شد سیم آنکه موضع سجود
پیشانی بلکه همه اعضای سجود علی الاحوط بلندتر نباشد از
ایستادنگاه زیاده از قدر یک خشت و جایز است بلندتر بودن
تا یک خشت و احوط مساوی بودن است و مجوزیت بودن
موضع سجود مثل بلندتر بودن است و انسب آنکه احوطست
اگرچه پست تر بودن موضع سجود از ایستادنگاه مجد بکاه
اما اسم سجود بر آن صادق باشد و عادت بیرون بوده و فعل بجای
آوردن آن بگوید و هر گاه پیشانی بر موضعی افتد که بلندتر
زیاده از قدر جایز باشد اختیار دارد میان برداشتن و موضع
درست گذاشتن و میان کشیدن بسوی آن لیکن کشیدن احوطست
خصوصا هر گاه جای بلند که اول گذاشته بود چیزی باشد
که سجود بر آن صادق آید و هر گاه پیشانی بر چیزی که سجده
بر آن جایز نیست مثل جامه افتد و مساوی ایستادنگاه بلکه
از یک خشت بلندتر نباشد ... جایز نیست بر دارد

بپیشانی بضاعتی بلکه کشیدن آن بسوی موضعی که جایز است سجود بر او
واجب است واگر متعذر باشد خم شدنی که جهة سجود جبهت
میتواند که تواند خم شود وموضع سجود را بلند کند واگر بلند کردن
متعذر باشد همان خم شدنی که ممکن است بعمل آورد یا بسر اشاره
کند واگر متعذر باشد پس به چشم واگر متعذر باشد بیرون یک
چشم اشاره کند وچونکه سجود بر آن صحیح است در همه صورتها اشاره
کردن به پیشانی کفایه واگر در پیشانی دملی یا چیزی دیگر باشد
که مانع باشد از گذاشتن پیشانی بموضع سجود در این صورت چاه
کوچکی بکند یا چیزی از گل یا چوب باشد بنهاد تا آنکه سالم
از عیب از پیشانی بموضع سجود برسد واگر متعذر باشد اینها
که گفتیم سجده بر یکی از جبینین که دو پهلوی پیشانی باشد کند
واولی آن است که پهلوی راست را باشد واگر میسر نشود پهلوی
چپ را واگر هیچ یک میسر نشود بر زنخدان خود سجده کند واگر
این نیز میسر نشود پس اشاره کند بسر یا چشم چنانکه گذشت
چهارم ذکر است بتفصیلی که در رکوع گذشت مگر آنکه تسبیح کبری در

در اینجا سبحان ربی الاعلی وبحمده است طمأنینه است یعنی آرام گرفتن
بقدر ذکر واجب پنجم رفع راس از سجده ششم آرام گرفتن
عقب سجده اولی نشستن برای سجود تکبیر گفتن است جهة سجده
اولی پیش از آنکه از رفع راس از رکوع سنت است برای سجود
کردن دو دستها را اول بر زمین گذاشتن پیش از زانوها وآنکه
موضع سجود مساوی جای ایستادنگاه باشد بی پستی وبلندی زیاده
خاک گذاشتن بلکه موافق حدیثی شاید بهتر باشد آنکه بر خاک
مهر مثلاً که پیشانی را گذاشته یعنی بر همان مهر گذاشته بکم
مهر عریض باشد که پیشانی وبینی را وسعت داشته باشد
اگر چه تمام آن است که استحباب گذاشتن بینی هم سجود بر آن
صحیح بود بعمل آید بخواه به مهر دیگر باشد یا بحصیر هایا
نحو منسوج آنست که هر چه غذا خوراک نی که موضع سجود
کافی است وسید مرتضی علیه الرحمه نسبت بالانیه یعنی که بر دو بلند
او وهاتف ستر کرده وتنها با احتیاط این چون ملحوظ باشد که مستحق
علی به هر دو قول است پیچیدن باینکش مهری باشد که بقلبه چهار انگشت

تتمه آن و جلسه استراحت

باشد و باقی چیزی بر زمین نمانده که بلکه باقی چیزی نیز بر زمین نهیم
علیه السجود مانند کرم بر خواهد بود و قول شاذی هست که
سجود بر چیزی نیز واجب است و این قول ضعیف است و نیز سنت است
اینکه دعا بخواند پیش از ذکر سجود بدعائی که از ائمه علیهم السلام
ماثور است یا غیر آن و زیاده بر یک تسبیح بزرگ گفتن یا
هفت نوبت یا اینقدر که سینه وسعت آن داشته باشد و سه
تکبیر گفتن یکی جهت رفع راس از سجده اول بعد از آنکه راست
نشده باشد دویم جهت بر زمین رفتن بسجده ثانی سیم
جهت رفع راس از آن سجده چنانکه گفتیم و دعا خواندن میان
دو سجده بماثور که استغفر الله ربی و اتوب الیه است
و تورک نشستن چنانکه در تشهد مذکور میشود و آرام گرفتن
بعد از رفع راس از سجده دویم پیش از آنکه بر خیزد بنشیند و این جلسه
استراحت گویند و در حدیث وارد شده که آن از توقیر نمازات
و ترک آن از جفاست و بعضی آن را واجب دانسته اند پس ترک نکردن
اولی و احوط و اولی است و نیز سنت است دعا در وقت بر خواستن

بگوید

هشتم تشهد با کیفیات

بگوید و بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد و اگر چه سنتی
در حالی که تکبیر بر سجود خود کند و اول را و ضلعی چند
بر دارد هشتم تشهد است و آن واجب است در هر نمازی یکبار
بجا در سه رکعتی و چهار رکعتی دو بار و واجب است در آن
نشستن بعد از تشهد و خواندن ذکر تشهد و اختلاف هست
در اینکه آن مقدار کافی است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و اکثر بر آنند که وحده لا شریک
له و عبده واجب نیست و شاید که این قول اظهر باشد
لیکن اولی احوط است و سنتهای تشهد آنست که تورک کند
یا اینکه بر ران چپ نشیند و پایها را از زیر خود بیرون آورد
و پشت پای راست بر بطن پای چپ گذارد و پشت پای چپ
بر زمین گذارد و مقعد خود را بر زمین چسباند و دعا خواند
ماثور پیش از تشهد واجب که چنانچه الحمد لله باشد و بعد از
تشهد واجب که چنانچه تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته

باشتم سلام با کیفیات

ششم سلام است و آن واجب است بعد از تشهد آخر که جزو آخر
نماز است و صورت آن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
و السلام علیکم است و احوط آن است که و رحمة الله و برکاته
نیز زیاده کند و اختیار دارد میان این دو صیغه هر یک
که ابتدا کند او دیگری سنت خواهد بود و احتیاط آن است
که هر دو را بگوید به ترتیب مذکور و بهتر آن است که سلام بر
نبی هم را نیز پیش از این دو صیغه بگوید و ترک نکند یعنی
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و سنتهای

ایضا سنتهای نماز

نماز زیاده بر آنچه گذشت پنج است اول هفت تکبیر در اول
نماز گفتن که یکی از آنها تکبیرة الاحرام است پس شش تکبیر
سنت خواهد بود و سه دعا در میان آنها خواندن و آن
موافق حدیث صحیح آن است که سه تکبیر بگوید اللهم انت الملک
الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی
ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت و آنگاه دو تکبیر بگوید
پس بگوید لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس

الیک و المهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک
و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت آنگاه دو
تکبیر بگوید که هفت تمام شود پس بگوید وجهت وجهی
للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفا
مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای
و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من
المسلمین و کمتر از هفت مرتبه تکبیر پنج تکبیر است و کمتر از آن
سه تکبیر است و تکبیر از اینها یک گفتن بدون دعا کافی است
و کفایت کند که آن هفت تکبیر هر یک را که خواهد جهت تکبیرة
الاحرام معتبر کند اگر چه فقها تعیین کردن بهتر است

تتمه اذان و قنوت

دوم قنوت است در هر رکعت دوم هر نمازی خواه جهریه
و خواه سریه سنت مستحب است و در نماز جهریه تاکید بیشتر است
بلکه بعضی در جهریه بلکه در هر نماز واجب دانسته اند پس
ترک نکردن احوط و اولی است و وقت آن پیش از رکوع است
از هر نمازی مگر نماز جمعه دو قنوت دارد یکی اول پیش از رکوع

و دعا و گفتن در تیم بعد از رکوع و اگر کسی قنوت را فراموش کند
پیش از رکوع قضا کند بعد از رکوع اگر بجا آوردن نیابد و اگر
بجا آوردن نیابد تا بعد از سجود قضا کند بعد از نماز و اگر
بجا آورد بنا و رود تا از جای خود برخیزد قضا میکند بعد از
که بهره ور رو بقبله آنکه نظر کند در حال قیام بموضع سجود
باشد و در وقت قنوت بته دستها بنا بر مشهور و در رکوع
میان دو پای و در سجود بموضع بینی خود و در وقت تشهد و
نشستن میان دو سجده بکنار خود باشد **سیم** گذاشتن دو دست
در حال ایستادن بر رو نهای خود برابر سرها بنا بر زانوها و در
قنوت دستها گشودن بنحوی که ته دستها بسوی آسمان
و نیز دستها برابر روی و در وقت رکوع بر سر زانوها
و در وقت سجود برابر دو گوش و در وقت تشهد بر دو ران باشد
انگشتان بر یکدیگر چسبیده باشد بنا بر مشهور **چهارم**
تعقیب است بعد از نماز برای دعا و سؤال کردن از خدا
و ثواب عظیم دارد و بهره دنیا میتوان شد و ابتدا ادعیه

مرویست

حیث باید که دست بر دو زانو گذارند
و در دو ران قبله کردن و اینها
سخن نگفتن و غیره

معصومین به نقل شده بسیار است و از جمله آنها و حصری
نماز الله اکبر بعد از تعقیب تسبیح حضرت فاطمه زهراست
که وارد شده است که عبادت نشده خدای تعالی بعبادتی
پنجم به چیزهائی که باید در نماز ترک کرده شود آنکه
قطع میکند نماز را هر چه طهارت را باطل میکند اما در حدث
اگر چه سهواً صادر شده باشد و همچنین تعاد قبله کردن
تمام بدن هر چند سهواً باشد و نه نسیاناً تا که باطل میکند
و همچنین هر گاه گمان کند که نمازش تمام شده و سخن گوید
نیز باطل نمیشود و در یک حرف مثلا گو و قف کلا میکند
صحیح باشد علی الاولی و هم سخن که معنی بدهد حرف با حرف
از ابتدا قراءت و دعا و ذکر نباشد هر چند آن دو حرف
لیکن باطل کردن در وقتیکه عمداً باشد نه سهواً
و نه نسیاناً تا که باطل نمیکند و همچنین هر گاه گمان کند که نمازش
تمام شده و سخن گوید نیز باطل نمیشود و در یک حرف
مثل فی و کلا که اول را برچیده فرموده باشد عکسا

و مانع بودن او از صحت نماز احوط است حصر مکا در شش
دو بیم از این دو شش و هم چنین خنده قهقهه نماز را
باطل میکند عمداً نه سهواً اما هرگاه خنده بر او غالب
شود و ضبط خود نتواند کرد و قهقهه کند داخل خنده
سهواً نیست و نماز باطل میشود اما تبسم که بغیر صدا یعنی
خنده کنند نماز را باطل نمیکند و اشکال در این است که با هر خنده
صدا داری قهقهه است یا آنکه مد عی و ترجیع هم داشته
باشد چنانکه در لفظ قهقهه مشعر است در کتاب بعضی از لغت
گفته که اول مراد اصحاب ماست و این احوط است و هم چنین
باطل میکند نماز را بلا خلاف فعل کثیری که عمداً باشد
و بعضی ما یسمی از افعال نماز و سهواً باطل نمیکند بلا
خلاف هرگاه صورت نماز محو شود یا آنکه بحد عیب برسد که
دیگر نگویند که این کس در نماز نیست بلکه بعضی گفته اند که ظاهر
اصحاب این است که فعل کثیر سهواً اگر چه صورت نماز محو نکند
مبطل نیست و این نتواند بود زیرا که بعضی منع از فعل کثیر

و باطل

و باطل شدن نماز از آن واجب است و بلکه ظاهر احادیث
صحیحه و عنوان جایز بودن و فعلهای چند بسیار که در عرف
و عادت کثیر شمرده میشود پس سزاوار است اکتفا کردن
در ابطال فعل با نقل دی که اجماع شده باشد و مبطل بودن
آن و آنچه صورت نماز محو کند مبطلیت آن اجماعی است و فعل
کثیری که صورت نماز را محو کند جایز است کردن اگر چه عمداً
باشد هر چند ترک آن احتمال باطل کردن نماز دارد احوط و اولی
و هم چنین باطل میکند نماز را گریه کردن جهت امور دنیا
عمداً بلا خلاف و در سهواً اختلاف است و ظاهر بعضی باطل کردن
سهواً نیست و دور نیست اگر چه احوط در بعضی صور تمام کردن
نماز است آنگاه اعاده کردن و در باطل بودن نماز بگذاشتن
دست راست بر دست چپ چنانکه سنیان میکنند در حال
اختیار و اظهر آن است که باطل میکند عمداً نه سهواً و نه در حال
ضرورت مثل تقیه و نحو آن و کذا گذاشتن دست چپ بر دست راست
عیبی ندارد با آنکه احوط است قطع نماز فریضه بکن برای صورتی

شتم ان و قطع نماز فریضه
و خوردن و آشامیدن
و تا فله سیدن
در نماز

مثل او دوست و ملتی فرضی مادر و افتادن طفل و نحو ذلك كه
قطع نماز درین صورت جایز است بلکه گاهی میشود و نماز نافله
جایز است قطع کردن هر چند اختیار باشد لیکن با کراهت و غیر
اینها که مذکور شد نماز را قطع نمیکنند و بعضی گفته اند خوردن
و آشامیدن نماز نافله را قطع نمیکند بلکه ادعای اجماع نموده اند بر
مطلب مذکور پس اگر اجماع تمام باشد خوب و الا احوط آن است
که اگر فعل کثیری عمداً لازم آید قطع نماز میشود و الا فلا و آن
اولی نیست و در کتاب منتهی ادعای اجماع کرده بر اینکه خوردن
و آشامیدن سهواً و هم چنین عمل [illegible] جنین [illegible] که میان
دندانها باشد با [illegible] شکوی [illegible] که آب شود
در فرو بردن نماز باطل نمیشود و هر جا که نماز [illegible] و آشامیدن
باطل باشد [illegible] میان [illegible] و حافظ [illegible] نماز [illegible]
که [illegible] قصد روزه [illegible] باشد و تشنه شود و آب [illegible]
رو [illegible] دو سه گام باشد که جایز است [illegible]
و آشامیدن [illegible] نماز با [illegible] جمیع [illegible]

تتمه ان و [illegible] جمیع و [illegible]

تتمه ان و خمیازه و چینیات [illegible]
ورد سلام و [illegible] عطسه [illegible]
[illegible] دعا نمودن

و شبیه به [illegible] و اشبه جواز با کراهت است
شده [illegible] حرام بودن و منع [illegible] مختص [illegible] است
پس نماز [illegible] چنانکه جمعی تصریح کرده اند و
مکروه ها در نماز التفات کردن به پهلو و چشم به جانب آسمان
کراهت شدید دارد و بعضی حرام دانسته اند و هم چنین [illegible]
تثاؤب یعنی خمیازه [illegible] که خمیازه [illegible]
کردن [illegible] اعضای خود [illegible] موضع سجود و آب
دهان [illegible] خصوصاً به جانب قبله و [illegible]
خود و [illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] نماز [illegible] خشوع و اقبال نماز باز دارد
[illegible] پوشیده [illegible] و جایز است [illegible] بلکه
سنت است که هر گاه [illegible] مومن باشد بمثل [illegible]
و احوط ترک است [illegible] و نحو [illegible]
صلوة [illegible] جایز است و [illegible] سلام [illegible]
[illegible] بلکه واجب است لیکن

مثل سلام و این رد کند هرگاه یکی از چهار صیغه سلام باشد
اعنی سلام علیکم و سلام علیک بی الف و لام با ایشان جواب
باید گفتن بلفظ سلام باشد چون سلام علیکم بما صبرتم
فنعم عقبی الدار یا سلام قولا من رب رحیم یا مانند اینها
و واجب است که رد سلام را بانکس شنواند تحقیقا یا تقدیرا
چنانکه در غیر نماز نیز چنین است و جایز است دعا کردن
در همه احوال نماز خواه ایستاده و خواه نشسته و در رکوع
و سجود و در تشهد بخیر نه عنوان بانکه سوال کند از خدا تعالی
چیزی مباحی جهت مباحی نه چیزی حرام که نماز باطل میشود
با علم داشتن بحرام بودن آن اجماعا و با علم نداشتن بنا
بر احوط و اولی بلکه شاید اقوا باشد و فرقی نیست میان
علم نداشتن و بحرام بودن آنچه طلب میکند یا بحرام بودن
دعا برای چیزی حرام و شکیات و سهویات و بعضی دیگر
و متعلقات نماز بعد از ذکر بقیه صلوات انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد — در بیان نمازهاست که واجب

تتمه از وجوب شنوانیدن رد سلام و در غیر نماز هم وجوب و دعا در نماز و در بیان

تتمه و نه چیز حرام سوال کند

در بیان نمازها که واجب و سنت است

وسنت

و سنت میباشد و از جمله نمازهای واجب نماز جمعه
بشرایط آینده و آن دو رکعت است مثل نماز صبح و ساقط میشود
بان ظهر و وقتش بنا بر مشهور از اول ظهر تا آنکه سایه
هر چیزی مثل آن شود و در این تامل است و احوط پیشی
دستی کردن بآن است نزد تحقق شدن ظهر و ساقط میشود
بفوت شدن وقت و فرض بتمام ظهر متعین میشود و اگر امام
خطبهها را ادا نماید نماز را ادا کار است و هم چنین ادراک کند
با امام رکوع را تنها اگرچه اول رکعت مقدم باشد و ادراک نماز
جمعه با ادراک امام در حال رکوع میشود بنا بر اشهر اقوا
و در این فصل چند بحث است — در شرط نماز جمعه
و آن پنج چیز است اول بودن امام معصوم علیه السلام است
یا کسیکه امام علیه السلام او را نصب کرده باشد باجماع علما
ما که بحد تواتر نقل شده لیکن خلاف در آنست که حضور
امام یا کسیکه او را نصب کرده باشد شرط صحت نماز جمعه است
یا آنکه بعد از این شرط شروع نیست یا آنکه شرط واجب عینی

نماز جمعه است

در شرط نماز جمعه و آن پنج چیز است

شرطست بانکه چون این شرط نباشد معین نیست جمعه
عینی بلکه مکلف مختار داشته باشد در انکه نماز جمعه
کند یا نماز ظهر اکثر برین قول ثانی اند یعنی واجب تخییری
میباشد وافضل از نماز ظهر میباشد ودلیلی هنوز ظاهر
نشده جمعی باول قایلند یعنی مشروع نبودن وحرام بودن
جمعه فی الایام یا آنکه امام او را نصب کرده باشد مثل سید
مرتضی رحمه الله وابن ادریس وسلار وجمعی از علمای متاخرین
واین قول احوطست کو فقیه جامع الشرایط فتوی باشد زیرا
که کافی بودن ظهر درینوقت اجماعیست بنا بر انکه واجب بودن
جمعه بوجوب عینی ضعیفست وقول ثالث حادثی جو گمان
بعید است واما آنکه بنا بر قولی پنج نفرو بنا بر قولی
هفت نفرست وجمع میان هر دو بانکه پنج در تخییری
وهفت در عینی باشد وجه قویست وامام از جمله عدد
حساب میشود در خطبه است و واجبست در اول
حمد خدا واحوط آنست که بلفظ الحمد لله باشد وصلواة

فرستادن

فرستادن بر رسول وآل او وصلواة الله وسلامه علیهم اجمعین
وبعضی صلواة را واجب نمیدانسته اند وثنا گفتن بر خدا بانچه
او سبحانه سزاوارست و وصیت کردن به پرهیزگاری وکافی
در اینکه بکوید اتقوا الله فاطیعوه وامثال آن وخواندن
سوره کوچکی و واجبست در خطبه دویم حمد خدای سبحانه
وصلواة بر نبی وآل او وبر ائمه مسلمین وبنا بر احوط استغفار
نمودن جهت مؤمنین ومؤمنات و وعظ وقرائت و واجبست
تقدیم دو خطبه بر نماز و ترتیب میان چیزهای مذکور
چنانکه گفته شد وعربی بودن دو خطبه مگر هرگاه عدد کم
از علم جمعه عربی ندانسته نفهمند وممکن نباشد ایشان را یاد
گرفتن پس بغیر عربی میباشد وبعضی احتمال داده اند ساقط
شدن جمعه را واحد اینوقت از اصل وبعضی واجبست اینکه
خطیب ایستاده باشد با قدرت وجایز است نشسته بلکه
و واجبست غیبت نایب کردن با اشکالی ودر واجب بودن
فاصله میان دو خطبه بنشستن اشکالست واحوط بلکه اقوی

وجوب دارد ولی ساکت بودن در وقت خواندن واجب نبوده باشد
بعد خواندن سوره توحید و شرط است در خطبتین طهارت
از حدث و خبث بنا بر احوط و احوط آنست که خطبه را عربی ادا و ظهر
شدن نخوانند و سنت است آنکه خطیب بلیغ و محافظت کننده
بر اوقات نماز و با عمامه و ردا باشد و تکیه بر عصا یا عدی باشد و
اعتماد کند در حال خطبه بر چیزی مثل شمشیر یا کمان یا عصا
با خواندن و سلام کند بر مردم اول و بنشیند پیش از خطبه
بر ... و جاست از نشستن در بالا درجه که بروان و اینچه
برای خطبه خواندن آنکه خطبه را ملتفت میخوانند
جماعت شرط صحیح نیست جمعه فرادی و احوط آنست که امام
نیت کند   آنکه شاید در نماز جمعه کمتر از یک فرسخ
نباشد   در بیان کسیکه حضور نماز جماعت بر او واجب
است هر مکلف آزاد صحیح از مرض و لنگ و کور و هم که
پیر عاجز نباشد و مسافر نباشد و دور از جمعه بدو فرسخ
بازیاده ... نباشد واگر حاضر شوند یکی از اینها که ...

شروط بر ایشان نیست حتی شده و مسافر واجب خواهد بود و ...
بنا بر اشهر ظهر سوای طفل و دیوانه وزن که بر ایشان بعد از حضور
نیز واجب نیست بلی نیز اجابر و کافی از ظهر خواهد بود
در احکام متفرقه و در آن چند مسئله است   هر گاه ...
در سفر جمعه و اینکس حاضر باشد و شرایط وجوب جمعی در او
جمع باشد حرام خواهد بود بر او پیش از نماز جمعه سفری که
مکان نماز جمعه باشد که احوط است که ... آن ... کند
و مکروه است در صبح جمعه بلی ... که ...
ما ... را گوش دادن خطبه ترجیح و بعضی گفته اند که ...
و شاید ... ظهر باشد و کسیکه گوش دادن را واجب میدانند
حرف زدن ایشان را حرام میدانند و کسیکه مستحب میدانند مکروه
لیکن این واجب حرام که در دین ... باشد ...
خطبه و نماز ... با طل نمیشود
اذان ثانی جمعه بدعت است و آن اذان در وقتی ...
بعد از اذان دیگر که در وقت واقع شده باشد خواه پیش ...

وگاهی از اقامه و اذان ثالث نهی نیز نموده بجهت آنکه نبی صلی الله
علیه و آله قرار داده جهت هر نماز یک اذان و اقامه پس اذان
ثانی نسبت باذان و اقامه ثالث خواهد بود چنانچه از بعضی از
علما نقل شده و بعضی گفته اند که احتمال این میکنند که فرقی نباشد
از تتبع اذان ثانی میان آنکه قصد شرعیت اذان کند یا نه چنانکه
مقتضای اطلاق نص و فتوی است لیکن بعضی از ادله مقتضای
مخصوص بودن منع بقصد شرعیت میکند که هرگاه قصد تشریع
خواهد بود یعنی داخل کردن چیزی را که در شرع هرگاه بقصد
ذکر باشد لیکن ترک آن بهتر بلکه احوط و اولی است
فصل
حرام است بیع از ندای جمعه بر کسیکه واجب باشد بر او و غیر او
نسبت به جمعه و احوط امتناع است از بیع محض دخول وقت اگر
چه ندا نکنند هر چند قول بخصوص بودن منع بما بعد ندا ارجح
باشد بلکه نا استکشتن شاید ظاهر باشد و هرگاه یکی از متبایعین
جمعه واجب و آن دیگر را واجب نباشد اختلاف است که جهت
آنکه بر او واجب نیست از متبایعین حرام خواهد بود یا نه الحجو

حرام بود نسبت بر او نیز هرگاه باعث اعانه بر گناه باشد و احوط
آن است که نسبت باو معامله و منافات نمی بیع بلکه هر شغلی را بعد از وقت
ترک کنند خصوصا هرگاه علم حاصل باشد به مشغول شدن ایشان به
چیزی از نماز جمعه و سنت است در روز جمعه زیاده غسل که
کشتن نافله به بیست رکعت که از هر روز چهار رکعت زیاده است
بنابر اینکه ظهر و فرقی نیست در این زیاده نماز جمعه کرده یا نماز ظهر
کرده و بهتر آن است که تمام در رکعت پیش از ظهر باشد و سنت است
که شش رکعت را در اول بلند شدن آفتاب و شش رکعت نزد
بلند شدن آن و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت نزد
محقق شدن ظهر بیش از اذان یا بعد از آن که اختلاف است بعمل آورد
و نیز سنت است در روز جمعه تحسین سر کسیرا که عادت
باین داشته باشد و ناخن چیدن یا تراشیدن آن اگر نچسبیده
چیده باشد و کوتاه کردن شارب و بیرون کردن موی محل
با کشیدن و مالیدن بوی خوش و پوشیدن جامه خوب و تا کنون
او را پوشیده و دعا خوانده پیاده رفتن به نماز و غیر آن نزد تحقق شده

تتمه ان وجهر و اخفات

بسوی مسجد و سنت است جهر در نماز جمعه و نماز عیدین بنا
بر آنچه مشهور گردید و اخفات در ظهر و عصر است حضور جماعت هر گاه فوت
شود و آنکه نماز را در مسجد کند و اگر چه جمعه گذارد بنا شد

نماز عیدین است و کیفیت آن

نماز عیدین واجبست که عید فطر و عید قربان
باشد و آن واجب عینی است بشرایطی که در واجب بودن
عینی جمعه معتبر است جز خطبه بنابر اقوی و از ظاهر کلام
بعضی استفاده میشود اجماع بر شرط بودن خطبه میشود و وجوب
نیست نماز عید بر کسیکه جمعه بر او واجب نیست و سنت است
نزد فوت شرایط جماعت و فرادا و لیکن فرادا گردیدن

تتمه با وقت آن

شاید احوط باشد و اول وقت آن میان طلوع آفتاب
تا ظهر است و اگر ظهر شود و ادا نکرده باشد ساقط میشود
و قضا ندارد و آن دو رکعت است هر چند فرادی کند مثل
نماز صبح مگر آنکه در این نماز در رکعت اول پنج تکبیر و در رکعت
دوم چهار تکبیر سوای تکبیر احرام و تکبیر رکوع و بعد
از هر تکبیری دعا از این تکبیر سنت است قنوت خواندن

بدعای مرسوم و میتوان بغیر آن نیز کرد لیکن نیکو باشد
قنوت و سنت است بیرون رفتن جهت نماز عید بسوی صحرا
مگر در مکه که در مسجد الحرام در زیر آسمان کنند و وقت
بیرون رفتن وقت طلوع آفتاب است و سنت است سجده
بر زمین چنانکه در سایر نمازها است لیکن در اینجا تاکید بیشتر
بعمل است و آنکه بگوید موذن الصلوة سه مرتبه و در کتاب
ذکرا از ظاهر اصحاب ما نقل کرده که مقصود باین سه مرتبه
الصلوة اعلام مردم است به بیرون آمدن بسوی نماز پس
مثل اذان خواهد بود که اعلام بوقت میکنند و اولی تأدیه
نقل است که گفته اند که این اعلام داخل شدن در نماز است
پس بمنزله اقامت خواهد بود و ظاهر این است که سنت بر هر دو
عمل نماید چنانکه بعضی گفته اند و سنت است بیرون آمدن
امام پا برهنه با سکینه و وقار و ذکر خدا کند و آنکه عصا
خود بگیرد بیرون آمدن بنماز در عید فطر و بعد از نماز

تتمه ان و افطار

در عید قربان و در عید فطر خرما سنت است و بعضی گفته اند شیرینی

گفته اند و بهتر آن است که بعد عید قربان خورد از گوشت
قربانی از قربانی که خود میکند و نیز سنت است که خورد که عید اول
نماز عید از خمد سورهٔ والشمس بخواند و در دوم هل اتاک
حدیث الغاشیه بنابر قول اقوی چنانچه در وجیز صحیح و در
کافی گفته [illegible] بنابر اجماع روایت کرده و نیز سنت است تکبیر
در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن نماز شام شب
عید و آخر آن نماز عید و بعضی نماز ظهر و عصر روز عید را
نیز یاد کرده اند و باکی نیست باین و در عید قربان بخصه
تکبیر در منا باید عقب پانزده نماز و در غیر آن ده نماز که
اول نماز ظهر روز عید است و بعضی نماز ظهر را نافله نیز
گفته اند و باکی نیست و اگر چه مخصوص بودن بفرض اقرب است
و مشهور در کیفیت تکبیر مذکور چنانکه جمعی گفته اند در عید
فطر چنین است که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله
اکبر علی ما هدانا و له الشکر علی ما اولانا و در عید اضحی بعد هم
چنین لیکن در اینجا بعد علی ما اولانا زیاد میکنند و رزقنا من بهیمة

الانعام

الانعام و احادیث و اقوال در این تکبیرات مختلف اند و این
اختلاف علما مستحباتست چنانکه قول اشهر اقوی [illegible]
و مکروه است بیرون رفتن جهت نماز عید با سلاح مگر برای ضرورت
و اینکه نافله کنند ادا یا قضا پیش از نماز و بعد از آن تا ظهر و بعضی حرام
دانسته اند و احوط آن است که هرگاه نماز عید کنند در بیابان
نافله در وقت مذکور نکنند مگر مسجد پیغمبر که در اینجا پیش از بیرون
رفتن دو رکعت نماز میکنند بنابر مشهور و نیز باید دانست که
خطبه در اینجا بعد از نماز است و گوش دادن بآن واجب نیست

نماز کسوف و خسوف و آیات و در آن [illegible]

نماز کسوف و خسوف و آیات و در آن چند فصل است و کیفیت آن

فصلست بدانکه سبب این نماز گرفتن آفتاب یا ماه
یا زلزله یا خوف است مثل تاریکی و باد سخت و صدای عظیم و
نحو ذلک و ضابطه آن چیزیست که حاصل شود از خوف عظیم جهة
اغلب مردمان و وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن است
تا تمام انجلا بنابر قول اظهر و بعضی شروع در انجلا را آخر
وقت دانسته اند پس احوط آن است که پیش از شروع در انجلا ادا

و وقت نماز زلزله تمام عمر است بنابر مشهور پس همیشه ادا
خواهد بود و احوط شروع کردن بنماز است در ابتدای
زلزله و متعرض نشدن نیت ادا و قضا است و وقت نماز
آیات آن معین نیست که از آیات باشد بنابر قول اقوی که
واجب خواهد بود هرگاه امتداد طول نکشد که وسعت نماز
داشته باشد اگرچه کردن آن بعد مثل زلزله احوط
اولی است و هرگاه در کسوف و خسوف تمام قرص گرفته نشود
و آنکس تاخیر نکرد تا آنکه فوت شود وقت نماز قضا بر او
واجب نیست اگرچه احوط قضا است اما هرگاه علم داشته و در تقصیر
اهمال کرد یا فراموش کرد یا آنکه تمام قرص گرفته بود در هر یک
از این صورت قضا واجب است و اما زلزله پس دانسته که
نماز آن بنابر مشهور همیشه ادا است اما سایر آیات پس
واجب نیست در نماز آنها قضا هرگاه در وقت تاخیر نشده
باشد مشهور آن است که قضای آن واجب و اقوی عدم است
بدانکه نماز کسوف و زلزله و آیات همه دو رکعت است در هر یک پنج

تمام آن و قضا نکردن
آن سایر آیات بشرط



رکوع و دو سجده لیکن نماز جهت هر یک از اینها که باشد بیکی از سه
نوع جایز است اتمام و تبعیض و ملفق از اتمام و تبعیض یعنی
در بعضی از نماز تمام و در بعضی از آن تبعیض اتمام آن است
که نیت میکند و تکبیرة الاحرام میگوید و حمد و یک سوره را
میخواند و برکوع میرود و آنگاه راست میایستد و باز حمد
و سوره میخواند و برکوع میرود و همچنین تا رکوع پنجم
که بگوید سمع الله لمن حمده و دو سجده میکند و آنگاه برمیخیزد و رکعت
دیگر نیز پنج رکوع همچنین میکند و بعد از دو سجده تشهد
میخواند و سلام میدهد و تبعیض نیز بهمین کیفیت است
مگر آنکه یک سوره را به پنج رکوع بعد از تکبیرة الاحرام که
حمد خواند بعضی از سوره را میخواند و برکوع میرود و برمیخیزد راست میشود
و مقدار دیگر میخواند و باز برکوع میرود و راست میشود و مقدار دیگر
دیگر از آن سوره میخواند از جایی که سابق قطع کرده بود و هم
چنین تا پنج رکوع تمام شود و آنگاه دو سجده میکند و برمیخیزد
و حمد میخواند و مقداری از سوره میخواند و برکوع میرود و راست

پیش شود اما اینکه قطع سوره کرده بود قدری دیگر بخواند و رکوع
میکند هم چنین تا این پنج رکوع تمام شود پس دو سجده
و تشهد و سلام را بجا آورد و نوع سیم آنکه هیچ بعض پنج است لکن
اتمام و تبعیض هر دو هست مثل آنکه در یک رکعت تبعیض میکند
یعنی یک را پنج رکوع و در رکعت دیگر پنج سوره را تمام بخواند هر رکوعی
یک سوره یا آنکه در یک رکعت هم اتمام و هم تبعیض میکند مثل
آنکه پیش از رکوع دیگر یک سوره را بر ابعاض میکند لکن باید
دانست که هر سوره نا تمام مانده باشد بعد از راست شدن
از رکوع خواندن حمد ضرور نیست بلکه احوط در غیر صورت
ترک حمد است و سنت که پنج قنوت در اثنای این ده رکوع بجا
بیاورد یعنی بعد از [illegible] است و پیش از رکوع که بجت علی و حنفی
قنوت بخواند نه طاق پس معه رکعت اول دو قنوت میباشد و در
رکعت دویم سه قنوت و آنکه هر رکوعی که راست میشود الله
اکبر بگوید مگر بعد رکوع پنجم و دهم که در این دو موضع بعد از راست
شدن از رکوع سمع الله لمن حمده بگوید و سجده میرود تکبیر

سورهای طولانی بخواند و در رکوع و سجود و قنوت هر یک بقدر
قرائت باشد اگر وسعت داشته باشد و اکثار بقدر آن اینها
کسی که نماز را بوسعت وقت میکند بلکه در صورتی که علم
ندارد بوسعت وقت چنانکه در غالب اماکن در خسوف و کسوف
خصوصی بر قولیکه آخر وقت نماز شروع در نجلی شدن باشد که
در این صورت تطویل نه نیکو نیست بلکه [illegible] وقت شروع با انجلا
خلاصه که در خوف [illegible] که بطول دادن وقت بیرون رفته احوط
ترک طول دادن است بلکه خوف بیرون رفتن وقت بطریق اولی
اگرچه خوف شروع در انجلا باشد هرچند که گفته شد اکثر اخبار
تمام انجلا است بنا بر اظهر لکن احتیاط از اول قول مطلوب است
اولی اختیار مستحب است که اعاده نماز است هر گاه پیش از انجلا
فارغ شود و باید دانست که طول دادن نماز اولی انست که
شرط است تا خوش تعاشق ماموم طول هر گاه بجماعت کنند
چه جماعت در این نماز مستحب است و در اعادت حال ماموم
نیز ملاحظه و ظاهرا اینست که کسوف و خسوف مساوی اند

در مقدار طول داده ولکن در بحث بی هیچ فائده است که اینکه در
کسوف و باقی آیات نیست هر گاه اتفاق افتد یکی از آیات در وقت
فریضه حاضره که یکی از نماز یکجا نباشد اختیار دارد مکلف در
در تقدیم هر یک که خواهد نیست فرق که وقت فریضه حاضره تنگ
نباشد چه هر گاه وقت حاضره تنگ باشد واجب است تقدیم
آن چنان نماز آیات اگر چه وقت نماز آیات نیز تنگ باشد چه فریضه
حاضره اهم است اما هر گاه وقت نماز آیات تنگ باشد و وقت
فریضه حاضره وسیع باشد واجب است تقدیم نماز آیات و هر گاه
وقت هر دو تنگ بوده تقدیم حاضره واجب است و واجب است
قضاء نماز آیات هر گاه تفریط و کوتاهی کرده بوده در آن
و اگر کوتاهی در نماز آیات نکرده بود قولی هست که قضاء نماز
آیات صریح نیست هر چند در نماز حاضره کوتاهی کرده بود هر تا
اگر ملتزم شکی اتفاق افتاد و قول دیگر هست که هر گاه کوتاهی در حاضره
کرده بود قضاء نماز آیات باید بکند اگر چه در آیات کوتاهی
نکرده و حق و جیه آنست که در صورتی که در نماز آیات کوتاهی

نکرده

نکرده ملاحظه کرد که هر گاه با آنکه مبادرت کرد کوتاهی در حاضره بود
باعث تفویت نماز آیات خواهد بود با وجود این کوتاهی در حاضره
کرد قضای نماز آیات بر او واجب خواهد بود و هر گاه چنین
نباشد قضای آیات بر او واجب نیست و هر گاه در نماز کسوف
داخل بکار و سعت نماز حاضره در اثنای نماز کسوف معلوم شد
که وقت حاضره تنگ است نماز کسوف را قطع بکنند و حاضره
مقدم بجا آورد بعد از آن نماز کسوف را از ابتدا که قطع کرده تمام بکند
و اگر کسوف در وقت نافله حاضره باشد واجب است تقدیم نماز
کسوف و نافله اگر چه وقت نافله تنگ باشد و وقت کسوف
وسعت داشته باشد و در حال ضرورت جایز است کردن
نماز آیات در حال سواری و پیاده روی و در حال [illegible]
مدائم هر گاه شک کند در عدد رکوعات این نماز بنا را بر
کمتر بگذارد و تمام بکند مگر آنکه شک در عدد رکوع باعث
شک در رکعت شود مثل آنکه شک کند که پنج رکوع کرده یا
شش [illegible] که اگر پنج باشد هنوز در رکعت اول خواهد بود

واگر نشر نباشد پس بعد تکبیر نیت را کرده و در رکعت دویم خواهد بود
که در این صورت تنگ میان دو رکعت دیگر کشت خواهد بود
و عدد تکبیرات نماز خفی کرد میشود که نشان در عدد از نصف
مطلق و نماز جنازه که چهارم از اعمال واجب است در باب
طهارت بعد مبحث احکام اموات گذشت

نماز های سنت که بسیار

نماز استسقا و کیفیت آن

پس بیان است از جمله نماز استسقاست یعنی طلب آب دادن
از خدای تعالی کردن و آن مستحب است در وقت جدب و در اول
آب نهرها و بارانها نشاندن باران ها و کیفیت آن مثل نماز عید است
در عدد رکعات و قرائت مستحبه و تکبیرات زایده و قنوت
بعد از تکبیر الا آنکه در اینجا قنوت سوال رحمت و طلب
شدن باران خوانده میشود و دعای مخصوصی هم در این باب
بلکه هر چه میسر شود اگر چه بعضی ادعیه است که از اهل بیت
عصمت علیهم السلام روایت شده و ظاهر همی آن است که وقت
این نماز عید است پس بعد آمدن جهت آن در ما بین طلوع
آفتاب تا ظهر است و در کتابی که نسبت این با صحاب داده

بالکه

بالکه از محقق و علامه تصریح نقل شده که وقت معین جهت
این نماز نیست و هر وقت که خواهند جهت این نماز بیرون روند
بلکه در بعض روایت و نذکره ادعای اجماع شده و این قول
اقوی است و اگر چه احوط وقتی است که مذکور شد
و سنت است که بعد از آنکه مردم سه روز روزه بدارند بیرون روند روز دوشنبه
یا جمعه باشد چنانکه گفته اند با قول اختیار روز دوشنبه شود و اگر
میسر نشود پس جمعه را گفته اند و اکتفا بیرون رود
و سنت است که پیاده باشند و سنت است که بیرون رفتن
صحرا جهت این نماز پا برهنه با سکینه و وقار و مطهره
و بعض مردمان پیر خصوصا مشایخ و اطفال و زنان
پیر ... که از مسلمانان باشند نه کفار و همچنین
جدا کردن میان اطفال و مادرهای ایشان که باعث زیادتی
گریه و خشوع شود ... و آنکه نماز را بجماعت کنند و
بیرون ... و سنت است که امام تحویل ردا کند یعنی
از طرف راست بطرف چپ ... بعد از آنکه نماز

کرده باشد و ترمیتی روحها اگاه روبقبله صد تکبیر و جانب
راست صد سبحان الله و جانب چپ صد لا اله الا الله و جانب
پشت صد الحمد لله مکرر بعد بصدای بلند و مردم نیز پیروی امام
کنند و صد گونهائی مذکوره و بلند کردن صداها و خطبه خواند
دو مرتبه بعد از نماز چنانکه در نماز عید قربان است و مبالغه در دعا
و تا در دیگر نماز کردن هرگاه اجابت بتاخیر افتد و از انجمله

نماز ماه مبارک

و اشهر و اظهر آنست که مستحب است در ماه رمضان هزار
رکعت نماز زیاده بر نوافل شبانه روزی و قول اشهر در
کیفیت پخش کردن آن است که نماز کنند در هر شب از شهر اول
و دهه دویم بیست رکعت که بعد از مغرب هشت رکعت و بعد از
عشا دوازده رکعت باشد که در این بیست شب چهارصد رکعت
میشود و در دهه اخر در هر شبی سی رکعت که سیصد میشود و
مجموع هفتصد است و این سی رکعت هشت رکعتش بعد از مغرب و باقی
بعد از عشا است و در شبی که احتمال قدر دارد در هر شبی صد رکعت
بعد از عشا زیاده بر هشتاد رکعتی که در این شب بوده یعنی

بیست رکعت

بیست رکعت که در شب اول از آن سه شب بعمل می‌آید و شصت رکعت
که نقصان از آنکه کم کرده شد دو رکعت تمام میشود و میتوان بجا
چنین است که از بعد عشا دهه که در دو سه شب مذکوره میکنی بلکه چهل
از آن دو چهار هم چهار ده رکعت میکنند با این هم که چهار رکعت
از آن ده رکعت را بطریق نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کنند
در هر رکعتی حمد یکمرتبه و قل هو الله پنجاه مرتبه و چهار رکعت دیگر
بطریق نماز حضرت کنند که در دو رکعت اول بعد از حمد اذا زلزلت و در
رکعت دویم و العادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم
قل هو الله باشد و دو رکعت باقی از آن ده رکعت بطریق نماز فاطمه
بکنند که در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه انا انزلناه و در دویم
صد مرتبه قل هو الله باشد و چهار رکعت دیگر از آن هشتاد رکعت
نماز کسانی که بیست رکعت باشد و در شب جمعه اخر بطریق نماز حضرت
امیرالمؤمنین ده رکعت و بیست رکعت دیگر بعد عشا است که شب شنبه
بطریق نماز حضرت فاطمه کنند و چنانست که مجموع است خلف نماز

نماز شب عید فطر

دو هزار که مذکور شد و از انجمله نماز شب عید فطر است و این دو رکعت

نماز عید غدیر

دو رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه قل هو الله و در دوم ده مرتبه
یکمرتبه قل هو الله که وارد شده هر که این نماز را بکند چیزی
از خدا نخواهد مگر آنکه باو عطا کند و از انجمله نماز عید غدیر است
که هنگام دعاء نجاتست که پیش از ظهر به نیم ساعت کنند و در هر
رکعتی بعد از حمد ده بار قل هو الله و آیة الکرسی و انا انزلناه
ده مرتبه وارد شده که آن برابر صد هزار حج و صد هزار عمره
و هر که این نماز را بکند از خدای عز و جل حاجتی نخواهد از حاجتهای

نماز نیمه شعبان

دنیا و آخرت مگر آنکه روا شود و از انجمله نماز نیمه شعبان است
و از جمله نمازهاست به هر یک روایتی شده و از انجمله چهار رکعت
در هر رکعتی بعد از حمد صد مرتبه قل هو الله احد انگاه دعائی که
مروی است بخواند و در تعقیب دعاء بگو قل هو الله دویست و پنجاه مرتبه

نماز شب مبعث

و از انجمله نماز شب مبعث و روز آنست که بیست و هفتم رجب است
و کیفیت آن و اجر آن و بعد از آن کو نند مانند سایر نوافل
که در انجامد کور نشد بلکه بعضی از تفاصیل آداب و ادعیه بعضی
که مذکور نشد ما کول بکتب مخصوصه بآنهاست و ذکر ایشان

در این

احکام متعلقه بنماز

بدانکه خلل یا عمدی یا سهوی یا شکی

اما عمد

احکام

در این مختصر مهم نیست [illegible] در باب احکام متعلقه
بنماز است و عمده آنچه مطلب است از خللیکه واقع میشود
و در نماز و عمده از جمله مبحثات ما اینکه خللیکه واقع
واقع میشود یا از غفلات یا سهو است یا شک اما عمد پس اگر
ترک کند عمدا واجبی از واجبات نماز را او با ملتفت خواه
باشد مثل طهارت و ستر عورت و قبله و خواه جزو باشد اگر چه
عمدی کند باید جز طهارت و اخلال آن اگر چه بجهل باشد یا
کیفیت باشد مثل طمأنینه در رکوع یا سجود یا رفع رأس از انها و
مثل جهر و اخفات در قرائت و مثل ترتیب و اجب بعضی
بعضی و جاهل مسئله حکم عامد دارد و در انکه هر گاه چیزی
از این مذکورات را اخلال کند نماز نیز باطل خواهد بود بلکه

تتمه و اخذ مسائل از مجتهد حی است

نمازی که بعمل اخذ از مسائل مجتهد حی بواسطه یا بی واسطه
کرده شود یا عکس آن و تفصیل تحقیق معلوم نیست اگر چه توسط
اتفاق مطابق واقع شد و خلط در اشیاء مذکوره نکند بلی بعضی از اخلال
مسائل ما و متوهم الله که هرگاه که نماز جاهلی را کرا الملابس برای

مجتهد گردد آنگاه نزد مجتهد باید چگونگی عمل خود را دیدن
نمازها تقریر کند واگر موافق رای مجتهد افتد و مجتهد گوید
و مطلقا نماید آن نمازها صحیح خواهد بود و قضاء آن
لازم نخواهد بود ولیکن مشکلست با آنکه گفتیم که جاهل مسئله
حکم عامد دارد و در جهر و اخفات چه ندانستن مسئله
در جهر و اخفات عذر است اجماعا و همچنین باطل است
نماز اگر بفعل آورد عمدا چیزی را که واجب ترک آنست مثل
تکتف و بعنوان ارکان جمع نماید که کرده است و اما سهوا
پس هر که سهوا ترک کند چیزی را پس هرگاه رکنی باشد و در رکن
دیگر داخل نشده باشد بر میگردد و آن را بجا آورده
بعمل ما بعد را بجا آورد و اگر در رکن داخل شده باشد
نماز را اعاده میکند مثل آنکه قیام نکرد تا آنکه نیت کرد یا نیت
نکرد تا آنکه تکبیرة الاحرام گفت یا تکبیرة الاحرام نگفت تا آنکه رکوع
کرد یا آنکه رکوع نکرد تا آنکه سجود کرد که در همه این صور
نماز را از سر میگیرد بلکه قاموس فی تکبیرة الاحرام تا قرائت

و الی سهو با کیفیت
پس هر که

نیز باطلست و سهو کردن تشهد است و نیز اگر سهو داخل نماز نشده چه
داخل نماز بکنید میشود و در وقت نیت در مبطل بوده سهوا
آنکه میان نماز صبح و مغرب و در رکعت اول از چهار رکعتی
دو رکعت اخراتان و بنا بر اعاده میکند نماز را هرگاه زیاده
در نماز رکوعی یا دو سجده با عنوان از ارکان نماز کرده
مثلا شد مثل آنکه در رکوعی که کامل ماموم اتفاق میافتد
جهت متابعت ماموم در صورتی سبقت بر امام سهوا چنانچه در مبحث
جماعت مذکور میشود و همچنین اعاده میکند بسبب زیاد کردن
یک رکعت یا بیشتر و اگرچه در چهار رکعتی باشد و بعد از رکعت
چهارم نشسته باشد بقدر تشهد یا تشهد نخوانده باشد بنا
بر اشهر اقوال و اگر چیزی از غیر در رکعات نماز ترک کند سهوا
و چون سلام دهد بخاطر آورد و مشغول بر بعضی و تمام کند بعد
تکبیرة الاحرام هرچند سخن گفته باشد بعد از سلام ملکه هرچند
طول کشیده شود فاصله سخن گفتن بحدیکه از حال نماز گشته کی
بیرون رود که خواه نماز چهار رکعتی باشد یا غیر آن یا کم بشود

ترک کرده باشد یا فعلی کرده منافی نماز باشد عمداً او سهواً چون
حدث از او ظاهر شده باشد در این وقت نماز را اعاده
کند اما اگر سهواً آنکس برطرف رکن نماید پس بر شش قسم
میباشد اول آنکه هیچ جبران سهوش نشود در نماز
مثل آنکه بعد از تجاوز محل مثل کسیکه فراموش کند قرائت حمد
را یا بعض آنرا تا آنکه برکوع رود یا جهر و اخفات را خواه جهل
رفته و خواه عمداً یا ذکر رکوع یا طمانینه در رکوع را تا آنکه رفع
راس کرده یا فراموش کرده رفع راس را از رکوع یا طمانینه
در رفع راس از رکوع را تا آنکه بسجده رود یا ذکر سجده را یا سجده
بر یکی از اعضای سبعه که غیر پیشانی باشد یا فراموش سجده
پیشانی داخل تا فراموشی سجده است که جبران میشود تا آنکه
سر از سجده بردارد یا آنکه فراموش کند طمانینه سجده را
تا کمال رفع راس را از سجده یا طمانینه رفع راس سجده
اول را یا طمانینه نشستن تشهد را تا داخل شود در [illegible]
دویم آنکه نماز را با فراموش آن چیزی لازم می‌آورد

اگر نماز را نه و تلافی دارد لکن سجده سهو با او لازم نیست
مثل کسیکه نماز را آورده باشد قرائت نکرده و حال آنکه سجده
در ... کرده باشد یا سوره را تمام کرده و هنوز برکوع نرفته
برمیگردد بسوره حمد و قرائت آن میکند و همان سوره
یا سوره دیگر میخواند و کسیکه نماز آورده پیش از سجود
نکرده بر سجده نرود است و ایستاده در رکوع میکند و همچنین هرگاه
فراموش کند یک سجده یا دو سجده را یا تشهد را و پیش از آنکه برکوع
رکعت دیگر برود بجا آورد و برمیگردد و تدارک آن میکند
هرگاه دو سجده فراموش شده بود یا یک سجده بعد از آنکه
سجده اول نشسته و اطمینان کرده الحال که برمیگردد جهت
تدارک نشستن معتبر نیست اما هرگاه سجده بوده و
سجده اول را مانند که جلوس و اطمینان نکرده بود یا شک
دارد که جلوس و اطمینان کرده بود یا نه که برمیگردد جلوس
و اطمینان میخواهد آنگاه سجود میکند و در هر این صورت
اضافه ... فراموش شده است از قبیل حمد و سوره

مثلا هر را بعد از نماز به قصد جزئیت بجا آورد و اگرچه پیش از تمام
بعمل آورد بوده باشد چه آن بعمل آوردن به محل خود نبوده
مثل اگر نمی خواهد بود و تکرار آن نیز مقتضی تحقق نخواهد بود
چرا که رکن نشده و آنکه گفتیم حکم سجود و تشهد ... بوده که
در صورتیکه هنوز فراموش شده باشد که هرگاه تعود کند
آخر فراموش شده بود اگر پیش از سلام بخاطر آورد و یک سجده
یا دو سجده باشد بر میگرداند و سجودی که فراموش کرده
میکند و تشهد را بعد از آن بجا آورد و سلام میدهد
و در صورتیکه تشهد تنها فراموش شده تشهد و سلام را به
جا میآورد و اگر بعد از سلام بخاطر آورد قضا بجا نیز فراموش
شده از سجده و تشهد بعمل میآورد مگر اگر هر دو سجده
فراموش کرده بود که بعد از سلام بخاطر آورده چه در این وقت
نماز باطل است چرا که سلام از نماز بیرون رفته نماز رکن خلل
از رکن نمانده لیکن احوط اینست که در این صورت دو
سجده را با تشهد و تسلیم بعمل آورد و آنگاه نماز را اعاده کند

چرا

چه نباید با وجود این سجده سلامی که داده از نماز بیرون
بوده چنانچه در صورت فراموشی یک رکعت است و هرگاه صلوات
بر نبی و آل او علیهم السلام فراموش کند پس مثل فراموشی تشهد
خواهد بود علی الاحوط بلکه در بعضی از احکام مساوی بوده
علی سبیل التعیین است مگر آنکه در اینجا تدارک تشهد در بعضی صور
نیست و همان صلوات تنها کافی است و بباید دانست که تمامی
تفاصیلی که گذشت در اینجا استطرادا یعنی جهت مطرح کردن حکم
مسئله با استیفای شقوق و صور آن مذکور شد و الا داخل
مسائل این قسم نیست و هم چنین فراموشی یک سجده یا تشهد
یا صلوات بر نبی و آل او هرگاه در بعضی بجای آن شان بخاطر
آید که باید بعد از نماز قضا کرد چه در اینها سجود سهو هست
اگرچه در بعضی احتیاطی باشد و بنای این قسم بر آن بود که سهوا
از عمد کرده شود بر فعلی که موجب سجده سهو باشد
اگر تدارک و سجده سهو هر دو بکار دارد مثل آنکه بخاطر آورد بعد از
رکوع آنکه تشهد نخوانده یا یک سجده را ترک کرد یا آنکه بعد از سلام

ترک یک سجده یا تشهد کرده را که از خود بلند شده بخاطر آورد که قضا
نماید بعد از سلام فراموش کرده و سجود سهو نیز بکند واما

واما شک با کیفیت

شک پس باید هر گاه که شک کند در عدد رکعات فریضه دو رکعتی
چون فریضه صبح و عیدین و کسوف یا سه رکعتی چون مغرب یا
شکش تعلق گیرد بدو رکعت اول از چهار رکعتی اگر چه میان
دو و یا زیاده باشد هرگاه پیش از اکمال سجده ثانی بود یا هیچ نداند
که چند رکعت نماز کرده نه یکی و نه زیاده در همه این صورتها
نماز او باطل خواهد بود مگر آنکه گمان بیک طرف از طرفهای
شک بهم رساند بعد از آنکه فاصله شود مابین شک کردن
و ما بین گمان بهم رسانیدن مجاز استقرار شک گاه باشد پس هرگاه
شک کند و تأمل نماید و چیزی خاطر نشده گمان بیک طرف
بهم رساند اعتبار بگمان خود میکند در شکهای مذکوره
بلکه در جمیع شکها که در نماز بهم میرسد خواه در رکعات خواه
در افعال و خواه در عدد رکعات نماز چهار رکعتی و خواه در غیر آن
اما هر گاه در عدد رکعات نماز چهار رکعتی شک کند و گمان

بنا

بهیچ طرف نکند پس صورتهای شک که قابل بعضی از آنست
پنج است اول شک است میان دو و سه است بعد از اکمال
سجده ثانی چه هر گاه در شکیکه متعلق است بدو رکعت پیش از اکمال
سجده ثانی یکی اتفاق افتد نماز باطل خواهد بود چنانکه سابقا
بیان شد حکم و در این صورت بنا را بر سه میگذارد و یکرکعت دیگر
نیز میکند که چهار شود و سلام میدهد آنگاه دو رکعت نشسته
یا یکرکعت بپا ایستاده نماز میکند و در اینجا یکرکعت بپا ایستاده
اولی است دویم شک میان سه و چهار است بنا بر چهار
میگذارد و سلام میدهد آنگاه دو رکعت نشسته یا یکرکعت
ایستاده میکند و در اینجا دو رکعت نشسته اولی است سیم
شک میان دو و چهار است بنا بر چهار میگذارد و سلام
میدهد و دو رکعت بپا ایستاده میکند چهارم
شک میان دو و سه و چهار است بنا بر چهار میگذارد و اول دو رکعت
بپا ایستاده میکند بعد از آن دو رکعت نشسته پنجم
شک میان چهار و پنج و جهت آن سجده سهو ذکر شده لکن

حاصل شدن حکم کرد در حال قیام پیش از داخل شدن برکوع است بنشیند و
رکوع و نماز را سلام میدهد و عمل شک میان سه و چهار که
دانستی معلوم کرد یعنی یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
بجا آورد که شکش در این وقت که رکعت را شکسته و با تمام رسانیده بر گشته
شک میان سه و چهار بر گشته و سجدهٔ سهو در این صورت نیز
کردن احوط است و اگر بعد از داخل شدن برکوع است و پیش
از سر برداشتن از سجدهٔ دوم در بین طرف عدد در حالیکه شک
کند احتیاط آنست که نماز را تمام کند و دو سجدهٔ سهو کند
و اعادهٔ نماز نیز کند چه انسب آنست که هر گاه شکش در اثنای
دو سجده با ذکر یا پیشتر از ذکر باشد باید حکم بصحت نماز شود
بلکه درین دو صورت از شعور مشتبهه در طرف عدد
مذکوره اشکال است و اگر شکش بعد از اکمال سجده نیز باشد نماز را
تمام میکند و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و چیزی دیگر واجب نیست
و بیان سجدهٔ سهو و نماز احتیاط بعد ان شاء الله می آید این بود
یا دو از شک در عدد رکعات نماز پس هر که شک کند

در چیزی

در چیزی از افعال نماز باید ملاحظه نمود که هر گاه محل آن
چیز باقیست یا آنکه داخل در غیر آن چیز شده آن چیز را
که شک در آن دارد که کرده یا نکرده بجا میآورد آنگاه ما بعد او را
و نماز او تمام میکند و چیزی دیگر واجب نیست مثل اگر شک کند
در نیت و هنوز تکبیرة الاحرام نگفته نیت میکند و تکبیرة الاحرام
میگوید یا شک میکند در تکبیرة الاحرام پیش از قرائت تکبیرة
الاحرام میگوید یا شک کند در قرائت پیش از رکوع قرائت میکند
یا شک کند در رکوع هنوز بسجود نرفته رکوع میکند و همچنین
باقی و هر گاه که محل آن چیز که شک داشته بجا آورد و حکم
بجا آورد و آن چیز را داخل کرده بود و در و بابعد محل اگر
پس هر گاه رکنی بود که مکرر شده نماز را از سر میگیرد مگر نیت
که اگر چه از ارکان نماز است تکرار آن مبطل نیست و اگر رکن نباشد شک
نماز او صحیح است و اعاده لازم ندارد و اگر محل آن چیزی که شک
در آن کرده باقی نباشد یا آنکه داخل در چیز دیگر از افعال نماز
شده باشد اعتنا بآن شک نمیکند و نماز او بی تدارک و تلافی

صحیح است که چه شکستی در رکعتی بوده مثل آنکه شک کند در حال
سجود که آیا رکوع کرده بود یا نه اما هرگاه در اثنای فرود آمدن
بسجود شک کند در رکوع کند بر میگردد و واجبست که ایستد و
رکوع میکند زیرا که مراد ما از چیزی که گفتیم که داخل در سجود
شده اعتبار ندارد چیزیست که از افعال نماز باشد اصالة نه
چیزی که از بابت مقدمه باشد که برای بعمل آوردن چیزی
از افعال صحیح نماز بعمل بیاید مثل فرود آمدن برای سجود که
چه بنا بر قول است لیکن از افعال اصلیه نماز نیست بلکه برای آنکه
سجود متمشی میشود میکند این فعل وهم چنین است و است شد
حد رکعت دیگر متلبس میگردد و در آن حال شک کند که آیا
تشهد خوانده یا نه رجوع میکند و تشهد میخواند زیرا که چون داخل
قرائت نشده بود شک در تشهد اعتبار ندارد بلکه بعد از آنکه تمام
قرائت شده نیز اعتبار ندارد و احوط آنست که هرگاه داخل
فعل مستحبی نیز شود از افعال نماز مثل آنکه داخل قنوت شود
و شک کند که قرائت کرده یا نه شک اعتبار ندارد وهم چنین

نیز

نیز قنوت از افعال در نماز مستحبست مثل تکبیرات و غیرها و اگر شک
کند در حمد در اثنای سوره خواندن اعتباری ندارد مذکور
نیست اگرچه احوط برگشتن است بخواندن حمد

باعث سجده سهو

در بیان چیزهایی که باعث سجده سهو شود و آن پنج است
سخن گفتن در نماز سهواً اگرچه بدو حرف باشد و سلام دادن او
در غیر موضع و فراموش کردن سجده در صورتیکه باید بعد از
نماز قضا کند وهم چنین فراموش کردن تشهد اگرچه تنها
صلوات بر نبی و آل او باشد چنانکه گذشت و شک میان
چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و احوط آنست که در حال قیام
قعود و بعکس مثل آنکه در حد رکعت اول سهو نشسته در محل تشهد
نیز سجده سهو کند وهم چنین در هر زیادتی و نقصانی مثل آنکه
شک کرده باشد اگر قرائت نکرده پیش از رکوع و چون بار دیگر
قرائت کرد بخاطرش آید که پیشتر از این قرائت کرده بود یا آنکه
قرائت را تمام یا بعضی از آن را فراموش کرد تا آنکه برکوع رفت
که اینها اگرچه مبطل نماز و موجب تدارکی نیست لیکن احوط آنست

كيفيت سجود سهو

که سجود سهو جهتی نهاده اند … و در کیفیت
سجود سهو وان عجب که مشتمل بر زیاده احتیاط است و نیز باشد
آن است که نیت کنی که دو سجده سهو میکنم برای فراموشی
سجده یا تشهد که در این نماز کرده ام واجب قربة الی الله اکبر
بنا بر احتیاط باید گفت که در نماز سجده میکنم و سجده
و بگوید بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بگوید
ازد کو سجده های سهو که در این مختصر ذکر کرده ایم اکتفا کردیم
که کافی است پس سر از سجده بر دارد و راست شود و دیگر
بنشیند و باره بگوید … و مثل سجده اول راست
شود و بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته سجده سهو قبل و نه بعد و نه در مابین …
بیت واگر سجده سهو فراموش کند و هنوز چیزی که مبطل
نماز است عمدا و سهوا مثل حدث از او صادر نشده بجای
آورد میکند واگر بعد از مبطلی ظاهر کرده اگر …

تتمه و فراموشی سجده سهو

١

در سجده سهو را نکند نماز را اعاده نمی باید واگر بخواهی
بنا بر دو تا داخل نماز دیگر شده احوط آن است که آن نماز
را تمام رسانی و دو سجده سهو کنی بعد از آن نماز دیگر سجده
سهو فراموش کرده با این نماز که هنوز تمام کرده … نماز را در
هر بعد اعاده کند و هم چنین هر گاه بجای سجده سهو چیزی
دیگر از چیزها باید نماز بان تمام میشود و فراموش شده باشد
چون یک سجده و تشهد و نماز احتیاط بلکه احتیاط اعاده
نماز بکند اگر … در اینها … کمتر بهتر است

بعضی احکام نماز احتیاط

در بعضی از احکام نماز احتیاط بدانکه واجب است در آن نیت
و تکبیر احرام و قرائت حمد نه سوره و نیز واجب است در آن
تشهد و سلام بلکه همه واجبات نماز سوای قیام مکرر در
جایی که نماز احتیاط نشسته باشد ایستاده باید کرد و قنوت
ندارد … اگرچه دو رکعتی باشد و واجب است ادا
کرده باشد … نماز … علی الاحوط و هم
چنین در تشهدی که در نماز فراموش شده بلکه سجود سهو

احوط نیز آنست که بعضی از فعل منافی کند و بنا باید دانست
که هرگاه شکی که موجب احتیاط باشد بر آنکس باقی بماند تا
آنکه نماز احتیاط تمام شود نمازش درست است خواه سبب آن نماز
غلط نمی باید که نمازش چه حال داشته باشد چیزی بخاطرش نمی
نباید و اگر در اثنای نماز احتیاط بخاطرش بیاید که نمازش
ناقص و محتاج باحتیاط بوده بنا بر احوط اقوال آنست که هم
احتیاط او و کافی است اگر چه مطابق آنچه نماز او بوده نباشد
لیکن احوط آن است که در اثنا نقض احتیاط را بعمل آورد و نماز را
اعاده نماید و اگر در اثنای نماز احتیاط بخاطرش آید نمازش
تمام بوده و احتیاج باحتیاط نداشته باطل خواهد بود و قطع
آن جایز است انشاء الله   در بیان آنچه شک در آن
که شک بعد از اعتبار بعضی الحد و دانستکه شک بعد از گذشتن
محل اعتبار ندارد و هم چنین شک کسی که در چیزی نمود که سبب
بعمل آورده آن شک بعد مثل نماز احتیاط بر بنا میگذارد
بانکه آنچه در آن شک کرده بعمل آمده و بنا را بر اکثر میگذارد

تتمه و هرگاه بخاطر آورد که نمازش چه حال داشته

در انچه شک اعتبار ندارد

مگر آنکه بنا را بر اکثر گذاشتن موجب فساد باشد که در آن وقت
بنا را بر صحیح میگذارد و هم چنین شک کسی که کثیر الشک
باشد یعنی بسیار شک کند بنحوی که گویند که اینکس بسیار شک
میکند نیز اعتبار ندارد و بنا میگذارد که آنچه بعمل آمده و بنا را
بر اکثر میگذارد و آن چیز بدون احتیاط و تدارکی مگر آنکه بنا
اکثر موجب فساد باشد که در آن وقت بنا را بر صحیح میگذارد
چنانکه سابق گفتیم حتی آنکه اگر اتفاق شک کند و چیزی را
که شک در آن کرده بعمل آورد و آن چیز رکن باشد نماز او
باطل میشود و اشکالی در این نیست و لیکن اشکال در آنست
که آیا هرگاه آن چیز رکن نباشد و بسبب شک آن چیز را بعمل
آورده در اثنای نماز آیا نمازش باطل میشود یا نمیشود
و نیز اشکال در آنست که آیا بسیار کردن هر شکی باعث
کثرت شک و اعتبار نداشتن آن میشود حتی شک بعد از تجاوز
محل و شکی که کان لم یکن باشد و امثال ذلک یا باید که بسیاری
شک او در شکهایی باشد که حکم بر آنها مترتب گردد مثل با...

بعمل آمده و بنا را بر اکثر میگذارد

نماز بتدارک با سجود سهو واجب واحتمال ثانی است وهرگاه
بسیاری شک نیز در فعل مخصوص باشد مثل آنکه همیشه شک
میکند که رکوع کرده ام یا نه اعتبار آن بکند وشک در چیزی
دیگر کرده مثلا جو دادن است که اعتبار نباید ونه در کثیر لیکن
نماز قرآنی یعنی نماز وحشی شود که کثیر السهو تحقیق کرد نباید نمود
حکم کثیر الشک ندارد بازی که سجود سهو در صورت بکند
مثلا تشهد با یک سجده نماز فراموش کند از کثیر السهو
ساقط میشود نه آنکه قضای تشهد وسجده را نکند با آنکه
هرگاه در رکنی سهو نموده تا رکنی دیگر داخل نشده اعاده
نماز نماید والحاصل فائده کثرة سهو همان ساقط است
سجده سهو است وجهت سهو یکی بعد از تحقق کثرت نماید ولیس
حکم کثیر الشک چنانکه مانند وهمچنین اعتباری نیست شک
امام را در صورتیکه ماموم حفظ کرده باشد چگونگی تمام همچنین
شک ماموم را در صورتیکه امام حفظ کرده چگونگی او وهرگاه
شک در نافله باشد اختلاف دارد ومیان بنا گذاشتن بر اینکه کرده

شرح سهو کثیر مثل شک کثیر

شرح شک در نافله

ومیان

ومیان بنا گذاشتن بر آنکه نکرده وبنا بر نکرده گذاشتن افضل است
وفرقی نیست میان شک در عدد رکعات که کرده ونکرده وفرق
نیست در شک در افعال میان رکنی وغیر رکنی ونه میان نماز
نفل وعلم نجاد نذر واحوط بلکه شاید اظهر آن است که بنا بر اکثر
در رکعات گذارد در صورتیکه باعث فساد بنا شد حضرت بنا بر اقل
که ناظر با احتیاط آنکه منشأ آن اضافه کرده بی بطلان تشهد ونبا بر اقل
گذاشتن تا نماز صحیح باشد احوط است اگر نگوئیم که متعین است
در احکام قضا است بدانکه کسیکه اخلال کند در
نماز واجبی دانسته یا سهوا یا بواسطه فوت شود از وقت خواب باشد یا آنکه
بالغ نبود یا مسلمان وخالی از حیض ونفاس بوده وقدرت
بر طهارت داشته باشد بطریق اختیاری یا اضطراری واجب
بود بر او قضا سوای آنچه استثنا شده مثل نماز جمعه وعیدین
که قضا ندارند وهمچنین نمازیکه در حال طفولیت که هنوز
ببلوغ شرعی نرسیده یا در حال دیوانگی یا در بیهوشی که
بوده نموده باشد قضای او واجب نیست وهمچنین

در احکام قضا است

هرگاه شکی از باب طهارة و خلاف و انچه قایم مقام خاک باشد
انچه موجب تیمم کنیت نباشد قضا واجب نیست بنابر قولی
که شاید اقوی باشد لیکن احوط قضا است و همچنین واجب است
قضای نمازهای مرتد بعد از توبه اجماعا و واجب نیست قضا کردن
نماز از غیر وقت به سبب ... باشد که عارض انکس شود بنوعی که در تمام
وقت نماز بمقدار طهارة و یک رکعت از انرا در نیابد و واجب است
اداء ان و اگر اتفاق نیفتد واجب است قضا و واجب است
ترتیب نمازهای فوت شده بعضی بر بعضی چنانکه نمازهای ادا
با ترتیب ادا کرده اگر علم به ترتیب انها داشته باشد اما اگر علم بترتیب
ندارد و ترتیب انها معین نماید لا کن مکلف باشد که در اینوقت
ترتیب ساقط است و شاید اینقول اظهر باشد اگرچه احوط
مراعات ترتیب است هرقدر میسر شود هرچند مکرر شود
و هرگاه نمازی از کسی فوت شده باشد واجب است تا پیش از نماز
حاضره کرده باشد بنابر قول اظهر و اشهر هرچند سبب ... شده اما
وقت نماز حاضره تنگ نشده باشد که چون وقت تنگ شود

[illegible]

واجب است مقدم داشتن حاضره تا انکه وقت انها تنگ شود و بی
حاضره کرد در سعت وقت پیش از ان نمازهای فوت شده
کند باطلست اگر نماز فوت شده در خاطرش بود و واجب میشود
اعاده حاضره بعد از قضای فوت شده بلی اگر نماز فوت شده
بخاطرش نباشد نماز حاضره را در سعت وقت اعاده نکند
و هرگاه در اثنای نماز حاضره بخاطرش اورد که نماز قضا دارد
واجب است که نیت نماز را بنماز قضا برگرداند هرگاه ممکن باشد
بانکه هنوز داخل رکوعی که زیاده بر عدد رکعات نماز قضا
نشده باشد و وقت نیز وسعت داشته باشد که بعد از اتمام
ان تواند نماز حاضره را در وقت ادا کرد و اگر در اثنای
نماز نافله بخاطرش می‌اید که نماز قضا در ذمه دارد واجب است
که نافله را باطل کند و شروع بنماز قضا کند زیرا که جایز نیست
نافله کسی را که فریضه در ذمه داشته باشد و بعد حال نافله
بغیر ... شود و واجب است قضا کردن انچه در سفر
فوت شده قصر اگرچه در حضر قضا کردن ... باشد

و الفجر در حضر فوت شده اتماماً اگر چه در سفر قضا میکند
و هر گاه حاضر بوده که وقت داخل شد انگاه مسافر شد و در
سفر آن نماز را نکرد تا انکه در حال سفر از او فوت شد قضا
ان را حضراً میکند و اگر بعکس باشد یعنی در سفر وقت داخل شد
انگاه حاضر گردید و در حال حضر از او فوت شد قضای ان را
تماماً میکند چه اعتبار بحال فوتست نه بحال وجوب لیکن
احوط آن است که در این دو صورت یک نماز را دو بار میکند
یکبار قصر و یکبار تمام و نیز باید نماز قضای جهریه را
جهر قضا کند اگر چه در روز قضا کند و اخفاتیه را اخفات
اگر چه در شب قضا کند و اعتبار در کیفیت بحال فعل است
نه بحال الفوت پس هر گاه نماز ها از او در حال مرض از او فوت
شده باشد اگر در اوقت میکرد نشسته یا خوابیده یا بایست
میکرد لیکن الحال که قضا میکند قدرت بر قیام و مراعات سایر واجبات
صلوة دارد باید قائم و واجبات را درست بعمل آورد و اگر
بعکس باشد باید که در حال صحت از او فوت شد و الحال مریض است

جهتی که الحال تمکن ندارد قضا میکند اگر چه نشسته یا خوابیده
و در کیفیت وضو و غسل با اعتبار حال باشد و اگر یک نماز از نماز های
پنجگانه از کسی در حضر فوت شد و نداند که کدام نماز بوده
نماز بعده نماز میکند یکی دو رکعتی که بدل از صبح و یک سه رکعتی
که بدل از مغرب و یک چهار رکعتی مردد میان ظهر
و عصر و عشا مخیر میباشد در این چهار رکعتی میان جهر
و اخفات و اگر نماز مذکور در سفر فوت شده باشد یک
نماز مغرب میکند و یک نماز دو رکعتی مردد میان صبح و
ظهر و عصر و عشا چنانچه جمعی تصریح کرده اند و بعضی دیگر
قضا کردن پنج نماز را واجب دانسته اند و این احوط است
بلکه احوط در مسئله سابق نیز پنج نماز کردن است و اگر
قدر واداری کسی نماز فوت شده که حساب آن را نداند و کم
آن است که کافی است او را قضا کردن آن قدری که یقین
کمانا او فوت شده و احوط آن است که آن قدر قضا کند که
یقین داند که زیاده و آن از او فوت نشده بوده است و اگر

تتمه و قضا ما فات

است قضای نافله که وقتی داشته باشند و در فوت نکرده و اگر به
سبب مرض فوت شده باشد قضای آن قدر تأکید ندارد
و همچنین هر گاه بعذر دیگر فوت شده باشد بنابر آنچه
از حدیث مستفاد میشود و هر گاه از قضای آن نافلهها
عاجز باشد سنت است که از هر دو رکعت یک مد دهد که یک چهارم
یک من تبریز کامل است طعام تصدق کند و اگر ممکنش نباشد
از هر چهار رکعت یک مد بدهد و اگر ممکنش نباشد پس یک مد
جهت نافله شب و یک مد جهت نافله روز چنانکه در حدیث
صحیح است و در آن حدیث بعد از آن سه بار حضرت فرمود
که نماز افضل است یعنی از صدقه که بکند که خود کند

تتمه و صدقه عوض نماز

در بیان احکام نماز جماعت و در آن چند بحث است

در احکام نماز جماعت و کیفیات چند مثل بسجده و غیره

بدانکه جماعت سنت است در نمازهای فریضه
همه اینها و تأکید در نمازهای پنجگانه واجب نیست جماعت
مگر در نماز جمعه و عید با شرایطی که گذشت و در نماز نافله
جماعت جایز نیست سوای آنچه استثنا شده چون نماز استسقا

عیدها

الجماعة و نماز عید فطر و قربان بنابر مشهور و نماز غدیر
نزد جمعی و اعاده آن منفرداً مأموم دیگر را هر گاه مأموم یابد
امام را در حال رکوع و جماعت بدو نفر که یکی امام باشد
منعقد میشود و صحیح نیست جماعت هر گاه میان امام
و مأموم حایلی باشد از مشاهده مانع بوده و همچنین هر گاه
حایل مابین صفوف باشد نماز آنها که در عقب حایل اند
و صف پیشتر را نمی بینند نماز ایشان باطل است اما هر گاه مشاهده
شود چنانکه در حال قیام اتفاق می‌افتد با آنکه در حال
سجود حایل باشد که مانع مشاهده گردد لیکن مشاهده میشود
اشهر آنست که نماز در عقب آن صحیح است و شیخ طوسی علیه الرحمه
در سجده خلاف کرده و مراعات قول اول احوط است و بدانکه مشاهده
مأموم مأموم دیگر را که مشاهده امام کند با مشاهده مشاهده
کننده امام میکند کافی است که بواسطه تنها باشند میان
مأموم و میان امام از مشاهده کنندها یکی بیش تا آنکه کسی
از امام مشاهده میکند لیکن اشکال در آنست که

مشاهده کافی است حتی اگر امام در میان الحاقی نماز کند و در
بیرون الحاقی صفی کشیده شود که یکی از ایشان اگر در برابر در باشد
از اندرون الحاقی امام یا بعضی از ماموین را ببیند و الا نه که در طرف
و چپ اگر ایستاده اند در الحاقی که پس پای ببینند و همان کسی که ببیند
چون ببینند بکو شمای جسیم خود شان نماز هم صحیح باشد یا آنکه مانع
میان ماموم و میان امام و یا صفیکه در پیش روی او کشیده
شد حایل مانع از مشاهده نباشد پس در مثال مفروض مشاهده
کرده کسانیکه در مقدم و چپ ایستاده اند نگاه میکنند اگر از الحاقی
امام یا بعضی از ماموین را می بینند فایده ندارد نماز شان باشد و
اعلام است و چپ فاسد باشد ظاهر اصحاب یا احتمال اولست
که نماز هم در مثال مذکور صحیح و احوط آن است که میر نماز کسیکه
برابر در ایستاده و اندرون الحاقی میر نبیند نماز اهل آن صف صحیح
نباشد پس در چنین جایی نایستد و اگر ایستد و نماز کند
نماز را احتیاطا اعاده کند چنانکه از بعضی شیخ مفهوم میشود
بلکه اگر صف عقبی در عقب آن صف بایستد و این تخصوص ...

دوهم

تتمه آن و اقتدای زن به مرد

در صف پیش روی خود ببینند نماز همه آن صف صحیح خواهد بود
و اقوی و اشهر آن است که هرگاه زن به مرد اقتدا کند جایز است
از مشاهده جهت او منع نمی نماید اگرچه احوط حجب او نیز آنست
که حایل نباشد و جایز نیست اقتدا کردن ماموم به کسی که در موضع
بلند تر از موقف آن کسی ایستاده چنانچه بلندی که اعتداد به آن
باشد باشد بنا بر ظاهر هرگاه زمین سراشیب باشد و امام در موضع
بلند تر آن ایستاده منع ندارد و اما ماموم میتواند در مکان
بلند ایستاده اقتدا کند بنا بر آنکه در بعضی است اقتدا کند هرچند
بلندی بنا بر ظاهر باشد مثل اگر ماموم بر پشت بام ایستد و امام
در صحن باشد و جایز نیست دور بودن ماموم از امام یا
از صف پیش روی خود به قدری که بگویند زیاده بر عادت باشد چنانچه
نگویند که ایشان در پی سر امام یا از صف نماز میکنند و هرگاه

تتمه آن و قدر دوری ماموم

دوری با حدی نباشد جایز است اگرچه احوط آن است که
[illegible] باشد که زیاده بر یک گام نهاده نباشد و
اظهر آن است که صفهای جلو و پیش از صفهای نزدیک میتوانند

تکبیر احرام گفت بعد از تکبیرة الاحرام امام اگر چه احوط صبر کردن است
تا وقتی که سخنهای خود یا امام تکبیر احرام بگوید و مکروه است
ماموم را اینکه قرائت کند در عقب امام مرضی یعنی اثنا عشری
عادل باشد نه غیر آن مثل آنکه در عقب سنی تقیة اقتدا کند
کرده است و قرائت میکند آهسته بنحوی که کسی که خوف افشا است
سر و ما اثر باشد نشنود و اضافه در نماز اخفاتیه بنا بر الجهر
و بعضی حرام میدانند و این احوط است و هم چنین در نماز
جهریه هرگاه قرائت امام را نشنود اگر چه همهمه باشد لیکن
کراهت و احتیاط که گفتیم در جهریه شدت دارد بلی اگر
قرائت امام را در جهریه هیچ نشنود حتی همهمه سنت است
که قرائت کند و این حرام بودن یا مکروه بودن آن مخصوص
دو رکعت اول امام است اما در رکعت سیم و چهارم امام ماموم
باید ملاحظه کند و قرائت یا تسبیحات اربعه که مخیر است
باشد برای خود بخواند چه امام در رکعت سیم و چهارم
خود ضامن قرائت ماموم نمی باشد پس هرگاه ماموم در رکعت

تتمه آن و تکبیر صف با را حر و قرائت و اقتدا با ... ٥١

تتمه و در رکعت اخرا

دوم با امام ملحق شود در آن رکعت قرائت نمیکند چه قرائت
امام که در رکعت دوم خود میکند از قرائت رکعت اول ماموم
کافی است اما در رکعت دوم این ماموم که سیم امام است
باید ماموم حمد و سوره خود را بخواند اگر نتواند بلی هرگاه امام
به رکوع رود پیش از فارغ شدن او از قرائت و در آن وقت
قرائت را بحمد تنها رسانیده قطع میکند و در رکوع با امام در
می یابد و در وقتی که در رکعت چهارم امام که سیم اینکس است
برای خود با تسبیحات که در نماز فرادا مخیر است با زمین
و در رکعت چهارم خود بعد از فراغ امام تنها میکند و اگر
در رکعت سیم یا چهارم با امام ملحق شود در هر دو رکعت
بی تر باید قرائت کند اگر وقت داشته باشد و احوط آنکه
که داخل نشود تا وقت تکبیر رکوع هرگاه داند که اگر قبلا داخل
شود قرائت تمام نشود اگر در رکوع هرگاه مشغول نماز شد قرائت
شود تا امام سر از رکوع بردارد و اقتدا احتیاطا اعاده کند
و هرگاه قرائت ماموم جهر باشد با جهر ترک کند و ... ملک

تتمه و ملحق شدن در رکعت دوم امام و قرائت ماموم و ملحق به سیم و چهارم

تتمه و داخل شدن قبل از تکبیر رکوع

بنشیند و وقت تشهد

قرائت میکند و هرگاه امام جهة تشهد ماموم باشد در اثنای قرائت
ماموم عادی بر نشیند و چون تشهد ندارد ذکر خدا میکند
و با امام تشهد را مستحب است بخواند نه بقصد تشهد موظف
بلکه بقصد مطلق ذکر خدا که در حال خوف و وجوب
تشهد خود شود باید اندکی درنگ کند و قتیکه امام در رکعت
بعد رکعت اول تشهد بعمل آید آنگاه با امام ملحق میشود و سنت اول را
آنکه پیروی کند امام را در قنوت اگر چه قنوت خود نیست
و چون وقت قنوت خود گذشت باید قنوت خود بخواند واجبست
متابعت امام در افعال و تکبیرة الاحرام بلا خلاف و در اقوال
اختلاف است و اولی متابعت است و معنی متابعت بنا بر قول اشهر
آنست که از امام پیش نیفتد پس جایز خواهد مقارنت
یعنی با امام بیکجا بعمل آوردن لیکن اختلاف است که در صورت مقارنت
فضیلت جماعت زایل میشود یا کم میشود یا بحال خود میماند
و احوط آنست که در تکبیرة الاحرام مقارنت نکند و باید
از امام تکبیر بگوید بلکه در سایر افعال و اقوال نیز تابع باشد

احوط

متابعت و مقارنت امام در تکبیر احرام

احوط است و هرگاه ماموم فراموش کرده پیشی از امام برکوع
یا سجود رود باید که برگردد و با امام بر سر گیرد و با امام ملحق
میشود و جایز نیست که ماموم از امام مقدم ایستد بلکه عقب
میبایستد یا مساوی لیکن بعقب ایستادن اگر چه اندکی باشد
افضل است و باید قصد اقتدا بکند با امام معینی کند لیکن
اگر ماموم او را نشناسد و با امام حاضر معین نماید بعد
علم باجتماع شرایط امامت در او و اقتدا باید پس هرگاه
قصد اقتدا بعد یا بیشتر یا بیک شخص غیر معین کند فاسد
خواهد بود و همچنین اگر قصد اقتدا بزید نماید پس ظاهر شود
که عمرو بوده که امامت میکرد نماز فاسد است اما هرگاه
اقتدا به پیشنماز حاضر کرد بخیال آنکه زید است پس ظاهر شد
که عمرو است صحت اقتدای او و اشکال نماید و احوط عدم صحت
و واجب است بر امام نیت امامت کند در نمازیکه جماعت در
واجب است مثل نماز جمعه و در جماعت سنت واجب نیست و قصد
امامت بلی بعد یافتن ثواب جماعت و امامت در وقت تکبیر

متابعت و قصد اقتدا بعد و نقل

که مطلع با اقتداء مردم در صف خود باشد و از این جهت نصف امام
نکند تا آن زن نماز درنیابد دو فرض نیست که از قوم عظیم خطای مجلس
ثواب جماعت فادرنیابد و اگر دو نفر نماز کنند و بعد از فارغ
شدن ظاهر یک گویند که ماموم بوده و نیت اقتدا کرده هر دو را به
نماز را اعاده کنند و اگر هر یک گویند که من امام بودم نماز هر دو
صحیح است و شرط صحت جماعت مساوی بودن فرض امام و ماموم
نه در عدد و نه در نوع و نه در صفت پس جایز نیست اقتدای حاضر
به مسافر و عکس و جایز است اقتدا کردن فریضه گذار به نافله گذار مثل
آنکه کسی که هنوز نماز فریضه نگذارده باشد اقتدا کند با امامی
که نماز فریضه گذارده و هنوز نماز فریضه نگذارده باشد و جایز نیکو
استحبابا اعاده با جماعت میکند با ماموم میکه فریضه را گذارده به
امامی که نماز فریضه را نگذارده و جایز است که هر دو مشتغل باشد
و مثل آنکه هر یک از امام و ماموم فریضه را گذارده باشند و خواهد با دیگری
هر دو به جماعت اعاده میکند لیکن شرط است که نماز امام و ماموم در نظم
موافق باشد پس جایز نیست اقتدای نماز یجگانه به نماز کسوف و جنازه

تتمه آن و نه نماز یجگانه به نماز کسوف و هم

و عبید

و عبد و خنثی چنین جایز نیست که کسی و هر گاه ماموم یک نفر باشد سنت
که طرف راست امام بایستد اندکی از امام عقب تر و اگر دو نفر یا
بیشتر باشند عقب امام بایستند مکروه نماز جماعت برهنها که
امام برهنه که ساتر عورت ندارد می نشیند
در میان ایشان و زانوهای خود را از ایشان
پیش می نهد و فرق نیست در معین بودن
نشستن برای ایشان میان صورتیکه خاطر جمع باشد
از اینکه کسی بر عورت ایشان مطلع شود یا خاطر
جمع از آن نباشد و اصح آنست که رکوع و سجود را
باید با ایما کنند و اگر زن حسب زنان امامت کند در میان صف
زنان ایستد استحبابا و سزاوار است که خنثی از فقها ظاهر کنند و اگر
مرد حسب زنان امامت کند زنان در عقب او بایستند اگرچه یک زن
باشد لیکن وجوب بنا بر قولی که محاذات بعض برای عقب مرد
و زن در نماز حرام است یا استحباب بنا بر قولی که مکروه است چنانکه
این قول ثابت لیکن کراهت در نماز جماعت شدید تر است

تتمه آن و امامت زن

تتمه آن و برابر زن و مرد

خانه‌اش باشد و این لحو است و نیز شرط است در امام ایمان یعنی
اعتقاد باصول دین کما ذکر علما امامیه است و نیز [illegible]
وآنکه ولد الزنا نباشد و نیز شرط است آنکه بلوغ شرعی
باشد بنابر قول اظهر اشهر و جایز نیست امامت کسی که
نماز نکند جهة ماموری که بنا ابتداء نماز نکند [illegible]
که نشسته برای ایستاده امامت کند [illegible] امامت امّی یعنی
کسی که خوب نداند حمد و سوره را یا بعضی از اینها را و هر چند بکسر تاء
با ملحن [illegible] آنها باشد جهة کسیکه قادر باشد
[illegible] آنها را بتعلیم خوب چه آنست که هر دو مساوی باشند
در [illegible] حرف با کلمه که نمیداند بلکه ماموم کند آنچه از امام و عاجز
باشد از آن ذکر نفی جهة شکی و شبه و نیز عاجز باشد از اظهار
کردن بعضی حرف که فاء باشد بالتمام یا به ثاء یا بحاء در آورد یا بی
باقی نتواند امامت کرد و هم چنین جایز نیست امامت کسیکه
زبان ادا نتواند داشته باشد برای کسیکه زبان او درست باشد و
مثل خود داشته باشد امامت کند و بعضی گفته‌اند که جایز است و در امامت نمیتواند

که کسیکه نماز نوافل کرده باشد مادر بکی بجماعت اعاده کند به نیت
[illegible] امام شود یا ماموم و آنکه در صف اول فضیلت
[illegible] تفاوت از علم یا عمل یا عقل را جای دهند و در صف
[illegible] آنکه پست تر از ایشان باشند در صف سیم پست تر از اهل
[illegible] و نیز سنت است که هر گاه ماموم از دعا
خود فارغ شود و امام نشود آنکه تسبیح گوید تا رکوع
رفتن امام و هر دو [illegible]
و ثنای او کند و چون امام فارغ شود [illegible]
کند و سنت است آنکه برخاستن جهة نماز در وقتی
گفته شود قد قامت الصلوة و مکروهست آنکه ماموم به
دو بین صفها نشیند مگر آنکه عذری باشد مثل پر بودن صفها
و آنکه بعد از شروع در اقامه ناطق کنند و حرام نیست بنابر اشهر
اظهر بدانکه شرطست در امام آنکه عاقل باشد در وقت

تتمه و شرط در امام

امامت پس کسیکه کاهی دیوانگی عارض او میشود در حال اقامت
امامت نتواند کرد و لیکن کراهت دارد بنابر اشهر اولی و بعضی حرام

کردن زنان وا در نافله و فریضه علی الظاهر الاشهر اگرچه اکر کمتر — تتمه ان ولایت زن و هم در فریضه و نافله
والی حکم صاحب مسجد باشد یعنی در مسجدی عادت دارد در نماز داد — تتمه والی امام صاحب مسجد
اولیست با امامت دادن و همچنین صاحب منزل اولیست در امامت
منزل خود و صاحب امارت یعنی کسیکه امیر باشد از جانب
عادل نیز اولیست در امامت خود با امامت غیر خود و اگرچه
آن غیر افضل باشد از این اشخاص سوای امام اصل که اولیت
از ایشان و از غیر ایشان و بعضی گفته اند که اولویت جماعت مذکوره
ثابت است اولیست به فضیلت ذاتی بیرون که اگر غیر خود را اقتدا
دهند و امامت کراهت زایل میشود و در کتاب بحث گفته
که خلافی نیست در این و فرقی نیست در صاحب منزل میان مالک
خود آن منزل و مالک منفعت آن چون مستاجر یا غیر آن چون
کسیکه منزل را باو عاریه داده باشند و اگر مالک و مستعیر
جمع شوند بعضی گفته اند که مالک اولیست و بعضی گفته اند که مستعیر
اولیست و همچنین خلاف شده در اولویت مالک منفعت از مالک — تتمه و اولا مستعیر
اصل و بالعکس و هاشمی اولیست از غیر خود سوای صاحب مسجد

ومتول

تتمه ان وحدث — ومتولی والی امارت بنابر مشهور و اگر امام حدث کند یا او را
معلوم شود که عارض بوده مثل اینکه طهارت را فراموش کرده یا داخل
نماز شده بوده یا خون از بینی او آید بجوید که او را بنماز تمام
رفت یا بیمار بوده و نماز او تمام شد بیش از نماز ماموم بین
تتمه و نایب — در اثنای نماز مقدم میدارد آن امام کسیرا که نایب او شود در تمام
مردم و اگر مقدم نداند یا بیهوش شود در اثنای
نماز خود از نو فرض ماموم مقدم میدارند کسیرا که نماز را با ایشان
تمام کند و اینکه نایب کو فرق واجب نیست بلکه سنت است
تتمه و اقتدای مسافر به حاضر — دو نظام بنا بر اصحاب ما و از کتاب تذکره نقل اجماع بر این شده
و مکروه است اقتدای حاضر به مسافر بنابر اشهر و اظهر و بعضی منع
کرده اند و این اگرچه اولیست بعضی حکم و مخصوص بنمازی که مسافر
قصر میکند میدانند و این اگرچه لا یخلو از وجهی نیست لیکن الحاق
حکم در غیر نمازی که قصر میشود و است بنابر ادله
کراهت و اولیست و نیز مکروه است اقتدای طهارت یابنده کسیکه
به تیمم نماز میکند و اینکه کسیرا که مسلوس یا مبطون باشد اگرچه در اول

وکفت نماز خاص نموده باشد تا سبب نماز کنند که
مابین احتیاج نباشد به تکرار فرض شود واینکه امامت کند
کسیکه حلال یا حرام دانسته باشد برای کسیکه صحیح باشد از
وبعضی منع کرده اند واین احوط است وهم چنین کسیکه حد زده
باشد بعد از انکه توبه کند احوط منع از امامت اوست و نیز مکروه
امام ختنه نکرده که تقصیر در ختنه نکرده باشد و کسیکه
او را نا خوش دارند بنابر اشهر ولا امامت اعرابی بمهاجرین
ونیز حقیر داخل کرده کسیکه بیرون شهر است با اهل شهرستان
واکثر قدما منع کرده اند واین احوط است اگر اظهر نباشد

در احکام او دو دارند چند بحث است

هرگاه بداند ماموم فسق امام را یا کفر او را یا حدث او را یا
او را انکه بغیر قبله یا اخلال کرده او را به نیت ونحو ذلک
بعد از نماز اعاده نماز ضرور نیست بنابر اظهر اقوی واگر
در اثنای نماز بداند منفرد میشود واگر پیش از نماز بداند
اعاده کند نماز را جزما هرگاه اقتدا بمخالفی کند از روی تقیه یا طلقا

بی کراهة

در احکام نماز جماعت و چند بحث

تتمه وعدد ۱۰۱۱۵

بنی الحرج جمله نصوص وفتاوی عدم اعاده است لیکن اعاده
با نبودن تقیه احوط است در صورتیکه بعضی از واجبات
ترک شود مثل انکه قرائت در نماز جهر نشود اول
هرگاه داخل مسجد شود که نماز جماعت بکنند و خوف داشته
که تا بالجماعت برسد رکوع را با ایشان در نیابد در اینصورت جایز
نیت کند همانجا که ایستاده و تکبیر بگوید ورکوع کند و
رود در حال رکوع تا بصف برسد بشرط انکه مانع شرعی
نشود ودعا موضع از امام بقدر ... بانقدر جایز نیست بنابر
بنابر اجماع علما کرده اند ولاه در فتنه در حال رفتن باشد
تا انکه واجب است بعمل آید بنابر اجماع واین را نیز نقل کرده
و نقل بودن این دو شرط احوط است اگر چه معتبر بودن
محل نظر است و نیز احوط آن است که فعل کثیر لازم نیاید و
یا هر دو امور یکی بکشد وبر ندارد دوم هرگاه شروع کند
ماموم بنا بر آنکه امام تکبیر احرام کفته بنماز و نیت قطع میکند
ماموم نماز را چنانکه بعضی مطلق کفته اند و احوط آن است که

تتمه وهمان جا رکوع

هم و قطع ماموم نماز را

ضو و قطع کند که خوف فوت رکعتی داشته باشد نه هرگاه
این خوف نباشد چرا که نماز مؤتم در ضمن نماز امام باشد و امام تکبیر
احرام گفت با اذان و اقامت گفت چنانکه او را خلل مستفاد و
نقل بکند نیت واجب است بسوی نماز تا نظر تا بدو کرده سلام
و با امام رسیدن ممکن باشد نقل بانکه داخل رکعت سیم نشده
باشد اما هرگاه داخل سیم شده باشد بیرون رفتن نوبت
نقل در اینجا بیرون بانکه رکعتی انشکند یا قطع کرده در نفیه از
اصلی تا بیک ما نکرده بر نماز خود مستمر باشد و انکه
گفتیم نفی قطع نافله در مسئله اول و نقل در نفیه نافله در
بر سبیل استحباب است **سیم** هرگاه مأموم ادراک کند امام را
بعد از تمام شدن رکوع نمازی بانکه سر از رکوع برداشته
سنت که تکبیر گوید و سجده کند با او و لیکن رکوع دوم چون سلام
داد امام انکس نماز خود را از سر بگیرد و هم چنین هرگاه
بعد از آن بنحو سجده امام برسد بنحوی که برسیده
تکبیر بگوید و با امام متابعت نماید تا فضیلت جماعت

تتمه و ادراک بعد از رکوع الخ

دریابد

دریابد لیکن چون با امام سجده کرد و یکی یا دو تا بعد از فراغ
امام نماز را از سر بگیرد به تکبیر احرام تازه یا در دو نماز لازم
نیاید علما را گویند از رفع راس از سجده ثانی با امام ملحق شده و با تکبیر
تکبیر گفته و با او در نماز نشسته و تشهد خوانده و چون امام سلام
دهد انکس را ضرور نیست که نماز را از سر گیرد و بتکبیر تکبیر
احرام که گفته بود نماز خود را با تمام میرساند زیرا که زیاد نفی
نشده مگر تشهدی که بر کم است **چهارم** جایز است مأموم را که
سلام دهد پیش از امام با عذر از قبیل حیات یا عارض شدن
حاجتی که میترسد فوت آن را یا نیت انفراد بلکه اقوی است که
بدون نیت انفراد نیز میتواند پیش از امام سلام دهد لیکن
انچه گفتیم اولی و احوط است **پنجم** اظهر آن است که هرگاه
که مأموم خواهد از امام منفرد شود میتواند نیت انفراد کند
و منفرد شود و چون منفرد شود اکتفا بقرائت امام پیش از
از منفرد شدن او کرده بود میتواند هر چند در اثنای قرائت
منفرد شده باشد پس باقی قرائت خود میکند لیکن از سر

تتمه و سلام قبل از امام

تتمه و انفراد

در احکام مساجد

قرائت آخوط عاولیست اگرچه تا تمام قرائت بیرون متعذر باشد
در بعضی احکام مساجد بدانکه فضیلت فراکردن
و آمد و شد کردن با آن اجماعی مسلمین است بلکه از ضروریات
دین است و آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم
الآخر تا آخر آیه بر این تعمیر است بر مطلوبیت و در حدیث صحیح وارد
شده است که هر که مسجدی بسازد خدای تعالی برای او خانه در بهشت
بسازد و سنت است که مساجد بدون سقف باشد و آنکه بوده
باشد جائی که طهارت از حدث و خبث کنند بر در مسجد و مطهره
باد بر در مسجد باشد نه اندرون مسجد و آنکه کسی که داخل مسجد شود
پای راست را مقدم دارد و چون بیرون آید پای چپ را و مکروه
مزخرف شدن که کفش خود را در وقت داخل شدن مسجد که مبادا
نجاستی داشته باشد و آنکه دعا بخواند در وقت داخل شدن
و بیرون آمدن به دعاهای ماثوره و سنت است جاروب کردن
مسجد خصوصا روز پنجشنبه و شب جمعه و چراغ روشن کردن در شب
و اعاده کردن موضعی از مسجد که مشرف به خرابی شده باشد از مسجد

و بیرون

وجایز است شکستن مسجد و تجدید بلکه گاهی واجب است هرگاه خوف
منهدم شدن از خراب شدن آن باشد و شرط نیست که خراب بودن
در آن وقت متصل ساختن باشد چه در معمور بودن آن جایز
منع است و بازو بکار ساختن مسجد دیگر است و جایز است تغییر
برای وسعت دادن با احتیاج بآن و علم داشتن بآنکه تغییر
خواهد شد و جایز است استعمال کردن آلت مسجدی در مسجد دیگر
و چون باید که در عمارت مسجد از مسجدها و احوط تقیید است
بصورتی که خراب شده باشد و در باره مسجد را نیز جایز باشد
و حرام است نقش کردن مسجد به طلا و صورت در آن کشیدن اگرچه
به غیر طلا باشد و اصح کراهت تصویر است و آنکه صورت کشیدن را
در غیر مسجد حرام نمانیم که در مسجد بطریق اولی حرام خواهد بود
و نیز حرام است داخل کردن چیزی از مسجد ملک خود
مالک نیز واجب است که بعد از آن به مسجد هرگاه داخل چیزی بکار
او بامالک کرده باشد و نیز حرام است داخل کردن نجاستی
در مسجد و شستن نجاست در مسجد اگرچه مسجد نجس نشود

علی الاحوط هر چند بخصوص بوی کرده حرمت بصورت مخصوص شدن ظاهرا
و نیز حرام است بیرون بردن سنگ ریزه از مسجد و اگر بیرون
کند باید دوباره بمسجد برگرداند برای عبد بنی کم واند بکنده
لیکن آن حکم ضعیف است بنی قول بکراهت اجود است و مکروه است
بلند کردن مسجد بلکه سنت اولی است که به بلندی یک قامت
انسان باشد چنانکه مسجد نبی صلی الله علیه وآله بوده و نیز
مکروه است کنگره بر دیوارهای مسجد و محرابهای داخله در مسجد
یا داخل خود مسجد ساختن و رفتن که بیش از مسجد شده
انتهاست الخبر باشد اما بعد از مسجد شدن حرام است احداث
آنها کردن و توجه ملاه کردن نحو که تغییر صورت مسجد بدهد
والاحرام خواهد بود و مکروه است خرید و فروش کردن در مسجد
و دیوانگان و اطفال که با ایشان وثوق نیست در داخل شدن
مسجد نباشد در مسجد راه دادن و نیز مکروه است جاری کردن
احکام و تعزیر کردن و اقامه حد کردن در مسجد و بلند
کردن صدا در آن مگر جهت چیزی که در آن شنیدن مقصود است

مستحبی است

مستحبی است و نیز مکروه است شعر خواندن در مسجد مگر شعری
که کار یا شد و منفعت آن بسیار مثل ابیات حکمت آمیز و نیز که
شاهد باشند بر لغتی که در کتاب خدا یا حدیث باشد یا شعری
که موعظه باشد یا مدح پیغمبر و معصومین نموده باشد یا مرثیه ما نحد
و محرابها از ... طاعات و عبادات است و نیز مکروه است خوابیدن
در مسجدها در غیر ضرورت و داخل شدن مسجد با بوی پیاز
وسیر و کنند که از دهن آید و مانند آنها از بوهای بد و برهنه کردن
عورت با خاطر جمع از بینند و کشتن شپش بلکه سنت واجب است دفن
کردن آنها در خاک و نیز مکروه است آب دهن و آب بینی انداختن
در نماز خوف است
در مسجد بلکه بهتر است که آنها را بپوشاند مبحث در نماز
خوف است بدانکه نماز کسیکه از دشمن ترسد قصر است مثل نماز
مسافر اگر چه در حضر باشد خواه بجماعت کنند یا فرادا بنابر
اشهر و بعضی گفته اند که در وقتی قصر است که اتمام ممکن نباشد
و این قول خالی از قوتی نیست و اگر نماز بجماعت خواهند
کنند در وقتی در حالتیکه دشمن جهت قبله باشد و خوف هجوم در اثنای

نماز نبود و بعضی ایشان بعضی از مردم به دشمن مقاومت کنند
و بعضی دیگر با امام نماز کنند و جایز است اینکه نماز ذات الرقاع
بعمل آورند و این نماز را نیز اشبه و احوط و ارجح است که کیفیت به نص صحیح از
حضرت صادق علیه السلام مرویست حاصلش آنکه نماز میکنند امام و در
رکعتی بجماعت اول یک رکعت را و در رکعت دوم می‌ایستد
مأمومان نیت انفراد میکنند و امام ایستاده و قرائت را طول میدهد
تا آنکه ایشان رکعت دوم را بجا آورند پس سلام میدهند بعضی
بر بعضی و میروند و بجای آن طایفه دیگر می‌ایستند و آن طایفه
دیگر می‌آیند و عقب امام می‌ایستند پس امام نماز میکند با ایشان
رکعت دوم را پس امام می‌نشیند و طول میدهد و تشهد را
تا آن طایفه دوم رکعت دوم نماز خود را تمام میکنند پس سلام
میدهد امام نماز را با ایشان و در نماز مغرب نماز میکند امام
با طایفه اول یک رکعت آنگاه می‌ایستد امام و امام دو رکعت
دوم را طول میدهد تا ایشان دو رکعت دیگر خود را تمام کنند
و تشهد خوانند و سلام دهند بعضی بر بعضی و میروند بجای طایفه

دیگر می‌ایستند و آن طایفه دیگر می‌آیند و عقب امام می‌ایستند
و امام دو رکعت دیگر خود را با آن طایفه میکند و قرائت میکند
در آن دو رکعت و می‌نشیند در عقب رکعت سیم خود تا آنکه آن
طایفه یک رکعت خود را تمام کنند آنگاه بجا آورند سلام را با امام
اشبه و احوط آنست که بردارند سلاح را و اگر در سلاح نجسی باشد
در حال نماز اگر مانع نکند یکی از واجبات را بنفس خود اگر مانع
واجب نیست بلکه جایز نیست مگر با ضرورت و در این مقام
مسائلی است اول هرگاه ... کارزار در نحو قتال ...
بکند بکار ... و دست ... بکند ... و نحو ذلک
و اگر ممکن نیست با آن نماز ... در نماز خوف ...
ساقط میشود ... واجب است ... ایشان را با ...
... اشاره در رکوع میکنند و سجود میکنند با ممکن بود
اگر چه ... باشد ... ممکن باشد ... ممکن
باشد با اشاره بکنند و رو بقبله باشد در تمام نماز اگر ممکن
باشد و اگر نه هر قدر که ممکن باشد از نماز رو بقبله کنند اگر

هیچ ممکن نباشد مگر تکبیرة الاحرام همان تکبیر با رو بقبله کند
و اگر رو بقبله کردن بتکبیر نیز ممکن نباشد رو بقبله کردن
تمام ساقط میشود و اگر اشاره جهة رکوع و سجود میسّر نشود
اکتفا بنماید بعوض نماز بگفتن تسبیحات اربع و دو مرتبه در نماز
دو رکعتی و سه مرتبه جهة نماز مغرب که هر یک مرتبه بجای یک
رکعت کافی است بجز نیت از قرائت و رکوع و سجود و مقتضای احادیث
و اکثر فتوای علمای ابرار آنست که تسبیحات اربع کافی است از جمیع افعال
و اقوال رکعت حتی تکبیرة الاحرام و تشهد و سلام نیز لیکن جمعی
از ایشان چیزها استثنا کرده اند با نیت چنانکه ابتدا بعد از تسبیحات
اربع باید بجا آورد و این احوط است بلکه هر اسباب غیر خوف
خوف مانند دزد باید در نماز شدت جایز است با اینها قصر عدد
رکعت مثل نماز مسافر و در کیفیت یا بکسر متنفل شود و از رکوع
و سجود بسوی اشاره کردن و بایستی وقف و ممکن نبود در
رکوع و سجود کمعا اکتفا به تسبیحات نماید چنانکه گذشت در صورت شدت
خوف بسبب اشاره نیز کسیکه در گل فرو رفته و کسیکه غرق شده

نماز بگل فرو رفته و غریق

شدن

شدن یا آب باشد نماز میکنند باشاره جهة رکوع و سجود و اگر
متمکن از رکوع و سجود نباشد قصر در عدد نمیکنند مگر در
سفر یا خوف و مکروه است که از تمام خوف نیست باشد بلکه
غرق یا وحل باشد و به قضا کردن لابد سالم شدند و احتیاط
لیکن احوط قضا کردن آن نماز است در صورتی که قصر
جهة خوف مستولی شدن غرق باشد و احوط اعتبار تنگی وقت
و تنگ وقت و ظاهر آنست که گمان بودن نیز داخل تنگی وقت
در طول شب اگرچه در لازم بودن این احتیاط تامل است

مطلب دوم در نماز مسافر است و در آن دو مقصد است

مقصد اول در شروط قصر است و آن شش است اول مسافت

در نماز مسافر و کیفیت آن شروط قصر که شش

و آن هشت فرسخ یا چهار فرسخ که اراده رجوع در آن نکند
باشد بجهة که راه نشتن متصل باشد و در یا دو چهار فرسخی
که کمتر از هشت فرسخ باشد حکم چهار فرسخ دارد اما آنکه
فرسخ ضرور نیست که در یک روز یا دو روز باشد بلکه هرگاه
که طول کشد راه رفتن آن کافی است مگر که آنقدر طول کشد

در عرف نگویند که اینکس مسافر است مثل آنکه هشت فرسخ راه به
دو ماه یا سه ماه طی کند که در این وقت باعث قصر نمیشود و بعضی
در این مثل اشکالست اگرچه هشت فرسخ بیکساعت طی شود
و واجب نمیشود قصر مگر تا علم بآنکه این راهی که میرود بقدر
مسافت باشد که بیست و چهار میل است و هر
میلی چهار هزار گز یا یک مد بصر است یا آنکه بشیاع یا به بینه
ثابت شود و قدر مسافت بوجوه که هرگاه شک باشد جمیع ...
باید نماز را تمام کرد و احوط معلوم کردن این راه است که بقدر
مسافت است یا نه در صورت شک و هرگاه با وجود شک قصر
کند اعاده میکند اگرچه ظاهر شود بعد که بقدر مسافت بوده
و اگر عمداً نشده مسافت اگر نماز را تمام کرد و بعد معلوم شد
که بقدر مسافت نبوده اگر تمام کرده اعاده میکند و بعضی ...
قصر میکند اگرچه باقی بقدر مسافت نباشد و اگر منزل او
دو دروازه داشته باشد یکی مسافت و دیگری کمتر پس هرگاه از راه
دور برود قصر کند و اگر منزل او دو دروازه داشته باشد دو وران رود

قصر میکند هرچند که اگر بخاطر قصر کردن از آن راه در رفتن باشد
و اگر از راه نزدیک آمد و برود تمام میکند و بباید دانست که ...
گفتیم که مسافت باید هشت فرسخ یک کشتی باشد یا چهار فرسخ که
برفتن و آمدن این روز هشت فرسخ شود بنحوی که گفتیم شرح
شد در قصر اما هرگاه مقصد چهار فرسخ باشد و اراده رجوع
در یکشبانه روز نداشته باشد که ظاهر آنست که مخیر است میان
قصر و تمام مگر آنکه چیزی که قاطع سفر باشد مثل قصد اقامه
عشره یا عوال از آنچه مذکور میشود فاصله شود ولیکن احوط
جمع میان تمام و قصر است و اگر این هر دو را نکند شاید تمام احوط
و تمام متعین باشد خصوصاً در صورت فاصله شدن قاطع
بجهه قصد داشتن ... مسافت شرعی اگرچه بنیت ... [illegible]
مانند زوجه و بنده و اسیر بشرط آنکه قصد رفتن ...
هر وقت که ... کرده نداشته باشند بهر نفقه و قصد
مسافت شرعی اگرچه بنیت باشد چنانکه گفتیم در قصر کردن
شرط است پس اگر کمتر از مسافت قصد کند بعد از آنکه بآنجا رسید ... از کمتر

تتمه و زوجه و اسیر و بنده

از مسافت را قصد کند بعد از آنکه بآنجا رسید باز بجای کمتر از مسافت
دیگر را قصد کند و همچنین هرگاه بآنکه کمتر از مسافت است اوّلا قصد
داشته باشد که هیچ قصد مسافتی ندارد مثل آنکه بطلب گریخته یا معهودی
و قصد او آن است که هر جا او را یابد برگردد و نمیداند که در کجا
خواهد یافت قصر نمیباشد اگر چه هزار فرسخ راه باشد تا
وقتیکه رفتن تا حد مسافت را الحال قصد کند که بعد از آن قصر
میکند اگر چه در برگشتن باشد و بدانکه استمرار قصد تا آخر
مسافت شرط است پس اگر قصد مسافتی کند و از حد ترخّص
که بعد مذکور خواهد شد بگذرد و انتظار رفیقان کشد و جزم
بسفر رفتن نداشته باشد تمام میکند و اگر جزم بسفر
رفتن نداشته باشد یا بعد از مسافت رفته باشد و بعد از آن
تردد در رای او بهم رسیده باشد قصر میکند تا بجای اگر قصد
اقامت عشره نکند چه اگر قصد اقامت عشره کند یا بجائی برود
در ایام تردد که سی روز تمام میکند تا بار دیگر باز مسافر
شود و اگر انتظار رفیق پیش از رسیدن بحد ترخّص باشد تمام

بکند

بکند اگر چه جزم برفتن داشته باشد زیرا که خواهد نخواهد شد
که پیش از رسیدن بحد ترخّص قصری نمیباشد و مخفی نماند که مراد بقصد
مسافت قصد مسافت شرعیه است و قصد کردن خصوص یک مسافت
مخصوص ضرور نیست پس هرگاه قصد مسافت معیّن باشد و تعیّن
راه برود تا آنگاه از آن مسافت پشیمان شده قصد جای دیگر کند
که بانضمام آنکه رفته بحد مسافت میرسد بر قصد کردن حکم
بقصد مسافت اول داشته باشد باقی میماند سیّم اینکه
قطع نشود سفر بقصد اقامه ده روز یا برسیدن بوطن و منزلی که
وطن باو شده است که شش ماه در آنجا وطن کرده باشد
اگر چه گذشته باشد و بعضی در این قول تأملی کرده
قایل بعلماء مسئله شده اند شرط دانسته اند که در آن ملک جامعه
نعیم بود مثل بعادت قدیم اگر چه یک نخله باشد که استیطان شش ماه
ظاهر جماعتی اعتبار داشتن وطن فعلیست یعنی آنکه آن موضع
بالفعل وطن او باشد بلکه ظاهر جماعتی اعتبار استیطان شش
در هر سالی شش ماه و مسئله بغایت اشکال است اگر چه اعتبار

سیم قطع

علاوه

فعلی و دائمی بوده وطنیت در مقام مدد کردن و خالی از آنجا
نیست و بنا برین پس سقوط استیطان در حصول نه ملک
بلکه ملک داشتن در اینجا مثل عقد نیست و گویا شرط کرده
اجماعست که کسی شش ماه ملک داشته باشد اکتفا کردن ایشان
بشش ماه کاشفست که ملک باعث باقی بودن علاقه وطنیت است
چه ایشان بشرط داشتن آن و الحاق کرده اند بملک این بلکه
کسی که یک ملک یا دو ملک داد و اقامت خود علی الدوام فرو گیرد
ظاهر میشود از ایشان شرط داشتن ملک را درین قسم وطن
اگر چه اختلاف کرده اند درین جماعت در اینکه ماندن شش ماه
درین وطن شرط است چنانکه در این مشهور که این را بیان وطنی
کرده اند شرط نیست یا نه بلکه مجرد اینکه بنای خود را
چنین کرده است که این ملک وطن او باشد و در آن جهت توطن کند
وطن او میشود بعد از آنکه شش ماه در آنجا ماند والحاصل
اشکالی خلافی نیست در اینکه ملک شرط نیست در وطن که
در هر سالی در آن استیطان شش ماه و نیز اشکالی خلافی نیست

در جایی

در جایی که منقطع بازمانده بگوییم ملک شرعی فقط و بدیهی ملک
چنان جایی وطن شرعی نمیباشد پس اختلاف و اشکال اولی ثابت
که بگذشتیم مانند مسائلی که الحال وطن او نیست یا ملک وطن شرعی
بگوییم شرعی فقط و بدیهی ملک چنین جایی وطن شرعی نمیباشد پس
تالع شعر باشد و اقوی در اینجا سفر ... هر گاه قصد
مسافت کند و در اثنای مسافت وطن شرعی داشته باشد یا
قصد داشته باشد در آن اثنا زیاده بوده روز یا قصد
اقامه عشره داشته باشد تمام میکند تا اگر قصد مسافت تازه
کند که خالی از اینها باشد و اگر قصد مسافت بایستی کند و
مسافت و در اثنای آن وطن داشته باشد یا قصد یا عزم اقامه
ده روز در آنجا بعد مسافت باشد قصر میکند تا آن موضع که وطن
یا محل قصد اقامت است و در آن موضع تمام میکند و هر گاه قصد
مسافت کرده که قصد اقامه عشره در اثنای آن نداشته پس
قصر کرده بعد از آن قصد اقامه در اثنای آن مسافت کرد اعاده
آن نمازی که قصر کرده پیش از قصد اقامه نباید بکند و اگر داخل

عادشکی بعضی بعبادات در اثنای نماز قصد اقامه عشره
رایع اتمام شد آن نماز را تمام میکنند و باقی احوال
قصد اقامه عشره در چهارم از مسائل قصد دوم مذکور
میشود   اگر سفر مباح باشد یعنی سفر حرام نباشد
پس کسیکه سفر او معصیت باشد قصر نمیتواند کرد مثل کسیکه
تابع جائر در جور باشد و کسیکه در پی صید آهو بود و کسیکه
از دین خواهی که واجبست که ادای دین او نماید بکریزد و غیر ذلک
و هرگاه بصید احتیاج باشد قصر میکند بلا خلاف و اگر
سفر او جهة تجارت باشد اکثر قدما برانند که روزه را
افطار میکند و نماز را تمام میکند خالی از قوتی نیست و مشهور
میان متأخرین قصر نماز است و احوط جمع میان قصر و اتمام است
و اگر سفر کسی اول مباح بوده و در اثنای آن قصد معصیت کرد
رخصت قصر منقطع میشود و اگر بعد از آن پشیمان شد رخصت
عود میکند لیکن باید باقی سفرش بقدر مسافت باشد و احتمال
قبل از پشیمانی از معصیت نیز مسافت حساب میشود علی الاقوی

تتمه و سفر مباح و محکوم

اگر سفر شخص بیشتر از حضر او باشد مثل بدوی یعنی صحرانشین
و مکاری یعنی کسیکه چهارپایان را کرایه دهد و ملاح کشتیبان و تاجر
که در تجارت خود سفر میکرده باشد و امیری که در بلاد امارت خود سیر کند
و راعی که چوپان است و آنچه اضافه کرده‌اند و زیاد کرده‌اند مانند
کرده‌اند و امیر صید که او بیش از صیادی کثیر السفر است و خلاف
است که اینها کرده تمام میکنند در سفرهای خود شان بیکرار
از تفصیل که مطلق گفته وجوب قصر را بر هر مسافری و این ثابت است
و اجماع بر خلاف او منعقد است علی الظاهر و جمع بین قصر
با تمام جماعتی کرده‌اند و حدیثی در این باب وارد و مستفاد
از آن این است که واجب بوده تمام بر ایشان از این جهت
که سفر عمل ایشان است نه جهت حضور سفر که در اثنای آن شد
پس اگر کار از عمل این گروه بیرون باشد که در سیاحت و صید
کند اینکه سفر عمل او است لازم خواهد بود قصر او و اتمام در سفر
هم چنانکه هر گاه یکی از اوصاف جماعت مذکوره بر کسی صادق
آید لیکن فی که علت صدق کند مجتمع نشود قصر لازم خواهد بود

و ظاهر آنست که کثرت سفر بودن در جماعت مذکوره کسبه سفر
صدق میکند لیکن اکتفا نکرد از این جماعت بنا بر ضعف و
هیچ یک از اینها بار اول و دوم نماز را باید قصر میکنند اگرچه ده سفر کنند
مادامی که عمل بودن سفر متحقق نشود تا وصف یکی از این جماعت
بنابر این باید با سفر کردن سه مرتبه حاصل اینکه در تمام کردن
بسبب کثرت سفر باید اعتماد کند بر وصف یکی از جماعت
مذکوره با سفر کردن سه مرتبه و صدق عرفیست یا عمل بودن
سفر و مکرر شدن آن مرتبه بعد از مرتبه اگرچه از جماعت
نباشد و شرط است در تمام کردن اینجا که هرگاه ده روز
در بلد خود یا غیر بلد خود اقامت نکنند که هرگاه اقامت کنند در
سفر اول قصر میکنند لیکن اقامت در غیر بلد باید با نیت اقامت
باشد یا بعد از سی روز بودن در یک جا [illegible] شرط نیست و
بلد ده روز حکم قصر و کثیر السفر ثابت کرده اقوی آنست در
حاصل بودن سفر اولی که بعد از ده روز اقامت کنند قصر میکند
و در سفر دوم که بعد از فاصله ده روز باشد حکم کثیر السفر

[illegible]

که اقامت سفر او جاری میکند در دو شهر اقوی آنست که اتمام
نماز کند و کثیر السفر اثری ندارد در حق او در قصر کردن نماز
و روزه بنابر اظهر و احوط آنست که نماز و روزه را با تمام کردن
قصر نیز بکند. ششم آنکه دیوارهای شهر یا اذان مسافر

ششم دیوار شهر

و اذان شهر هر دو مخفی شود چنانکه مشهور میان علماست
و اکثر علما اکتفا بخفای یکی از جدران و اذان کرده اند
و اول اقوی است اگرچه رعایت احتیاط اولیست پس بخفای
قصر میکند نماز و روزه را هرگاه هر دو چنین مخفی یکی
در صورتیکه آن دیگر پنهان شده اما اگر هر دو باشد و یکی مخفی
شود بنا بر دیگر احتیاط آنست که نماز جمع نماز کند تا آن هم
مخفی گردد یا جمع میان قصر و اتمام نماید و چنین در هر یکی
از جدران و اذان چشم و گوش حد وسط است اگرچه شنیدن
کرده باشد مثل بلد پست و بلند و بلد بی دیوار و اذانی
ندارد یا دارد لیکن از چشم و گوش نباشد که حد مثل این
صورتها تقدیر میکند که اگر ... میشود تا بجا خفا حاصل

تتمه در اختیار بین قصر و اتمام

قصر حتمی است جهة مسافر با اجتماع شرایط مذکوره و کلیه احتیاط
چهار موضع که آن مکه و مدینه است بلکه مسجد کوفه که افضل
علی الاحوط و حایر امام حسین علیه السلام که مسافر در این
چهار موضع مخیر است در نماز چهار رکعتی میان قصر و اتمام و اتمام
افضل بنابر قول اشهر و اظهر و بعضی گفته اند که قصر در این چهار
موضع متحتم است و بعضی اتمام متحتم و این احوط است و احوط آنست
جمع میان قصر و اتمام است و مراد اول این است که مخیر است
مسافر باشد که در شهر مکه و مدینه تمام و کوفه مخیر میان
قصر و اتمام میباشد **دوم** هرگاه اتمام کند مسافری
که واجب است بر او قصر با وجود علم بوجوب قصر عمدا
و اتمام کند اعاده نماز او واجب است خواه در وقت
خواه خارج وقت و اگر جاهل باشد اعاده نمیکند مطلقا
بنابر اشهر و اقوی و اگر فراموش کند قصر را اعاده میکند در
وقت نه در خارج وقت بنابر اشهر و اظهر **سیم** هرگاه مسافر داخل وطن
شود و باقی مانده باشد بقدر یک نماز را در سفر قصر نماز کرده باشد

اعتبار به همان میکند و ظاهر آنست که اذان محل را نیز که خوب
اعتبار کرده باشد و احتیاط میباشد که اذان بیرون
میباید و با ملاحظه شروط حد ترخص است که بیرون آید از مثل
بلد خود بسوی سفر و مثل کسی که قصد مسافت میرود و بعد
معصیت عادت و اگر قصد مسافت مباح شد پس حین
کار مخیر باشد تا اینکه قصر میکند و حکم عجیب
باید و بعد جهت آنها کار دیگر و چون مسافر از سفر
باز گردد قصر میکند تا برسد بجائیکه بشنود اذان و واذا
ظاهر شود پس تمام میکند اگرچه داخل بلد نشود چه جای
منزل بنابر اشهر و اظهر و بعضی گفته اند که ظهور جدران و اذان
در برگشتن اعتبار ندارد بلکه قصر میکند تا داخل منزل خود
شود و خالی از وجهی نیست و لیکن احوط جمع میان هر دو
باینکه اعتبار ظهور اذان یا جدران نماید تا اینکه تا داخل
شدن منزل یا جمع میان اتمام و قصر نماید **مقصد**
دویم در احکام است و در آن چند مسئله است **اول** بدانکه

در احکام نماز مسافر و چند مسئله

بعد

حضر بی شود که باید شش تمام صحیح کرد یا بعکس حکم چنین نمازی
ادا و قضا در سبب قضا گذشت **چهارم** هرگاه مسافر قصد
اقامت عشره کند اگرچه بتمام کرده نماز [illegible] بعد از اول باشد
[illegible] علی الاقوی اتمام میکند نماز [illegible]
اجماعا و اگر کمتر از ده روز قصد داشته باشد قصر میکند
اگرچه [illegible] بار زیاده قصد کند [illegible] و [illegible] در قصد
اقامت [illegible] باشد [illegible] در اثنای [illegible] که از [illegible]
بلد اقامت است [illegible] و [illegible] که متصل به [illegible]
بیرون [illegible] هرگاه قصد کند [illegible] بیرون رفتن اینکه بعکس در [illegible]
بلد [illegible] ان بلد اگر [illegible] باشد که [illegible] صلاة میکند که
اینکس اقامت در ان بلد کرده قصد چنان بیرون رفتن در [illegible]
مانع قصد اقامت در ان بلد است و اگر متردد باشد در اقامت
و نکردن قصر میکند تا سی روز بعد از ان تمام میکند اگرچه یک
نماز باشد و اگر قصد اقامت ده روز کند بعد از ان [illegible] شود
[illegible] است اینکه یک نماز فریضه واجب ادا

اتمام نکرده باشد پس چون چنین نمازی را بعد از استقرار اتمام کرده
[illegible] اقامت شد باقی [illegible] بحکم اتمام تا اکمال سفر
جدید [illegible] با غیر [illegible] که [illegible]
[illegible] تمام است [illegible] حکم اقامت استقرار میکند علی الاقوی [illegible]
هرگاه [illegible] اتمام کرده باشد و اگر بعد از قصد
اقامت سفر کند [illegible] مسافت شرعی اتمام میکند [illegible] خواه
قصد عود [illegible] اقامت [illegible] داشته باشد چنانکه
اجماعی است با قصد عود [illegible] با قصد عود [illegible]
و [illegible] اقامت ده روز [illegible] نداشته خواه [illegible] اقامت [illegible]
داشته باشد [illegible] هیچ نداشته باشد [illegible] ظاهر اصحاب
چنانکه بعضی گفته اند [illegible] اتفاق [illegible] است [illegible]
[illegible] بیرون رفتن [illegible]
چنانکه [illegible] که وجوب [illegible] بدلیل اجماع
منقول ثابت نشود و ظاهر [illegible] در صورت سیم [illegible] واجب [illegible]
قصر [illegible] اختلاف کرده اند [illegible] مخیر [illegible] بوده [illegible]

مابعد از و سنت بعد از فرض با نفسه بحال بر گشتن تنها
بوده و نحر با قتان واقع نیست لیکن اگر ... جمع کرده
بیان یا تمام و قصر است مخفی نبودن زمانی در هر دو صورت
اول در وقت و بر گشتن و در دوم در بر گشتن تنها و تشهد

تتمه و ذکر مسافر بعد از نماز

مسافر را اینکه گوید عقب هر نماز فرض سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر سی مرتبه برای جبر کردن کسر
قصر نماز و اگرچه این در عقب هر نماز سنت است لیکن تاکید شده
در اینجا بیشتر و اگر مسافر در عقب هر نماز جماعت کند

تتمه و اکتفا بر فرض خود

اکتفا بر فرض خود نموده سلام دهد تنها و جماعت را بلکه ...
گفته اند مستحب است اینکه جمع کند مسافر میان نماز ظهر و عصر
و همچنین میان مغرب و عشا باینکه نماز دوم را مقدم دارد
که در وقت فضیلت نماز اول با وی جمع شود یا اینکه نماز اول را
تاخیر کند تا وقت فضیلت نماز دوم و تقدیم اول اولی است
و اگر سفر کند بعد از ظهر نماز تا قبل از ظهر ادا نکرده باشد لیکن
معتاد ادای آن را در حضر ادا کرده بوده سنت است قضا

آن

کتاب زکات و آن دو قسم
قسم اول زکات مال و در
آن چهار فصل

آن تا ظهر در سفر یا در حضر **کتاب زکوة** و آن دو قسم است
اول زکوة مال است و در آن چهار فصل است **فصل اول**
در بیان کسی که بر او دادن زکوة واجب است و آن حر بالغ و عاقل
و آزاد و مالک نصاب است که متمکن از تصرف در آن نصاب ...
پس این پنج چیز شرط است که مجملا بانها اشاره شد و تفصیل
آن اینکه بلوغ شرط است در وجوب زکوة طلا و نقره و امثال آن
پس بر طفل واجب نخواهد بود این زکوة بلی هرگاه تجارت کند
ولی طفل کسی که اختیار تصرف در مال او شرعا دارد اخراج زکوة
از آن سنت اگر بکند تا بر شخصه داوری و قول نادر است
که واجب است و ولی هست که سنت هم نیست و با احتیاط است
این در وقتی است که تجارت را برای طفل کند اما اگر آن ولی
مال طفل را بذمه بگیرد و بجهة خود نقل نماید تا قبل شرعی نظر
قرض بعنوان ولایت خود تجارت کند نفع برای او است ...
اگر ولی باشد و مثل آنکه قدرت بر ادا داشته باشد ... و فرض از مال
طفل داشته باشد در صورتی که ... تلف شود از مال خود بحسب

حال خود و زکوة بر آن ولی سنت خواهد بود و جمعی از متأخرین
علمای ما چنانکه از ایشان جمعی نقل کرده اند بر آنند که شرط
ملی بودن که گفتیم در غیر پدر و جد است از اینها که ولی
شرعیند مثل وصی و اینکه در پدر و جد طفل ملی بودن
شرط نیست بلکه از بعضی علما فهمیده میشود که این اعتبار
و بعید نیست اگر چه اعتبار ملاءت در پدر و جد نیز
احوط است و اگر کسی که تجارت در مال طفل میکند نه ولی
باشد و نه ملی ضامن مال طفل است در این صورت ربح و زکوة
بر او نیست و بر طفل هم نیست و ربح همه تمام است مر طفل
الاوفق بنابر عبارات علمای ما و جمعی گفته اند ربح همه یتیم راست
بشرط آنست که بعین مال طفل متاع خریده باشند و اگر
بخرید یا کسی که اجازه خریدن میدهد ولی شرعی باشد
اگر نه آنچه خریده اند باطل خواهد بود و بعضی بعلاوه این شرط
مصلحت طفل را نیز شرط دانسته اند و بعضی گفته اند که خود
که در صورت خرید کردن ولی نیز موقوف باجازه باشد و باهم

اینها

اینها دانسته در صحت چنین عقدی بحث است اگر چه عقد فضولی را
صحیح دانیم و بعضی گفته اند که این سخن را هیچ دلیل از احادیث معلوم نیست
حدیث منع از این میکند و اینکه از بعضی اخبار گفته اند یکی
و مردها بودن زکوة در غله طفل دو قول است ظاهر حدیث
نبودن است و بعضی فقها واجب بودن زکوة در چارپایان
طفل است و واجب نیست زکوة در مال دیوانه نقد باشد یا
باغله یا چهارپایان باشد و بعضی حکم دیوانه را حکم طفل
دانسته اند و چنانکه در غله و چهارپایان طفل زکوة را
واجب دانسته اند و اینجا نیز واجب دانسته اند و صحیح آنست
که واجب نیست بلی هرگاه دیوانگی او ادواری باشد یعنی گاهی
عاقل میشود در حال او این حال دیوانگی تمام
سال نکند و موجود این وقت زکوة بر او واجب است هر مال که
زکوة داشته که باشد بلکه احوط آنست که اگر چه بر مال او
سال نگذرد در حال افاقه باید زکوة بدهد و واجب نیست
بر بنده زکوة در مالی که در نزد او است و بر آقای او نیز واجب است .

زکوة آن مال بنا بر قول مشهور که بنده مالک چیزی نیست اما
[illegible] بر قولی که بنده مالک است پس صحیح باشد بنده و واجب
زکوة آن مالی که از شعرها است واجب نیست مگر آنکه بعضی
از آن بنده آزاد شده باشد که در این صورت بنسبت آنچه آزاد
از مال او زکوة واجب شود هرگاه شرط دیگر آن باشد و نیز
واجب نیست زکوة در مالیکه از صاحب غصب شود یا
مال تعطیل و هیچیک تا دیر بتصرف در آن مال نباشد
اگر چه چند سال بر آن مال بهمین طور بگذرد بلی در این صورت
سنت است که زکوة یکساله آن را بدهد و هم چنین واجب نیست
زکوة طلب آنکسی که بر ذمه مردم است هرگاه قدرت بر گرفتن
از ایشان نداشته باشد باتفاق بلکه اگر چه قدرت نیز داشته باشد
بنا بر قول اشهر اظهر اگر چه در صورت احوط که ادای آن مالک
کسی قرض کند زکوة آن بر قرض گیرنده است هرگاه بر آن
نحویکه شرایط زکوة از سال گذشتن و نصاب و غیر ذلک در او
جمع شود بلی هرگاه شرط کند بر قرض دهنده که زکوة این مال

بلکه

باشد این شرط لازم میشود و چون قرض دهنده قبول
با این شرط کند و زکوة را ادا نماید از قرض گیرنده بری
الذمه میگردد نه آنکه بمحض شرط کردن زکوة از قرض گیرنده ساقط
شود چنانکه بعضی توهم کرده اند بلکه ساقط شدن تابع
ادا کردن است چنانکه اگر شخصی دیگر بغیر شرط زکوة مال
کسی را از جانب او بدهد با بدون شرط آنکس بری الذمه میشود
فصل دویم در بیان مالیکه واجبست زکوة دادن در آن
و مالیکه مستحب است در آن و در این فصل چند مبحث است
مبحث اول در شماره مالهائیکه زکوة دادن از آنها واجب و مستحب
اما واجب پس در چهار پایان شتر و گاو و گوسفند است
و در نقد طلا و نقره است و در غله گندم و جو و خرما و
مویز است و در غیر اینها واجب نیست اما مستحب پس مستحب
زکوة در هر چه از زمین بروید و کیلی یا وزنی باشد از حبوب
مثل نخود و برنج و ماش و عدس و مانند آنها [illegible] در سبزیها
و خیار و خربزه و هر چه مثل آنها [illegible] باشد [illegible]

فصل دویم در مالی که زکات دارد
و چند مبحث آن
مبحث اول

... بحث حکم غلات اربع
که زکوة در آنها واجبست دارد که باعتبار نصاب عشر
و نصف عشر ... شرایط آن کند و در مبحث زکوة غلات
واضح است که زکوة در مال تجارت مخصوص بنقد واجب نیست
... در ماده آن که بجودی خود بخود و سال بر او گذرد
... در ... آن مثل اشتر و ... و ...

مبحث دوم در زکات حیوانات

مقصد اول در شرائط

در بیان زکوة چهار پایان است و در آن دو مقصد است
... شرط واجب شدن زکوة است و در آنها و آن
چهار شرط است اول نصاب است و آن در شتر دوازده
نصابست پنج نصاب اول آن دوازده نصاب هر یک پنج شتر است
که در هر پنج شتری یک گوسفند زکوة واجبست پس در بیست و پنج
پنج گوسفند واجب میشود و چون بیست و شش شتر شود یک
بنت مخاض که یک شتر ماده یکساله باشد و سال دوم در آمده
و چون سی و شش رسید یک بنت لبون که شتر ماده دو ساله
باشد که سال سوم در آمده پس چون بچهل و شش رسید یک حقه است که شتر

اول شرط واجب شدن زکات

شرط اول نصاب است

سه ساله باشد و ... است و چون بشصت و یک رسید یک جذعه است
که شتر ماده چهار ساله باشد و در پنج است پس چون بهفتاد و شش
رسید دو بنت لبون و چون به نود و یک رسید دو حقه
بعد از آن در زیاده چیزی نیست تا صد و بیست و یک رسد
که در آن نوبت دو بنت لبون است و در هر چهل از این زیاده
اگر چه چند بن خواهد باشد در هر پنجاهی یک حقه و در هر چهلی یک
بنت لبون میباشد و در گاو دو نصاب است یکی سی است و در آن
تبیع یا تبیعه است یعنی یک گاو بچه یکساله که پا بدو سالگی نهاده
خواه نر و خواه ماده و دوم چهل است و در آن یک مسنه
یعنی گاو دو ساله که پا در سه نهاده واجبست و به همین حساب هر قدر
گاو که باشد لیکن چنان حساب کند که زیاده و حسابی که کرد
از آن اخراج میشود چیزی [illegible] ... پس در شصت گاو
سی سی حساب کند که دو تبیع زکاتش شود نه آنکه یک مسنه
جهت چهل گاو بدهند و بیست گاو را بی زکوة گذارند و در
هفتاد و یک تبیع و یک مسنه بدهند و در هشتاد دو مسنه

نرد و تبیع که بیست گاو بی زکوة مانند و هم چنین در هشتاد
پنج ثلاثه دو مسنه بدهند که پنج گاو بی زکات مانند و بعضی گفته‌اند
تا آنکه دو تبیع بدهند که بیست پنج گاو بی زکات مانند و در صد و
بیست گاو اختیار دارد در آنکه سی سی حساب کند که چهار
تبیع شود یا چهل چهل که سه مسنه شود و بر همین قیاس
و در گوسفند پنج نصاب یا چهار نصاب است اختلافی که مذکور
خواهد شد نصاب اول چهل گوسفند است و در آن یک
گوسفند است و نصاب دوم صد و بیست و یک است و در آن
دو گوسفند است و سیوم دویست و یک است و در آن سه
گوسفند است و چهارم سیصد و یک است و در آن چهار
گوسفند است و پنجم چهار صد گوسفند است تا بینهایت
که هر قدر که باشد از هر صد گوسفند یک گوسفند بدهند
و این پنج نصاب بنا بر قول اظهر اشهر بود و بعضی از نصاب
چهارم صد صد حساب بکنند پس در آن سه گوسفند باشد
و بباید دانست که زکوة چهارپایان بغیر نصابها با آنکه تفصیل

انها

انها که گوسفند باشد تعلق نمی‌گیرد مگر بزیاده تا آنکه بنصاب بالا
رسد که بین دو نصاب عفو است و هیچ چیزی نخواهد بود شرط دویم
بخود چریدن است در تمام سال پس زکوة نیست
در حیوانی که علف داده باشند اگرچه در بعضی از سال
باشد مگر آنکه زمان قلیلی علف داده باشند که در عرف
اعتبار نداشته باشد یا آنکه با وجود آن بار صادق آید
عرفا که تمام سال بخود چریده و فرقی نیست در ساقط
شدن بسبب علف اینکه آن علف دادن بجهت عذری باشد که
از چریدن بخودی خود باز بوده عذر نباشد و نه میان آنکه
از چرا ان خود منع داده علف بخورد یا آنکه صاحب آن بدهد
یا غیر صاحب باذن صاحب یا بغیر اذن صاحب بدهد و
آنکه علف از مال صاحب آن باشد یا مال غیر او که در هر صورت
ساقط می‌شود بنا بر قول اقوی و بعضی گفته‌اند که هرگاه غیر صاحب
از مال خود بدهد بنا بر مال صاحب زکوة واجب است و این احوط است
شرط سیم حول است یعنی سال گذشتن پس چون ماه دوازدهم

شرط دویم بخود چریدن است

شرط سیم گذشتن سال

داخل شود زکوة به چهارپایان تعلق نمیگیرد اگرچه ایام آن
تمام شده باشد و بدانکه سال مادرها بعنوان اصح
نمیشود و در صورتیکه بچها نصاب مستقلی داشته باشند بعد
نصاب اول بلکه سال بچها در این وقت علحده حساب میشود
مثل انکه چهل کاو و سی کاو یا چهل کاو
زاییدا تا هرگاه بچها را نصاب مستقلی بعد از نصاب اول باشد
پس قول احوط آن است که اگر کامل نکنند نصاب بعد را هیچ
حساب نمیشوند مثل انکه چهل کوسفند چهل کوسفند نو زاید
که در این وقت همان چهل کوسفند اول یک کوسفند زکوة دارد
بعد از انکه سال ایشان تمام شد و چهل کوسفند ثانی عفو
خواهد بود و اگر کامل کنند نصاب بعد را بجز یکم جز زکوة
نصاب مادرها بر هم انشعد از مادرها باقی ماند که با بچها
نصاب بعد رسد مثل انکه هشتاد کوسفند داشته که
چهل و دو کوسفند از ایشان متولد شد در این وقت چون
سال مادرها تمام شد زکوة ایشان را بدهد و باقی را اگر در مثال

مذکور

مذکور صد و بیست و یک است که نصاب دوم است بعد از سال
مادرها همه اینجا ابتدای سال میگیرند و هرگاه مال دیگر
جهت اینکه بهم رسد حکمش در ضمن شدن با مال قدیم و ضم
شدن مثل آن است که مال قدیم زاییده باشد که در آن
تفصیل و باید دانست که ابتدای سال بچهای چهارپایان
بنابر اصح اقوال و اشهر آنها از وقتی است که متولد میشوند نه وقتی
که مستغنی میشوند از مادرها بچریدن و اگر با غنم در شکم تمام
نصاب در اثنای سال از شیر میخورند سال از وقتی که تمام
رسید چه اینجا بود شرط که آنها بجمله نصاب است که شیر خوار
حساب این است و اگر ناقص شود نصاب بعد اثنای سال بیا
از شرطهای معهود کرده مثل آنکه مال هر چهارپایان تعلق
زکوة ساقط میشود و هر چند فصلی از نا ناقص کرده از فرار از زکوة
باشد بنابر اشهر اظهر اگرچه احوط در صورت قصد فرار
ساقط نشد است خصوص هرگاه بدل کند تمام نصاب را با
از جنس غیر جنس که از جنس همان مال باشد یا از غیر جنس او باشد

شرط چهارم عوامل نبودن

شرط چهارم آنکه چهار پایان عوامل نباشند در تمام سال
پس هر گاه در وقتی از اوقات عوامل شوند مثل آنکه گاو
باشد که مالک تخم کند یا شتر باشد که مالک آب کشد یعنی که
در عرض یا ایام عوامل بودن در بعضی از سال صادق آید زکوة
دران نخواهد بود مگر آنکه زمان آن اندکی از سال عوامل باشد
که مالک در عرف عوامل اعتباری نباشد چنانکه در شرط دویم
گذشت مقصد دویم در بعضی از مسائل متعلقه باین مبحث

مقصد دویم در مسایل متعلقه باین مبحث و آن چند مسئله است

و آن چند مسئله است اول بدانکه گوسفندی که در زکوة گیرند اقلش

اول بدانکه گوسفند

جذع است از میش و ثنی است از بز و در تفسیر جذع و ثنی
اهل لغت را اختلاف است و مشهور میان ایشان چنانکه تصریح
شده این است که جذع یک سال کامل داشته باشد و ثنی
صحیح آن است که دو سال تمام داخل شده باشد لیکن
مستفاد آن کلام هر کما اطلع بکلام ایشان بهم رسانیده از
فقهاء ما آن است که جذع هفت ماه است و ظاهر ایشان است
که ثنی آن است که در سال دویم داخل شده باشد و این اوفق

باصل

باصل و اشتقاق است و گوید احوط آن است که بمذهب اهل لغت عمل
و چون دادن گوسفند بز و ماده هر یک مخیر است خواه نصاب
همه بز باشد یا همه میش یا در هم و خواه آن گوسفند را از نصاب
گوسفند را زکوة بدهند یا از نصاب شتران و قیمت بز و ماده
مساوی باشد یا متفاوت علی الاقوی و گوسفند ربی را نمی‌گیرند
و مشهور میان فقها در تفسیر آن است که قریب العهد به
ولادت باشد و گویند حد بعد آن اختلاف که بعضی تا پانزده روز
و بعضی تا دو ماه و بعضی غیر ذلک نیز گفته‌اند و گویا مالک
راضی شود بدادن ربی احوط باز نگرفتن آن است در زکوة و حکم
آنکه همه نصاب که این زکوة است ربی باشد که در این وقت
مالک را تغییر ربی تکلیف نمی‌شود و هم چنین گوسفند نمی‌شود
گوسفند ناخوش نه پیر و نه عیب دار مگر آنکه همه نصاب عیب
دار باشد که مالک را تکلیف بخریدن صحیح نمی‌کنند و غیر مذکور
از نصاب نیز صحیح از علماء اجزاء که جهت خوردن آماده کرده
و مثل آن نیز که تخم از آن می‌گیرند هر گاه محتاج باشد

عادة و اکثر علما و شهود قائل شده‌اند و این اقوی است حنفیه
احوط و اولی نیز هست دوم آنکه واجب شود [illegible]
ارزش شود آن سن را انقاد و کمتر از آن یک سن داد [illegible]
بنت لبون برا او واجب است و این مذهب [illegible] داد و کمتر [illegible]
باید که بستاند با بیست درهم یا دو [illegible] و اگر سن بالا
تر را بدهد برا او واجب است یک سن داد ما بالاتر بید هد
و دو گوسفند یا بیست درهم بستاند لیکن [illegible] در این تمام
در صورتی که دو گوسفند یا بیست درهم اتفاق افتد که مستاوی
باشند و باید نسبت قیمت [illegible] و مجزی بود
سن بالاتر باقی بنحو نصاب قوة است و این دادن سن کمتر
با بیشتر ما دادن تفاوت یا گوسفند آن مخصوص سن است
و [illegible] تفاوت یک سن نه [illegible] شود و نه دو شود هرگاه
تفاوت بجهد سن باشد مگر آنکه بقیمت سوقیه حساب کنند
و [illegible] بقیمت [illegible] اشهر اقوال آنست که در زکوة هر
مالی بقیمت سوقیه [illegible] در حال اختیار میتوان داد

خواه نصاب طلا و نقره و باشد و خواه غلات و خواه چهارپایان
و بعضی افضل است خصوص غلات و چهارپایان **ششم** هرگاه
مال مشغول دنیا باشد در سلطنت کسی بالا باید علیحده نصاب شود
تا زکوة بر او واجب شود پس ضم کرده شود مال انسان به
مال غیر این انسان اگر چه در یک مکان باشد بلکه اگر چه
متاع و شریک باشد و هرگاه مال انسان بقدر نصاب نرسد
با مال دیگران بنشود و زکوة واجب نمی‌شود اگر چه از یک
دو نشود و هر یکی از آن حد طلبی باشند **هفتم**

در زکات طلا و نقره

در زکوة طلا و نقره است و شرط است در وجوب زکوة
در آن و رسیدن نصاب و گذشتن سال و سکه معامله در آن
نقش بودن آنها اگر چه بالفعل بان سکه معامله نشود بلکه
در قبلا و قات سکه معامله بوده باشد و زکوة نیست در غشوش
از بنقعای طلا و نقره مادامیکه طلا صاف یا نقره صاف
بقدر نصاب باشد و اگر یکی از آنها که از طلا و نقره منجمه
و هر یک از طلا و نقره از بقدر نصاب باشد زکوة [illegible]

معشوش شود و واجب است اخراج از خالص طلا و نقره که در پول
مغشوش است که حصه نصاب باشد حساب داخل فی کرده
باز اگر … کرده است که علم به مقدار آن داشته باشد … که علم به مقدار آن
بین الجنسین حاصل نموده در آن هر کاه مال الله … بعد از
چیزی که باعث قطع و حاصل شود و … که جهاز … و
واجب و اگر مالک سبب انکار کرده و مصالحه نموده
احتمال داده که … که … باشد که مشغول
الذمه بوده باشد و بالکلیه … باشد لیکن اولی احوط است که
… کرده و مصالحه نموده باید تا مقدار واجب معلوم گردد
و نصاب اول طلا … بیست دینار است که پانزده مثقال صیرفی
از طلا و دینار … دینار است زکوة نمی باشد هر چند … زیاد
شود هر چهار دینار که سه مثقال صیرفی طلا باشد و …
طلا که ده یک دینار است زکوة نمی باشد و در کمتر از بیست
دینار که نصاب اول است و همچنین کمتر از چهار دینار زیاده
که نصاب دویم است زکوة نیست و نصاب اول نقره دویست

درهم است که صد و پنج مثقال صیرفی از نقره خالص که وزن آن
پنج درهم که دو مثقال و پنج سیم … نیم مثقال صیرفی
از نقره زکوة است نصاب دویم هرچه زیاد شود و بیست درهم
از چهل درهم که بیست و یک مثقال صیرفی … نقره یک درهم
زکوة می باشد و بهمین … هرچه زیاد شود …
کمتر از دویست درهم نقره و همچنین در کمتر از چهل درهم که
نصاب دویم است زکوة نمی باشد و می باید دانست که زکوة
طلا و نقره همیشه چهل یک نصاب است … چهل
… نصاب … شد … زکوة که … نکرده …
مولف گوید که موافق … جناب … مجتهد الزمانی …
دام ظله العالی … درهم … نیم مثقال صیرفی و
یک ربع عشر از … متداول …
از دو خمس و نیم یک مثقال صیرفی … و …
… متداول … مثقال …
… یک مثقال … و یک خمس

آنست پس هرگاه نصاب نقره از جنس عباسیهای مذکور شد که
نصاب اول یکصد و پنج عدد عباسی مذکور بود و زکوة آن
دو عدد عباسی مذکور و پنج غاز آن و نصاب دوم [illegible]
بیست و یک عدد عباسی مذکور بود و زکوة آن نیم عباسی و یک سهم از
چهل سهم عباسی مذکور میشود و هرگاه نصاب از جنس محمدیهای
مذکور شد نصاب اول صد و چهل عدد و زکوة
آن سه محمدی و نیم میشود و نصاب دوم بیست و هشت عدد
محمدی و زکوة آن هفت سهم از ده سهم یک محمدی مذکور میشود
و هرگاه نصاب از جنس [illegible] باشد که از نقره باشد نصاب
و زکوة از این قیاس باید کرد در عباسی که [illegible] که بوده یک
مثقال [illegible] میتوان بوده در آورده معلوم نمود و هرگاه
نصاب از جنس [illegible] و [illegible] باشد و نحو ذلک از پولهای
مغشوش از نقره و مس باشد نصاب و زکوة از آنجا
معلوم کرد که مقدار نقره خالص آن که چند مثقال است
بقیاس آنچه گفتیم میتوان دانست و در [illegible] مقدار نقره خالص

آنکه کافی باشد اگر [illegible] غیرهما و [illegible] و غیره و هرگاه مغشوش
شود به عمل [illegible] که در صدد این بحث [illegible]
مذکور شد [illegible] و باید دانست که [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد پس چون
حساب نقره از روی محمدیهای مذکوره باشد نصاب اول
صد و چهل محمدی میشود و زکوة آن سه محمدی و نیم میشود
و نصاب دوم بیست و هشت عدد محمدی مذکور و زکوة آن هفت
عشر یک محمدی است و چون دانستی که در واجب بودن زکوة
در طلا و نقره سکه شرط است پس در پارههای طلا و پارههای
نقره و در زر [illegible] که از طلا و نقره [illegible] زکوة واجب
نبود و زکوة در زیورآلات نیست که [illegible] که [illegible] مستحب است
و اگر در اثنای سال پولهای طلا یا نقره را [illegible] زکوة
ساقط نمیشود اگرچه بقصد فرار از زکوة باشد و بعضی [illegible]
قصد فرار از زکوة را ساقط ندانسته اند و این احوط است و اگر
[illegible] بعد از سال باشد ساقط نمیشود اجماعا و اگر

بجهة عیال خود بگذارد که هیچ در نصابی باره باده نباشد کی
از برای عیال با دو سال یا یک سال گذارد و سال کند زکوة بر
که در زکوة واجب شدن ... و لیجه بر شود زکوة
با نفقه عیال زیرا که عیال ... صاحب مال ... نفقه
... واجب ... بجا داده و واجب ... باشد
فحص ... و ... که حاضر باشد نه غایب چنانکه بعضی
گفته اند و بعضی گفته اند که غایبا هرگاه متمکن از تصرف
در آن نقصها باشد زکوة ... و این احوط و اولیست و
هرگاه ... از اجناس زکوة ... از نصاب کمتر باشد بعضی ...
از آن ... نخواهد بلکه باید ... مستقل باشد
تا زکوة در آن واجب شود مبحث چهارم در زکوة غلات در زکات غلات
بدانکه واجب نیست زکوة در چیزی از غلات مادامیکه بحد
نصاب نرسد و آن پنج وسق است و هر وسقی شصت صاعست
و هر صاعی چهار مد است و هر مدی چنانچه گذشت یک چهار یک
تبریزی ... است پس پنج وسق که مقدار نصاب است ...

واقع ... مؤلف گوید که از بعضی از علامات ... سند
که معتمد علیها است ... مستفاد ... صاع
... تبریزی ... و ... تبریزی ... مقدار
... اصطلاح بوده و الا اصطلاح ... تبریزی ...
این زمان موافق حسابی که ... از علامات محمد ...
آقا محمد علی دام ظله العالی مستفاد میشود هر صاعی ...
تبریزی این زمان که مذکور شد چهار ده مثقال ...
مثقال صیرفی زیاده است پس بر این حساب پنج وسق که نصاب غلات است
سیصد و هفت من و نیم چهار یک من تبریزی این زمان ...
... و بدانکه اعتبار در بحد نصاب ... که غلات خشک
شده باشد پس هرگاه ... با آنکه مذکور ... خشک شد
بحد نصاب نباشد زکوة واجب ... اگر ...
تعلق وجوب ... نصاب بوده باشد و در غلات مقدار
معتبر در زیادتی از نصاب نیست بلکه هرچه زیاده از نصاب
بوده باشد معفو نباشد عشر یا نصف عشر که مذکور خواهد

از آن مقدار باقی نیز اخراج میشود اگر چه اندک باشد یعنی غلات
همان یک نصابست کما عرفت و مخفی نیست که کمتر از
مقدار مذکور باشد و وقت تعلق وجوب زکوة غلات
وقتیست که اسم گندم و جو و مویز و خرما ثابت کند
خشک شده باشد نه رطب بران هادی انچنانکه
اسکافی از علمای ما که ابن جنید باشد بان قایل شده
و محقق ره نیز مذهب او اختیار کرده و در شرح لمعه و کفایه
ذخیره نیز میل باین قول شده و مشهور آنست که وقت
تعلق وجوب وقتیست که خرما سرخ یا زرد شود
و گندم و جو دانه بندد و غوره منعقد گردد بلکه علامه فی
جهت این قول غیر ابن جنید و بعضی دیگر که اشاره شد
ظاهر نگشته و مسئله محل اشکالست و شکی نیست که قول
مشهور اولی و احوط است و وقت اخراج زکوة وقتیست
که صاف شود غله از کاه و جمع شود کشمش بلکه وقتیکه
شود و مراد بوقت اخراج وقتیست که اگر از آن تاخیر کند



اخراج زکوة و اما مالک ضامن نباشد تا وقتیکه ساعی که عامل
جمع نماید بمطالبه زکوة غلات اقدام کردن نه آنکه مراد وقتی
که بحسب عادت تصرف توان داد و واجب نیست زکوة در چیزی از غلات
نکرد و غلاتی که مکلف عوض کرده باشد باینکه مالک او باشد پیش
از وقت وجوب اگر چه بیک لحظه از آن پیشتر مالک شود و مقدار
زکوة عشر غلاتست که ده یک باشد اگر آن غله از آب جاری
یا باران یا برف یا خود آنکه نزدیک بآب باشد که آب خورده باشد
و نصف عشر است اگر بنواضح که شتران آب کشیده است یا جداول
که چرخهای کم بلکام و مانند آن آب میکشند آب داده باشد و ظاهر
اینست که حکم منوط است بدون بالا آوردن آب سطح زمین یا آنکه
از قبیل دلو و دولاب و نحو آن که غیر لازم شود و موقوف بودن باینکه
نصف عشر لازم شود و اشارتی نیست بغیر این که مثل اعمال
نقل کنند زراعتها و نهرها اگر چه کثیر المؤنه باشد و اگر ماء الا دون
آب سطح زمین مخلوط باشد نصف عشر است و اگر غله بهر دو
نوع آب خورده باشد اعتبار بغالب است یعنی علی بغداد و علی آن

پس اگر در اغلب اوقات بطریق اول آب خورده باشد عشر واگر
در اغلب اوقات بطریق ثانی آب خورده باشد نصف عشر
واگر مساوی آب خورده از هر دو نوع پس بعضی گفته‌اند نصف
آن عشر بگیرند و از نصف آن نصف عشر واگر بی اغلب
باشد پس احوط بلکه شاید اقوی واجب بودن اکثر است که
عشر باشد و بدانکه واجب بودن زکوة بعد از بیرون کردن
حصه سلطانست بلا خلاف و بعد از وضع اخراجات آن
زراعت آن نیز بنابر قول اظهر و اشهر و بعضی گفته‌اند
که بعد از وضع اخراجاتست و این احوطست و مراد با اخراجات
آن چیزیست که مالک غرامت میکشد بر غله از ابتدای عمل
تا حال که غله با تمام صاف کردن آن و خشک کردن میوه
و امثال اینهاست نیز و اعتبار نصاب بعد از وضع اخراجات
پس چون اخراجات بعد از تعلق وجوب شد باشد حتی اگر
بعد از نصاب باقی نماند زکوة واجب خواهد بود چنانکه گفتیم
نیز قائل بهمین قول شده‌اند و بعضی گفته‌اند که اعتبار نصاب پیش از وضع

اخراجات میشود پس چون اول بقدر نصاب باشد زکوة بدهد
از باقی اگرچه بقدر نصاب نباشد و بعضی تفصیل داده‌اند میان
آنکه اخراجات که پیش از تعلق وجوب باشد که در اینجا نصاب
بعد از اخراجات اعتبار کرده‌اند و میان اخراجاتی که بعد
تعلق وجوب باشد که اینجا نصاب را قبل از اخراجات اعتبار
کرده‌اند و این احوطست و احوط از این قول سابق است که نصاب را
پیش از اخراجات کردن است و احوط از همه استثنای اخراجات
هیچ نکردن نیست و اگر زرع و میوه را پیش از تعلق وجوب خریده
قیمت آن نیز که داده از اخراجات حساب میشود و اگر با زمین خریده
باشد ثمن را بر غله و اصل آن بخش مینماید تا آنچه نسبت بر
غله است از ثمن معلوم شود و استثنا کرده شود و چنانکه هرگاه
اخراجاتی بر غله زکوتی و چیز دیگر که زکوة ندارد کرده
باشد بر هر دو مجموع شود اخراجات غله زکوتی را جدا نموده وضع
مینماید و اگر بعضی از اعمال او تبرعا شده باشد اجرت حصه آن
وضع نمیشود و اگرچه غلامش باید بر تبرع کرده باشد مبحث

زكات سنت

پنجم در بیان شرطهای چیزهای که در آنها زکوة سنت است
بدانکه شرط است در سنت بودن زکوة در مال تجارت گذشتن
سال وانکه راس المال بازیاده طلب شود در تمام سال یعنی
اگر کمتر از راس المال طلب شود در بعضی سال واگرچه اندك
باشد زکوتی نخواهد بود هرچند قیمت آن متاع چندین مساوی
نصاب باشد و هر وقت طلب راس المال یا بیشتر نماید ابتدای
سال را از آن وقت حساب بکنند و نیز شرط است که قیمت مال
تجارت بنصاب یکی از نقدین رسد اگر اصلش نقدین باشد
والا نصاب اصلش معتبر است هرچند کمتر از نصاب باشد
مانند دیگری اخراج هم زکوة میشماید در صورتیکه این سه شرط
جمع شود از قیمت آن مال چهل یك او را از پول نقره یا طلا
و اما شرط است که عین مال تجارت باقی باشد در تمام سال
چنانکه در زکوة واجب در مال بود پس در اینجا شرط نیست
یعنی زکوة سنت باشد اگرچه آن را عیان در اثنای سال مبدل
شود ظاهر اولست وثانی احوط وشرط نیست در زکوة مادیا

گذشتن

گذشتن سال بر آن و سائمه بودن یعنی خود بخود چریدن و ماده
بودن پس زکوة بدهد از آن مادیان که پدر و مادرش
هردو عربی و نجیب باشند دو مثقال شرعی طلا که دو دینار
باشد ~~از آن مادیان~~ که چنین نباشد یك دینار و زکوة که
در چیزهای که از زمین میروید مستحب است چنانکه در مبحث
اول گذشت مثل زکوة غلات اربع است در اعتبار ابتدای
و منع اخراجات و قدر نصاب و مقدار زکوة

وقت وجوب زکات وکیفیات آن

در بیان وقت وجوب زکوتها است و آن دو جا یکی مال
گذشتن معتبر نیست مثل غلات وقت صادق بودن اسم
سرخ و زرد و منعقد شدن بنحوی که گذشت و دو جا یکه
سال گذشتن معتبر است باید شرطهای وجوب که دانستی
در همه سال نه در ماه دوازدهم و چون ماه دوازدهم هلال
کرد واجب میشود زکوة و قرار میگیرد و چون واجب شد
اول وقت معین میشود دفع زکوة واجب و جایز نیست
تاخیر مگر برای عذری مثل انتظار مستحق و مثل آن بنابر قول

اشهر واحوط تاخیر اخراج زکوة غایب بالمکان تسلیم آن
ضامن میشود بلا خلاف لیکن اشکال در این نیست که آیا
ضامن شدن شامل تاخیر هست که واجب است برسانیدن آن بهم
مستحقین یا بلیا زیادی از اغنیاء باشد یا مخصوص است بصورت
صورتی و شاید باحتمال دو قسم اقوی باشد چه تاخیر برای تعمیم
رسانیدن که لا دعی عرف تاخیر مینامند یکی بعد از اینها جایز بودن
تاخیر نیز برای تعمیم رسانیدن ظاهر میشود و اشهر اظهر
آن است که جایز نیست تقدیم زکوة قبل از وقت وجوب بقصد زکوة
بودن بلی جایز است بعنوان قرض دادن آنگاه در وقت زکوة
حساب نمود هرگاه وجوب متحقق شود و گیرنده بصفت
استحقاق باقی باشد که باین نوع جایز بلکه مستحب است بلا خلاف و
حکم این نوع فقیه دادن حکم شاید بر بیش است یعنی میتواند
که اجتماع شرایط باز پس گیرد و هم آنرا والی گرفته دلا
یا مثل آن بغیر الحکم دادن تصریح نموده باین جا پس مد و بیکی
واگر تغییر یابد حال مستحق یا آنکه بیکی از شروط استحقاق

دراو مفقود کرده بود متحقق شدن وجوب جایز نیست
حساب کردن و بود مال از برای اخراج زکوة واجب خواهد بود
واگر مستحق در بلدی یافت نشود نقل زکوة بغیر آن بلد جایز است
و چون در این وقت نقل کند ضامن آن نمی باشد هرگاه بدون
تفریط تلف شود و ضامن میشود هرگاه نقل بغیر بلد
با وجود مستحق در بلد کند اگرچه بی تفریطی هم نقل تلف آید و
خلافی در این نیست بلی اختلاف در این است که نقل با وجود مستحق
جایز هست اگرچه ضمان باشد یا جایز نیست با آنکه بعلاوه
ضامن بودن گناه نیز کرده که نقل نموده با وجود مستحق در بلد
و قول اول اجود و ثانی احوط است و بر هر دو قول نیست
هرگاه بر بسیدن مال بفقرا و بینه منحصر است در اخراج زکوة
و عزل آن و باید متعارف دفع کرده بسوی مستحق یا امام یا نایب
یا وکیل مستحق باشد هرگاه جایز باشد دفع کردن بوکیل مستحق را
چنانکه قول اقوی است و اعتبار متعارف نیز بخشی جایز بوده تقدیم
نیت بر دفع متفق علیه است اما در جایز بودن تاخیر نیت

از دفع مطلق یا بشرط بقاء عین با علم داشتن کیرنده بانکه
این زکوة است کما کونه مشکل باشد و دو وجه است و وجه دوم
احوط است و در نیت زکوة ضرور است قصد تعیین که این
زکوة کدام مال است و نیز ضرور است قصد قربة بلکه
واجب بودن یا سنت بودن نیز علی الاحوط

مستحق و تعلق و اصناف آن

در بیان مستحقین و آنچه بان تعلق دارد و مدار حکم
مقام است   ذکر اصناف مستحقین است که
هشت است اول و دوم فقرا و مساکین اند بنابر آنکه
فقرا و مساکین غیر یکدیگر باشند و دو صنف حساب
شوند چنانکه قول مشهور است بحسب لغت و فتوی و ترجیح
نیست بیان آن در صورتیکه یکی از آنها مذکور شود
اما اگر هر دو باهم مذکور شوند فرقی دارند و هر یک صنف
علیحده می باشند و مسکین حالش بدتر است بنابر اشهر و اظهر
و نحوه بر این اختلاف فائده مترتب نیست چه اجماعیست آنکه
هر یک از لفظ آن دیگری را در صورت انفراد و هر دو صنف مستحق زکوة اند

و نحوه

۱

و نحوه من روف و صدقه و نذر ظاهر میشود و ضابطه در استحقاق
این دو صنف در زکوة آن است که مالک مؤنه سال برای خود
و عیال خود نباشد و منع نمیکند فقیر را از زکوة اگر
چه مالک خانه و خادم و چهارپا باشد که محتاج بآنها بود
بحسب حال خود و همچنین هر چه محتاج بآن باشد از آلات
لایقه بحال او باشد و کتابهای علم داشته باشد جهت احتیاج
افتادن بآنها هم بلی باید چیزی که زیاده از احتیاج خود باشد
بحسب حال نفی نداشته باشد و اگر چیزی داشته باشد که حاجت
و غیر نیست بآن تکلیف نمیشود که از آنها بفروشد و اگر بفروشد
تو نخورد مگر اکثر از مناسب حال او و بقیه تجویز باشد که اطلاق
بر او منصرف باشد و اگر این چیزها را نداشته باشد و
محتاج بوده بآنها قیمت آنها از مالی که دارد مستثنی میگردد
و در وجهت که اگر محتاج باشد بآن جهت ترویج نیز همین
حکم داشته باشد بالاحتیاج داشتن به ترویج و همچنین منع
از زکوة نمیشود کسیکه سرمایه و صنعت داشته باشد که بآن

تجارت کند لیکن عاجز باشد که از نقد کفایت خود و عیال
خود نموده در تمام سال بلکه چنین کسی را زکوة میدهند
اگر چه هفتصد درهم یا بیشتر داشته باشد و برای تکلیف
میکنند که از او خرج کند یا هر گاه نقد کفایت از آن سرمایه
تواند نمود روا داند زکوة منع میشود اگر چه پنجاه درهم داشته
باشد بلا خلاف در هر دو حکم و همچنین منع میکنند از زکوة
کسی را که صنعتی و کسبی داشته باشد که قایم بکفایت او بوده باشد
شد نه هر گاه قاصر باشد اما در اینصورت که قاصر است
آیا میتواند زیاده بر نقد که تتمه احتیاج باشد گرفت
یا باید همان نقد تتمه بگیرد نه زیاده بر آن شاید احتمال اول
اظهر باشد چنانکه اکثر بآن قائلند لیکن احوط ثانی است
و اگر زکوة را بکسی داد بعنوان آنکه جهد و بحث و تفحص
از استحقاق او کرده بوده آنگاه ظاهر شد که مستحق نبوده
در وقت دادن واجب میکند رد او یعنی زکوة را هر گاه باقی باشد
مثلا یا قیمتش را هر گاه تالف بود اگر دانسته بود گیرنده که

آن زکوة است و همچنین در صورتیکه جاهل بوده آن مستحق
و بعضی مطلق گفته اند و اگر گیرنده ندانسته باشد که آنچه گرفته
زکوة بوده باقی باشد میتوان از او رد کرد آنرا و استرداد غایت
چه بعد از بودن ملکیت جهة او ثابت کرده است آنکس که
میخواهد بگیرد رد او اثبات خلاف است و فرقی نیست در این
میان باقی بودن عین و تالف بودن و در میان اگر آنکسی
که گرفته از جمله کسانی باشد که نفقه بایشان لازم میشود مثل
ذوی الرحم یا اگر چنین نباشد چه در اینجا دفع کردن مقرون
بقصد قربت بوده باعتراف دافع و هر چه مقرون بقصد قربت
رجوع نگاه ندارد در این حکم باید دافع کوتاهی کرده باشد
و اگر کوتاهی نه دافع ضامن نیست چه مفروض مسئله آنست که
احتیاط در حال آنکس کرده بود و از استحقاق او مشهور شده بود در
وضع کردن او شبهه بوده و ضمان باز نمی آید بلکه
بعضی قید باجتهاد کرده اند و حال آنکه تخصیص نیست
لیکن اظهر آنست بلکه ضامن بودن در صورت اجتهاد چنانکه

مقید ره وغیر او قابل شده اند احوط است

عاملون

عاملون علیها اند وایشان آنانی اند که جمع آوری صدقات
میکنند وسعی میکردند در آن جمع وضبط وحفظ آن مینمایند
تا بکسی رسانند که بر مستحقین قسمت کنند

مؤلفه

مؤلفه قلوبهم است واز آن کسانند که ایشان را سهم دادن
از صدقه جهت جهاد استمالت مینمودند وعمده مهمی در تحقیق
این جماعت نیست خصوصا بنا بر قولی که سهم ایشان در زمان
غیبت امام علیه السلام ساقط است اگرچه اظهر عدم سقوط
سهم ایشان وهمچنین سهم عاملین است که صنفی سهم بودند
هرگاه احتیاج باین دو صنف باشد

فی الرقاب
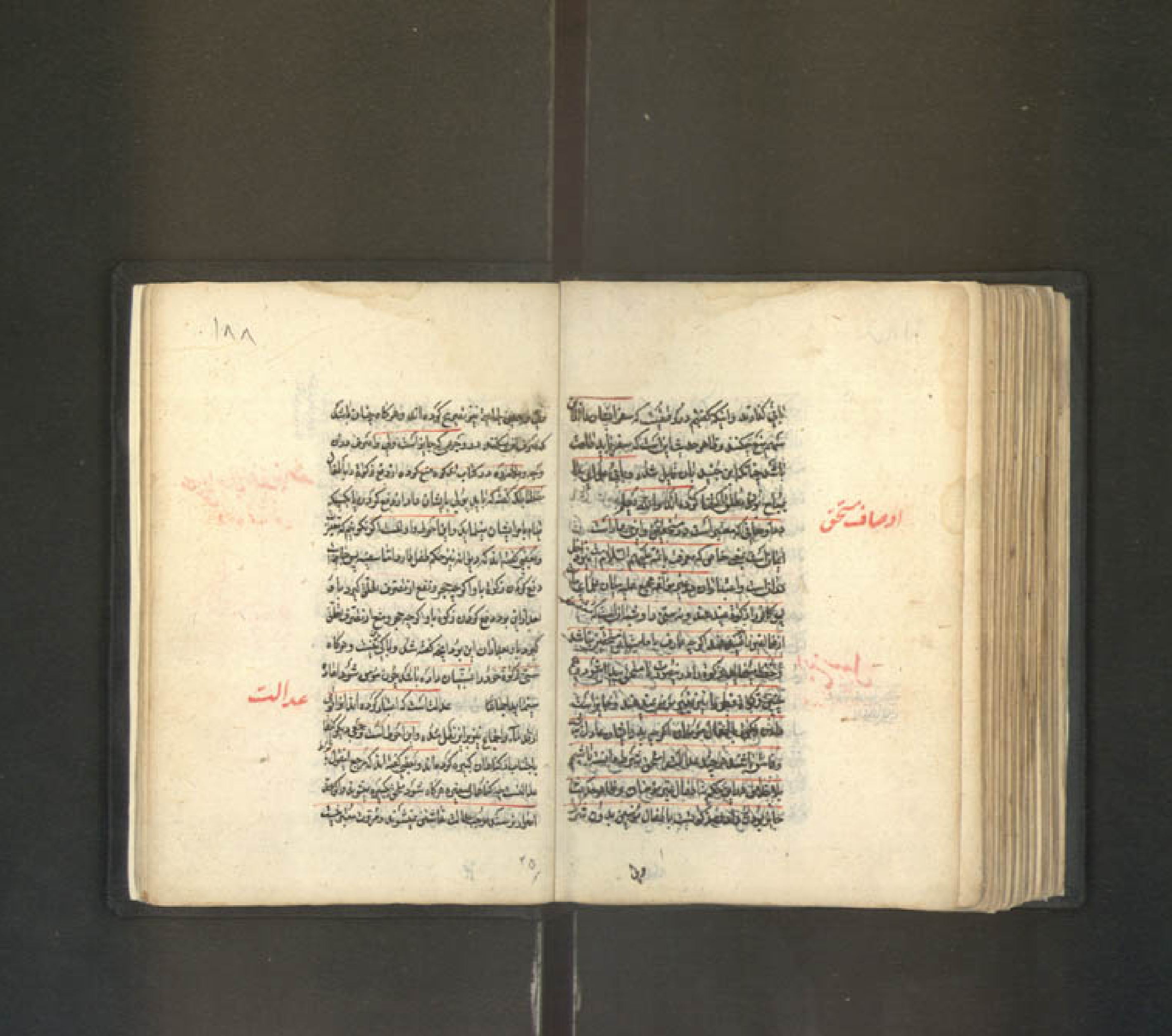
فی الرقاب
وایشان مکاتبون اند یعنی بندگانی هستند که آقایان ایشان
با ایشان مقاطعه کرده که فلان مبلغ را بدهند وآزاد شوند
بشرط آنکه چیزی نداشته باشند که ادای آن مبلغ نمایند [illegible]
تا عام اصحاب ما چنانکه گفته شد وظاهر بعضی جایز بودن دادن
بایشان [illegible] است اگرچه قدرت بر تحصیل آن مبلغ بکسب کردن

داشته باشند وبعضی قاصر بودن کسب ایشان شرط دانسته اند
وبنا بر ایجاد رغبت شده بودن شرط نیست بلی در بنده غیر
مکاتب که خواهند از مال زکوة بخرند وآزاد کنند منصوص شده و
شده شرط است بنا بر اظهر اشهر وبعضی از این باب این سهم کسیرا
شمرده اند که کفاره بر او واجب شده وقادر بر آزاد کردن
جهت کفاره نباشد بنا بر روایتی که در سندش ضعف است
وشیخ ره در کتاب مبسوط گفته که احوط خود منع است که عتق
بنده را باو بدهند بر اینکه فقیر است تا خود بخرد وآزاد
کند از جانب خود وهرگاه کسب کند زکوة تا باید بدهند و مستحق
نباید میشوند به جهة زکوة بنده بخرد وآزاد کند مطلب

غارمون

غارمون اند یعنی آنانکه دین ملتزم شده اند بشرط آنکه در معصیت
دین ما رنشده باشند وعلمای ما دین داران را دو قسم کرده
یکی آنکه دین را صحیح خود کرده ودر اینجا فقیر بودن او را اعتبار
کرده اند ودیگری برای اصلاح ذات البین دین بهم رسانیده
ودر اینجا فقیر بودن را اعتبار نکرده اند ودر کتاب خلاف اعتبار کرده


ابن سبيل


اوصاف مستحق
عدالت

در عدالت اینجا بهر تقدیر شکی نیست در شرط بودن عدالت [illegible]
کما اختاره جمعی و بدانکه عمل خلاف غیر مومن [illegible] و غیر عاملین [illegible]
برای اعتبار بوده عدالت در عاملین نزد مولف اجماعا
الثالث مستحق واجب النفقه زکوة دهنده نباشد مثل پدر و مادر
و اگر چه بلند شوند بالا روند و اولاد اگر چه چند پشت فرود آیند
و زوجه دائمیه که ناشزه نباشد و بنده و چه جایز نیست زکوة را
بایشان دادن مطلقا اجماعا مگر با عاجز بودن از کامل کردن
نفقه ایشان که بر او واجب است پس زکوة بایشان [illegible] بقدر تتمه
نفقه بلکه بعضی گفته اند که زکوة دادن بایشان [illegible] جهة توسعه
بر ایشان نیز [illegible] زکوة دهنده خود نفقه باشد [illegible]
او و خالی از قوت نیست و احوط ترک است [illegible] در زوجه
و اگر [illegible] کنند بدانکه باید نفقه [illegible] نفقه دادن این کسان
جایز خواهد بود گرفتن زکوة هم ایشان اتفاقا و جایز است زن را
دادن زکوة بشوهر خود و چون شوهر گرفته [illegible] صرف
نفقه آن زوجه نمود بنابر اشهر اقوی و بدانکه واجب النفقه [illegible]

مستحق واجب النفقه نباشد

[illegible]

الخمس چه شود پس نفقه دهنده زکوة بایشان از غیر آن سهم [illegible]
هرگاه که یکی زوجه بوده باشد [illegible] غیر ناشزه [illegible] جهة اکثر نفقه
متعه و دائمه ناشزه بر شوهر واجب نیست و اقوی آنست که شوهر
[illegible] را زکوة دادن [illegible] اگر چه ناشزه باشد و جایز است
دادن زکوة بباقی خویشان بلکه دادن بایشان اولی است خواه عیال
کرده باشد [illegible] نباشد و همچنین بمکاتب [illegible]
[illegible] ندیده
الرابع هاشمی نباشد چه زکوة غیر قبیله اش بر وی حرام است نزد زکوة
هاشمی که حرام نیست بر هاشمی اجماعا و همچنین حرام نیست زکوة
بر هاشمی هرگاه خمس [illegible] مال غیر هاشمی
باشد [illegible] و آن است که [illegible]
واجب نیست که اکتفا [illegible] ضرورت کند و بعضی واجب دانسته اند
و این احوط است و حلال است زکوة [illegible] هاشمیین را و
صدقه مستحبی حرام نیست بر هاشمی [illegible] صدقه واجبی که سوای
زکوة باشد برای هاشمی [illegible] و احوط نیست در مسائل باب

زکات غیر قبیله اش بر وی حرام است

مستحب است و این جمله مسلم است   واجب است
دفع زکوة را بامام هرگاه طلب کند و لکن سنت است در
صورتی که امام ظاهر نباشد پس است که بفقیه خاصه جمعی از فقها
شیعه دهند که بوجوه شرعی توصل بکرد [illegible] حقوق بمواضع
فقیه را نائب است بمواضع زکوة و یا بیرون [illegible] شبیه خلاف کسیکه
واجب باشد دفع کردن زکوة را بسوی امام و فقیه بعد از طلب
نیز اگرچه وجه آن قول ظاهر نباشد   جایز است
که همه زکوة را بیکی از اصناف مستحقین بلکه بیک نفر از ایشان دهند
اجماعاً بلی قسمت کردن بر اصناف مستحقین افضل است تا نفعش
عام باشد و چون امام یا ساعی یا فقیه گرفت زکوة را مالک
بری الذمه اگرچه تلف آید بعد از آن بلا خلاف
اگر مستحق یافت نشود سنت است عزل کردن یعنی جدا نمودن
زکوة بلکه بعضی گفته اند که در صورت وجود مستحق نیز جدا کردن
از مال سنت است و این قوی نیست و مراد بعزل تعیین کردن
زکوة است در مال مخصوص و صحیح بودن عزل اقتضا میکند

دفع زکات به

همه زکات را به یکی

اگر مستحق یافت نشود و کیفیت جدا نمودن عزل و غیره

بودن آن زکوة را امانت در دست او پس اگر تلف شود ضامن نشود
مگر آنکه تقصیر یا تفریط یا تأخیر کردن دفع با امکان بوده باشد
بمستحق و احوط بلکه شاید اظهر آن باشد که چون عزل کرده
این را بدل تغییر نکند [illegible] زکوة که عزل کرده [illegible]
هر وقت [illegible] اگر [illegible] بوده که [illegible] غایب [illegible] تابع
اصل خواهد بود علی الاقوی و چون عزل نمود و مستحق نرسید
سنت است که وصیت کند که این مال زکوة است تا بورثه
مشتبه نشود و این در وقتی است که [illegible] وفات و صدقه
والا در وقت واجب است وصیت با آن بنحوی که ثبوت شرعی یابد
حاصل شود [illegible] که بیک فقیر دهند آن است که در نصاب
اول واجب شود و اشکال است در آنکه آیا افضل [illegible] بود
[illegible] با استحباب و اقل [illegible] و آنکه [illegible]
زکوة نقره [illegible] باشد [illegible] نقره [illegible]
[illegible] یا آنکه [illegible]
نصاب اول ایشان با نصاب اول نقره واجب شود و [illegible]

احوط است و اگر نبود اینکس دو نصاب نباشد یکی اول و یکی ثانی
احوط آن است که زکوة هر یک نقره بدهد و حدیثی حجت قدر یکه
بمستحق دهند بیناشد پس ظاهر است که یکفقیر را اندکی زکوة اقل دهند
که مستغنی شود و زیاده بر مستغنی شدن ثابت باشد باجماع علما امّا
علی الظاهر و تصریح باین اجماع نیز جمعی کرده اند   مکروه است
که مالی را زکوة داده باختیار خود باز دیگر بملک خود در آورد
بخریدن و بخواندن و باکی نیست که بمیراث و مثل آن بوی برگردد
چون امام یا نقیب صدقه را قبض کند سنت است که دعا
کند برای صاحبان و همچنین ساعی و این سنت بودن بنابر
اشهر اظهر است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است لیکن
چونکه در مادّه فقیر و بعضی دعا کردن جهه صاحب واجب نیست
سزاوار است دادن زکوة طلا و نقره و میوه ها و زرع
باهل فقر   و زکوة چهارپایان باهل تجمل و علت این توفیق
آنچه در حدیث وارد شده آن است که اهل تجمل حیا میکنند از مردم
پس با ایشان چیزی دهند که نزد کثیر باشد نزد ایشان و نیز

سنت است

مکروه است تملک خود در آوردن مالی که بزکات داده

سنت است دعا در قبض صدقه

سزاوار است زکات طلا و نقره و میوه و زرع بکدام و چهار پا را بکدام

سنت است در ساعی زکوة را بگیرد که امر میکند از قبول زکوة بر
فقیر بدهد و چون بوی یا بوکیل وی رسید بر زکوة حساب نماید
یا باقی بودن عین آن مال   مطلب دوم   زکوة فطره است و در وی چهار
مطلب است   در بیان کسی است که واجب میشود فطره
بر او و او کسی است که آزاد و بالغ و عاقل و بی نیاز باشد پس
واجب نیست بر طفل و دیوانه و بنده و هرچند مکاتب مطلق
باشد مگر اگر بعضی از مال را ادا کرده و بحساب آزادی آزاد شده که
در این صورت بحساب آزادی او فطره بر او واجب میشود و بعضی گفته
بودن فطره بر مکاتب مطلق نکرده اند یا بکل تقسیم نکرده اند
و این احوط است و نیز واجب نیست بر فقیری بنابر اظهر مشهور و معنی
در فقیر که واجب نیست بر او فطره مالک بودن موونه سنه برای خود
و عیال خود است خواه بالفعل و خواه بالقوه و چون شرط
فطره در کسی جمع باشد واجب است بر او فطره دادن از خود
و از عیال خود خواه مسلمان باشند یا کافر یا بنده و یا آزاد یا کوچک
یا بزرگ اگر چه از او نیز عیال گرفته باشند حتی اگر مهمان او شد

زکات فطر است آن که با و واجب شود

و اظهر آنست که مهمانیکه فطره او بر میزبان واجب است
مهمانیست که در عرف عیال اینکس حساب شود و ظاهر آنست
که مهمان بودن در تمام ماه مبارک رمضان باعث صدق
عیال بودن در عرف میشود و در واجب بودن فطره بر
میزبان در این حین ادعای اجماع شده و مشهور آنست
که فطره زوجه و بنده بر اینکس واجب است اگرچه بالفعل عیال
او نباشد لیکن مسئله اجماعی باشد چنانکه بعضی ادعا کرده اند
خوب والا اظهر آنست که واجب بودن دایر مدار صادق آمدن
عیال بودن است اگرچه مشهور احوط است خصوصا احوط در بنده
و بعد وقت دادن فطره واجب است بعد تحقیق و تعیین آنکه
فطره است که مستحق نخورد و ساقط نمیشود و فطره از کافر
هرگاه مسلمان شود بعد از هلال شوال و این شرط که جمیع
واجب بودن فطره گفتیم باید پیش از هلال باشد یعنی یکی
از شروط شرعیه فطره اگرچه یک لحظه باشد پس کسی که مسلمان
شود کافر یا بالغ گردد طفل یا افاقه یابد دیوانه یا مالک

شود فقیر نیست یا کسی که در واجب بودن فطره معتبر است پیش از هلال
فطره بر ایشان واجب نمیگردد و اگر بعد باشد واجب نمیشود
و هم چنین هرگاه طفلی متولد شود برای کسی یا غلامی مالک گردد
که اگر پیش از هلال شد واجب میشود فطره او بر او کسی و اگر نه
اجماعا لیکن سنت است فطره دادن در صورتیکه شرایط وجوب
ما بین هلال و نماز عید بهم رسد و فقیر را سنت است فطره
دادن از خود و عیال خود اگرچه خود فطره از غیر گیرد و اگر
احتیاج داشته باشد یک صاع را که مقدار فطره یک سر است در میان
عیال خود دست بدست بگرداند تا آخر با اجنبی [?] تصدق نماید
بفقیری غیر خویشان اگرچه حمل شده لاکن ما در بنفقه نفقه دارد
بلی استحبابی بار دارد و ظاهر حمل نشده مذکور آنست که عیال که
دست بدست میگردانند هم مکلف باشند اگرچه بعضی شامل
غیر مکلف نیز دانسته اند بنابراین ولی مباشر اخراج از طفل
صغیر میکند لیکن اشکالی بهم میرسد که چون بصغیر داده
و مال او شد چگونه از او اخراج نمود بغیر ثواب داد و ادعای

شامل بودن اطلاق حدیث مر غیر مکلف را اجلی نظر است
دانسته · در بیان مقدار فطره و جنس آن و صاع
در جنس آنست که قوت غالب باشد مثل گندم و جو و خرما و
مویز و برنج و کشک و شیر اشکالی نیست در مجزی بودن که
ازین هفت جنس اگر چه قوت غالب نیز نباشد لیکن احوط
اکتفا کردن بچهار جنس اولست و بهتر از همه خرماست و بعد از آن
مویز و بعد از آن هر چه قوت غالب باشد چنانکه لبیادیه اعلام
نیز گفته‌اند اگر چه بر سند مرجحی بجهة اجازه بیان ترتیب
اطلاع حاصل نشده و مقدار آن یک صاع است از هر جنسی که باشد
در شیر چهار رطل کافیست نزد جمعی و دور نیست لیکن احوط
آنست که شاخص[?] علما بر آنند که در همه جا یک صاع تمام باشد
مؤلف گوید که بیان مقدار صاع در مبحث غسل گذشت که
که یکمن تبریز هشت عباسی است بوزن[?] چهارده مثقال
و یک ربع مثقال صیرفی انتهی و کافیست دادن قیمت فطره
واجب از اجناس مذکوره اگر چه از غیر نقدین بدهند اگر چه احوط آنست

مقدار فطره

که قیمت از نقدین بدهند که پول طلا و نقره باشد و معتبر
در مقدار فطره قیمت بازار است در وقت دادن فطره
در بیان وقت فطره است و از واجب میشود بهلال شوال
در وقتیکه شرایط وجوب پیش از هلال در آنکس باشد چنانکه
گذشت و مستحب میشود وجوباً[?] در وقتیکه نماز عید خواهد کند
و احتمال دارد که مضیق شدن وقتش باشد که وقت نماز عید
به تنگی شروع شود و تنگی نماز عید وقتیست که مقدار اداء آن
بظهور مانده باشد لیکن احوط تاخیر فطره تا طلوع صبح است
و جایز است مقدم داشتن فطره و دادن در ماه رمضان اگر چه اولی
باشد چنانکه جمعی قایل شده‌اند و جمعی جایز ندانسته‌اند مگر
بعنوان قرض و این احوط و اولی است و جایز نیست تاخیر فطره
از نماز عید مگر برای عذری یا انتظار مستحق که جایز است بنابر اشهر
الی ظهر بلا خلاف و ادن[?] پیش از نماز فطره واجب و بعد از نماز
مستحبست بنابر اشهر تا ظهر و بعضی قضا را واجب دانسته و این
احوط آنکه گفتیم در وقتی بود که عزل نکرده باشد اما هر گاه عزل

وقت فطره

کرده باشد فطره واجب خواهد بود بالاتفاق واگر تسلیم فطره را
تاخیر نماید جهة عذری مثل نبودن مستحق بانتظار مرجحی
ضامن نخواهد بود هرگاه تلف شود بی تفریط واگر تاخیر
با امکان تسلیم بدون عذری باشد ضامن میشود وجایز
نیست که بعد از عزل نقل آن بلد دیگر نماید بلدیکه واجب شده
با وجود مستحق در این بلد بر اختلاف حکم در زکوة مال که گذشت واحتیاط
منع در اینجا تاکیدش بیشتر است واگر نقل کند ضامن میشود
وجایز است نقل با نبودن مستحق وضامن میشود در بیان
مصرف فطره است وآن مصرف زکوة مال است که هشت صنف
گذشته باشند واحوط آنست که بمساکین دهند ودر وقتیکه
امام ونایب امام نیست بهتر آنست که بفقهاء امامیه تسلیم
کنند که ایشان بمستحق برسانند چنانکه در زکوة مال بود و
جایز نیست که بیک فقیر کمتر از یک صاع بدهند مگر آنکه جمع شوند
از مستحقین آن قدر که وسعت نداشته باشد فطره ایشان که در میان
جایز است که کمتر از صاع برای عام نمودن نفع آن ودفع

مصرف فطره

ازایشان

در بیان خمس واقسام اجناس آن

از ایشان وسنت است مخصوص کردانیدن بفطره اقربای خود را
انکاه همسایکان را وترجیح دادن اهل فضل ومعروف باستحقاق
باب ۴ در بیان خمس وآن واجب است در غنیمتهاییکه
در جهاد باذن نبی ص وامام ع شده بتفصیلیکه مذکور شد
از منها نقد وغیره نماید ونیز واجب است در معدنیات که از
زمین بیرون می آید خواه چکشی کار باشد خواه نباشد مثل طلا
ونقره وطلی ومس وآهن یا بهم کرده بچیزی دیگر مثل جیوه
یا چکشی کار نباشد مثل یاقوت وفیروزه وعقیق وبلور و
وفلج وزرنیخ ونمک یا مایع باشد مثل قیر ونفط وکبریت و
بعضی گفته اند که گچ وآهک وگل سرشوی وسنگ آسیا نیز
داخل معدنیات اند وجمیع این تردد کرده اند وبجاست لیکن
باید جزم کرد بواجب بودن خمس در اینها هم بنابر شامل بودن
غنیمت هر فایده را چه هر یک از اینها فایده هست دلالت
بودن خمس در اینها از جهة آن خواهد بود نه آنکه از جهة معدن
باشد پس استثنای مؤنه خواهد شد چنانکه مذکور میشود

آنکه هرگاه اداء حد بنتی باشد که استغناء ان نمیشود و از شاید
این احوط باشد و نیز واجبست در آنچه بیرون آورده از
دریا بغواصی از مروارید و مرجان و طلا بیکه سکه اسلام نداشته
باشد و نیز واجبست در نفعهای تجارتها و زراعتها و صنعتها
و همه انواع کسبها و اجرتها ما کیاد قوتها و نفقه اشها از قوت
سنه که بطریق میانه روی خرج شده باشد و نیز واجبست
در گنجها یعنی مالهائیکه در زیر زمین ذخیره کرده باشند هر چند
در دار الاسلام باشد و اثر اسلام بر آنها ظاهر نبود بنابر قول
اظهر و بعضی گفته اند که گنج دار الاسلام که اثر اسلام در و
باشد لقطه است که باید تعریف کرده حسب حواله صاحب آن
نمود و این احوطست اینکه گفتیم در وقتیست که در ملک غیر یافته
نشود چرا که از ملک غیری اگر چه در سابق ملک غیر بوده یافته
شود باید به مالکان تعریف کرد بلکه شناختن که مال
خود شناسند با وصیت [illegible] بدون بینه و صفتی و اگر مالک آن
ملک کو چه مالک دو بود باشد و بچند بی واسطه ملک [illegible]

منتهی بود نساختن آن گنج را در وقت مال اکنون خواهد بود که
یافته هر چند واسطه اثر اسلام بر آن باشد بنابر قول مختار و نیز
واجبست خمس در زمینی اهل ذمه که از مسلمانان خریده باشند
و هم چنین واجبست خمس در حلال حرام مخلوط هرگاه مالک
حرام را نشناسد و مقدار او را نداند و اگر مقدار معلوم باشد صاحب
بعضی گفته اند که آن مقدار را از جانب صاحب بصدقه سیما باید
چند زیاده خمس باشد و بعضی گفته اند که خمس را باید داد و زیاد
خمس را تصدق بکند و وجه این قول واضح نیست و اگر مالک معلوم
باشد نه مقدار با مالک مصالحه میکند [illegible] مالک زیاده از
اینکه یقین بود [illegible] حاصل نشود و مطالبه نماید و احتمال
دارد که قدری که یقین باقی نماند [illegible] مشغول
الذمه بودن کافی باشد لیکن احوطست و بعضی گفته اند که
آن مال را که مخلوط بحرام است در نصف بمالک میدهد و
دلیل این قول [illegible] است و هر جائیکه خمس با تصدق را [illegible]
جانب مالک که معروف نبود بعد از آن مالک ظاهر شد پس اگر

تتمه ان و مصالحه با مالک
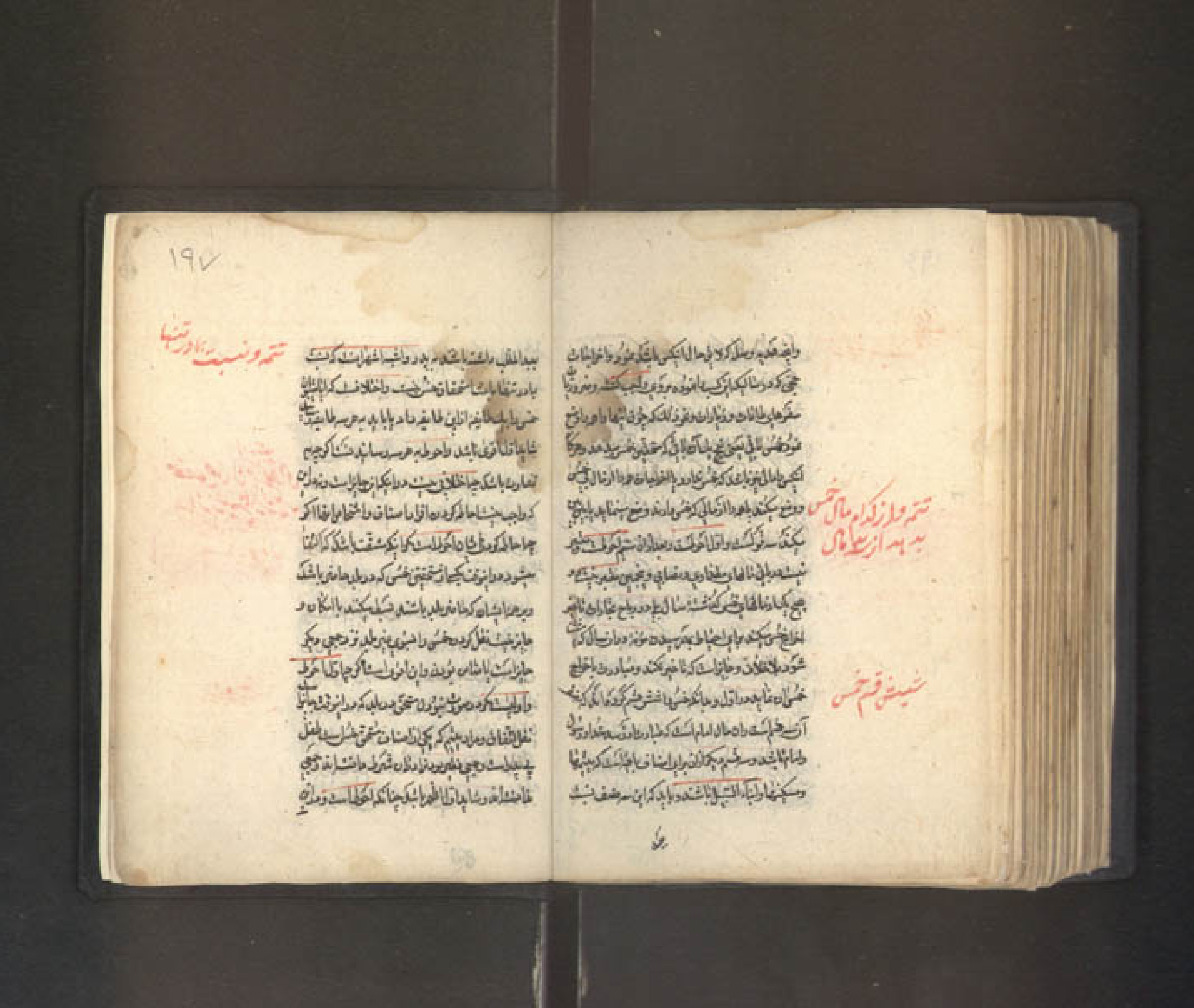
شد پس در نصاب بوده که دوباره مال الله بدهد یا نصاب نیست
دو احتمال است اول و احوط اگر چه دویم موافق تر باصل است
و واجب نیست خمس گنج تا آنکه برسد عینش یا قیمتش به بیست دینار
یا دویست درهم که نصاب طلا و نقره گذشت و واجب است
خمس در زیاده از نصاب نیز اگر چه اندک باشد مثل زکوة ما لیست
که ما بین دو نصاب عفو باشد و چیزی در آن لازم نباشد
هم چنین نصاب مذکور معتبر است در معدن نیز بنا بر قول اظهر و
اگر چه احوط اعتبار نکردن نصاب است در اینجا و واجب نیست
خمس در مال غواصی تا برسد قیمتش به یک دینار که مثقال شرعی
طلا باشد بنا بر قول اظهر و اظهر آنکه نصاب است در این سه چیز بعد
از اخراج آنچه صرف آن کشیده و بر تحصیل آنها از کندن و تمیز کردن
در معدن و اجرة و آلات و غواصی کردن و اجرت کندن و نحو آن
در گنج بیرون آوردن و اگر این چیزها را بدفعات بیرون آورد
اختلاف است که آیا هر بار بیرون آورد نصاب علیحده حساب بکنند یا حتی
آنکه اگر از مجموع بقدر نصاب باشد خمس در آن واجب شود یا آنکه

بار بار مجموعه

ستمه ان و نصاب مذکور
معتبر است در معدن نیز

۲۰

بارهای متعدد و اینکه یکی یکی هم بیرون آید یا آنکه هر گاه طول بکشد شود
زمان یا آنکه بعد از آن باز دیگر بیرون آورده مدتی دیگر
بیرون بیاورد یا قصد اعراض کند از بیرون آوردن در بین دو
صورت بیرون آوردن یا نه میشود بخلاف آنکه اگر طول
نکشد و قصد اعراض نکرده باز دیگر بیرون آورده که یکی یکی
میشود و سه قول است و قول دویم احوط است بلکه هم اینکه یکی
کردن اگر چه سیم بی وجه نیست و بنا بر اشکال بعضی که آنها یکی نمی
میشوند اعتبار یکنوع بودن اصلا معتبر نیست یا آنکه گنج و معدن از
یکنوع بودن معتبر است نه در غیر آن مثل مال الغواصی و وجه
و احتمال دویم است که یکنوع بودن اصلا معتبر نیست و هر گاه
چند نفر شریک شوند باید برسد هر کدام از اخراجات التی نصابا
رسد تا بر او خمس آن چیز که نصاب دارد و معتبر است واجب شود و
واجب نیست خمس در مداخل تجارات مگر آنچه زیاد آید از اخراجات
سال برای خود و عیال خود که واجب باشد نفقه ایشان
بر او سنت باشد و اینده زنها و کفارها و آنچه ظالم غصب کرده



السبیل شرط نیست که در ابن سبیل که مستحق خمس باشد بیکسند احتیاج هم شرط
باشد اگر چه در شهر خود غنی باشد و عدالت در مستحقین شرط
نیست اتفاقاً و احوط بلکه اظهر آنست که باید مؤمن باشند نه
مخالف و در انفال چند مسئله است بدانکه مخصوص است
بامام ع انفال که جمع نفل است و آن زمینی است که بدون قتال
مال الکفار بدست مسلمانان آمده باشد یا تسلیم کرده باشند اهل آن مطیع
و منقاد شده مسلمانان بدون جنگ و خود شاه داده آن زمین
باشند یا آن جای را جلای وطن نموده باشند و زمینی را واگذارده
باشند و هم چنین مخصوص امامست ع زمینی موات خرابه که اهل
زمینی هلاک شده باشند خواه مسلمانان بوده اند یا کافر و هم
چنین مطلق زمینی که صاحب عوضی نداشته باشد و نیز مخصوص
امامست سر کوهها و ته رود خانها و آجام که زمینی مملو از
نی و نحو آنست که در غیر زمین ملکی باشند و فوق بیشه بدان
سرچیزها ما نیکه در ملکان حضرت ع واقع شده باشد
یانه و نیز مخصوص امامست آنچه مخصوص پادشاهان اهل حرب بوده

ارضهای

مخصوص امام است انفال
و از زمین ها یکی دیگر

ارضهای مفتوحه و زمینهای ایشان که از مسلمانی بالارادة صلح
با مسلمانان غصب نکرده باشند و نیز مخصوص بودن آنحضرت
صوافی که چیزی وارث نداشته باشد و هم چنین آنچه آنحضرت از مال
غنیمت جدا و برای خود اختیار فرماید و در مخصوص بودن آن حضرت ع
چند بهای انفال و بایست که در زمین آنحضرت ع بنا شده کلا
و اشیاء است که هر مردم بدان [illegible] و هر گاه جهاد کنند
مؤمنین فی انفاق امام ع پس غنیمت ایشان مال امام است ع
جایز نیست تصرف در چیزیکه مخصوص امام ع است با حاضر بودن
آنحضرت ع و در زمان غیبت باکی نیست تخصیص
بعضا که خواه تفسیر شود بر کنیزهای که از دار الحرب اسیر شده باشند
یا تفسیر شود بمهر زنان و قیمت کنیز که از ارباح تجارات بوده و [illegible]
تعمیم بمانند که بخرد با کنیزی داخل بودن استثنا شده که از ارباح تجارات
خواهد بود و هم چنین مساکن خواه تفسیر شود با آنچه مخصوص امام
است از زمینها یا تفسیر شود باینکه از ارباح تجارات یک مسکنی بسازند
که باو احتیاج داشته باشد برای خود فراهم بخرد و هم چنین

تصرف در آنچه مخصوص امام

تتمه خمس حصه مال امام
و حصه مال سایر ازان
چه وضع می شود

مستاجر اگر تقصیر نشود در تجزیه آن خمس چیزی که از اهل حرب در زمان
غیبت امام م گرفته باشند یا تقصیر شود در تجزیه آن متعلق خمس
از کسیکه خمس نمیدهد که واجب نیست اخراج خمس در آن مگر آنکه
تجارت کند در آن و ربح حاصل شود تتمه هرگاه امام حاضر باشد
خمس را بان حضرت م باید صرف نمود و در زمان غیبت وجوب دو حصه
آنحضرت و اولویت احتیاط در حصه دیگران که اصناف ثلثه که خمس
میباشند چنانکه هرگاه از کفایت اخراجات سال ایشان زیاد آید
آن زیادتی از آنحضرت ع خواهد بود و اگر کم آید تمام آن بر آنحضرت
است و در زمان غیبت آنچه رسد اصناف ثلثه باید بایشان
میدهند و در رسد امام م اختلاف است اکثر جایز میدانند صرف
رسد آنحضرت نیز باصناف مذکوره هرگاه ایشان فقیر باشند
چیزیکه ایشانرا از خمس حاصل میشود از کفایت و جمیع اخراجات
سالیانه [illegible] بلکه احتیاط در رسد امام م [illegible] دهند
که تتمه احتیاج خرج سالیانه [illegible] این مسئله
[illegible] امام بایشان [illegible] احوط [illegible] است

این ملا کور و مختار است میان این و میان حفظ کردن جمیع
اماهم و در وصیت نمودن و اول احوط است بلکه خالی از منع نیست
و با شرطست که فقیه خالص جمیع مباشر آن نشود چنانکه ظاهر جمعی
علما ما است بلکه جمعی از ایشان تصریح کرده اند که غیر فقیه را
جایز است مباشر شدن او و غیر فقیه باذن فقیه بلی این هم در
شکی نیست که قول اول موافق تر با صوابست مگر آنکه مباشر شدن
غیر فقیه باذن فقیه باشد که در این وقت جایز است چنانکه شهید
در کتاب دروس گفته **باب پنجم** در صوم است یعنی روزه و در بیان
چند فصل است **فصل اول** بدانکه صوم در لغت بمعنی امساک است
و در شرع عبارتست از باز ایستادن از مفطرات با نیت و
در ماه رمضان نیت قربة بدون احتیاج بانکه قصد روزه ماه
رمضان و در غیر رمضان محتاج است به نیت تعیین که این نذر
روزه قضا است یا کفاره است یا روزه نافله است و جمعی نافله
را نیز استثنا کرده اند و باکی نیست اگر چه تعیین در روزه
نافله نیز احوط و اولیست و در روزه نذر معین اختلاف است

در صوم و چند فصل
فصل اول
تتمه و نیت است

وبنابها اقوی واجب بودن نیت تعیین در آن باشد اگرچه احوط
تعیین است و وقت نیت شب است و جایز است تجدید نیت
و تعلقه نیت بمثل ماه رمضان تا ظهر هرگاه فراموش شود
نیت در شب یا عذر دیگر باشد و اظهر این است که دانسته
جایز نیست و هم چنین در روزه قضا و نذر مطلق وقت نیت
انتها است تا ظهر تجدید میتوان کرد هرگاه عمل منافی صوم
نکرده باشد و در اطلاق حدیث و فتوی بلکه هیچ نوعی
از فتوی بها توقیت در اینجا یا عمل و عدمش و چون که
ظهر شود وقت نیت فوت میشود و اقوی آنست که نیت
سنتی را تا نزدیک غروب آفتاب میتوان نیت کرد یعنی
انقدر وقتی که انکس صایم تواند حساب شود بغروب مانده
باشد و باید نیت مقارن صبح باشد یا در شب روزه هر وقت
که نیت را اتفاق افتد کافی است تا یعنی از شب جایز نیست و شیخ
طوسی ره در چند کتاب خود تجویز کرده مقدم داشتن نیت روزه
نیت رمضان را بر هلال آن بلکه این قول را نسبت بفقهای ما داده

تتمه یوم الشک

نیستکه اجماعی باشد و اگر چنانکه ظاهر این است که نیت پیش جمیع
باشد که اشتغال ذمه باشد و بر آمدن الذمه بچنین روزه حاصل
نشد نسبت نیتی و بنا بر قول بجایز بودن تقدیم ملاکرد که ظاهر
علمای ما این است که مخصوص بطول فراموشی است و جمعی از قدمای ما بر انند
که یک نیت جهت تمام ماه رمضان کافی است بلکه چند نفر از ایشان
ادعای اجماع بر این مطلب کرده اند لیکن اگر اجماعی باشد خوب و الا
کافی نبودن اقوی است چنانکه جمعی از متاخرین علما اختیار کرده اند بلکه
قول احوط اولیست و کسی است که روز سیم شعبان که یوم الشک
باشد روزه خواهد بگیرد باید بنیت سنت بگیرد و نه واجب
پس هرگاه اتفاق افتد که از روزه رمضان شد کافی است
روزه که بنیت سنت گرفته از روزه رمضان است و هم چنین
روزه [illegible] یعنی که بنیت گرفته سنت باشد با علم نداشتن بودن
آن و اظهر آنست که روزه یوم الشک بنیت واجب رمضان
نیست کافی نیست نه از رمضان و نه از شعبان و هم چنین هرگاه
متردد کنند نیت باینکه اگر رمضان است واجب و اگر شعبان است سنت

سخت باشد از هیچکدام جنابت غسل نکرده و اگر در یوم الشک نیت افطار
داشته پس معلوم شد که از رمضان است محل نیت باقی است و جوب
میکند مادامیکه هنوز ظهر نشده باشد و آن کافی است هر گاه
مفطری عمل نیاورده باشد اما هر گاه بعد از ظهر معلوم شود
واجب است که در باقی روز امساک کند و قضای آن روز را
بجا آرد فصل دویم در آنچه روزه دار باید امساک از آن نماید
و آن چند چیز است خوردن و آشامیدن عادی مثل نان خوردن
و میوه و آب است و غیر عادی مثل سنگ و خاک و گل و نحو
ذلک و فی کون ذا است و جماع خواه در پیش و خواه در پس اگر
چه انزال نشود و احوط بلکه اظهر فاسد شدن روزه است
بوطی بهیمه بی انزال و نیز هم چنین بوطی چهارپا ماده بنا بر
اشهر اقوی و همین حکم است در آنکه کسی وطی او شده خواه زن
و خواه مرد و هم چنین طلب منی کردن که انزال شود جز حیله
علاجیه و نحو آن باشد و نیز رسانیدن غبار غلیظ است بحلق
که تعمداً داخل حلق نماید بلکه غیر غلیظ نیز علی الاحوط اگر چه اشهر

در امساک روزه دار
و آن چند چیز است

فاسد

فاسد نشدن باشد بغیر غلیظ و نیز باقی بودن بجنابت عمداً
تا آنکه طلوع صبح نماید و اظهر مخصوص بودن این حکم است به رمضان
و قضای آن اگر چه احوط شامل بودن سایر صومها نیز هست
صومهای معینه واجب و اجود ملحق بودن حیض و استحاضه کثیره
و نفاس در این حکم بجنابت لکن [illegible] واجب بودن قضای
تنها است در حیض و نفاس و حیض کفاره نیز [illegible] احوط
احوط است اگر چه اول اظهر باشد و نیز خوابیدن
با جنابت تا مستمر بماند بر آن خواب تا صبح که قضا بر آن واجب
خواهد شد چنانکه بعد مذکور میشود اما خواب اول پس حرام
نیست و واجب نمیشود بسبب آن هیچ چیز مگر آنکه بقصد غسل
اول نکرده بخوابد که در این صورت مثل [illegible] بلکه
جنابت خاص بود و نیز واجب است امساک از فرو بردن سر
برخدا [illegible] و رسول و ائمه و ارتماس یعنی سر فرو بردن
در آب و احتقان کردن بچیز مایع و مکروه است حقنه بچیز جامد
و کشیدن چیزی [illegible] و بینی و خوابیدن [illegible] کسی که طعم

تتمه و ارتماس و فراموش
چیز خوردن و غیره

و بعضی از این چیزها منع کرده اند و فاسد نمیشود روزه
بچکیدن زنگ کشتن و خاییدن طعام جهت طفل و چشیدن زن شوی را
و نیست آن روزه باطل از آنست که چیزی که از حلق نگذرد روزه را باطل نکند
و بدانکه چیزیکه بعضی باطل میکند در روزه شکستن کردن است
و باختیار بعمل آورد خواه روزه واجب باشد یا سنت نیز
در هر روزه که باشد هرگاه چیزی از مفطرات مفطری که مانع
انداز ولو سهواً بعمل آورد چیزی بر او نیست و هم چنین چیزی
نیست بر کسی که چیزی بخورد یا او بچه باشد بالاختلاف
و هم چنین کسی که او را بجبر افطار فرموده باشند نزد اکثر
لیکن شیخ طوسی ره در کتاب مبسوط قضا را در اینجا واجب
و این قول احوط و اولیست بلکه شاید اقوی باشد و در حکم
افطار جبری است افطار کردن بسبب تقیه در بعضی روزه
اکر واجب است اما جاهل مسئله که نداند که اکل فلان چیز
مفطر است و بعمل آورد و حق اقوی آنست که بر او غیر قضاست
نه کفاره و کفاره نیز احوط است و مسواک در روزه مستحب است

تتمه و مسواک و ترک آن ج

اکرچه

مکروهات صایم

اکرچه بچوب تر باشد بنا بر اشهر و اظهر هر چند احوط ترک
مسواک کردن بچوب تر و مکروه است بوسیدن زنان و ملاعبه
کردن با ایشان جهت روزه دار بکم شهوتی و این کارها بحرکت
می آید و کاه باشد که احتمال منی نخواهد شد و
سرمه کردن بچیزیکه در آن مشک باشد یا صبر داشته باشد
که طعم بحلق برسد و سعوط کردن خونیکه ضعف آورد و حمام
هرگاه ضعف آورد و بوییدن کیاه خوشبو و مکروه نیست
بوییدن سایر بوهای خوشبو بلکه از تحفه روزه دار است
مکر مشک که مکروه است نزد بعضی و باکی با این قول نیست
و تر کردن جامه بر بدن نه فرو رفتن در آب جهت مرد که مکروه
نیست بلی چون بحد ارتماس برسد مانعی که حرام است و بعضی
مکروه است نشستن زن در آب و بعضی حرام دانسته اند و این
حکم احوط است اکر اظهر باشد   و در بیان چیزیکه با

تتمه و نشستن زن در آب

در قضا و کفاره و قضای تنها و کیفیات چند

قضا و کفاره یا قضای تنها واجب میشود بدانکه واجب است
قضا و کفاره هر دو بلا اشکال باکل و شرب کردن هر چند غیر



باشد و همچنین بجماع اگرچه در دبر باشد و همچنین اگر عمدا بر جنابت
بماند تا وقتی که صبح طالع شود اگرچه دانسته اهمال کرده باشد
تا فساد آن روزه کرده بود و باشد
خلاف ... مفطر است
...
تا صبح و همچنین هرگاه جنب شود و غسل نکند بلکه بخوابد
تا صبح ...
و در خواب اول ...
همچنین ... هرگاه در خواب اول ...
جنابت ...
و بار دیگر بخوابد تا صبح بر او قضای آن روز واجب شود و اگر
بار سیم بخوابد تا صبح ... بر او قضا و کفاره ...
... واجب شود ...
کفاره ...
...

افطار